

خدا سخن می‌گوید.

فهرست مطالب

3	برای همه جویندگانی که می خواهند خدای کتاب مقدس را کشف کنند
5	نامه های یوحنا
28	نامه یعقوب
29	نامه اول پطرس
44	نامه دوم پطرس
62	نامه یهودا
75	نامه به عبرانیان
118	مکاشفه
205	سخن پایانی

برای همهٔ جویندگانی که می‌خواهند خدای کتاب مقدس را کشف کنند

این کتاب بخشی از عهد جدید را به سبکی روایی و توضیحی در بر دارد. سخن از نامه‌های پطرس، یوحنا، یهودا و یعقوب است. سپس نامه به عبرانیان. و سرانجام آخرین کتاب عهد جدید: مکاشفه.

این بازگویی‌ای است به کلمات **خودم**. یعنی **نه** متن اصلی این اسناد کهن، آن‌گونه که در بسیاری از ترجمه‌های آلمانی کتاب مقدس می‌یابیم. هدف آن کمک به این است که این متن‌های کتاب مقدس را باز هم بهتر بفهمیم. یا آن‌ها را از نو کشف کنیم.

من خود را جای نویسندگان می‌گذارم. سپس محتوا را به شیوهٔ خودم باز می‌گویم – کوتاه و روشن توضیح داده. به‌ویژه برای کسانی که کتاب مقدس را هنوز اصلاً نمی‌شناسند. متن من تقریباً دو تا سه برابر متن کتاب مقدس لوتر (Luther-Bibel) یا Einheitsübersetzung (ترجمه‌های آلمانی کتاب مقدس) است.

البته این نوعی تفسیر هم هست. اما قابل مقایسه با تفسیرهای کتاب مقدس نیست. با این حال، در بازگویی‌ام از تفسیرها و ترجمه‌های بسیاری از کتاب مقدس کمک گرفته‌ام. بیش از همه برای اینکه معنای متن‌ها را در بستر اصلی و تاریخی‌شان بفهمم – با این هدف که پلی به قرن بیست و یکم بزنم. از این تفسیرها و ترجمه‌های فراوان سپاسگزارم. با این حال، منابع را ذکر نکرده‌ام. اگر کسی ردّ اندیشه‌های خود را در متن من یافت، بدین‌وسیله صریحاً از او تشکر می‌کنم.

شمارهٔ آیه‌ها، ارجاع به متن‌های موازی، پانوشته‌ها و عنوان‌ها عمداً حذف شده‌اند. فقط شمارهٔ باب‌ها آمده است. فقط یک نامه را از اول تا آخر کامل بخوانید. بگذارید به صورت یک کل بر شما اثر بگذارد. شمارهٔ باب‌ها تنها راهنمایی است برای وقتی که دنبال چیزی می‌گردید یا می‌خواهید با یک کتاب مقدس معمولی مقایسه کنید.

من خودم از راه این کار برکتی عمیق، دگرگون‌کننده و دلگرم‌کننده تجربه کردم. اجازه یافتن از چشمهٔ پاک و الهی آب حیات بنوشم. این‌ها متن‌هایی از **انسان‌ها** هستند. اما در عین حال – و این دربارهٔ هیچ کتاب دیگری در جهان صدق نمی‌کند – خود **کلام خدا** است. این را هر کس که آماده باشد این خدا را بجوید، خدایی که خود را در عیسی آشکار کرده است، درمی‌یابد و حس می‌کند.

شما را دعوت می‌کنم همین را تجربه کنید. نخست با کتاب مقدس. یا نیز با این بازگویی آزاد، اما وفادار به معنا.

این کار را به‌تنهایی انجام نداده‌ام. نخست سپاس ویژهٔ من از هورست اشتريکر (Horst Stricker)، کشیش بازنشسته است. او با صرف وقت بسیار و با دقتی موشکافانه کلمات مرا تیزتر کرد و هر جا لازم بود بهترشان ساخت. همچنین از باربارا کروپینسکی (Barbara Krupinski) سپاسگزارم که نه برای نخستین بار دست‌نوشته‌ای از مرا بازبینی کرده است. و سرانجام از ویلهلم آدلبرگر (Wilhelm Adelberger) برای حروف‌چینی کتاب و از توبی اشتريکر (Tobi Stricker) برای صفحه‌آرایی تشکر می‌کنم.

این کتاب برای حرکت فرافرقه‌ای «Kirche für Alle» (کلیسا برای همه) منتشر می‌شود. هدف آن این است که مردم را شاگرد عیسی سازد. از این رو سخنان خداوند ما عیسی مسیح و سخنان رسولان، آن‌گونه که تا امروز در عهد جدید در دسترس است، محوری هستند. باشد که این کتاب به این هدف یاری رساند.

اینکه آیا چهار انجیل و کتاب اعمال رسولان در یک کتاب، و نامه‌های پولس در کتابی دیگر منتشر خواهند شد یا نه، بستگی دارد به اینکه آیا این انتشار کمکی خواهد بود و به‌راستی و به‌طور پایدار به خواندن کتاب مقدس انگیزه خواهد داد.

خوب است که این را بدانیم. از هر بازخوردی به نشانی info@kirchefüralle.de خوشحال می‌شویم.

Hans-Jörg Ronsdorf, زولتسبرگ (Sulzberg) در منطقهٔ آلگوی (Allgäu)،

مه 2018

نامه‌های یوحنا

- حیات جاودانی – اکنون و به‌زودی
- اطمینان به حیات جاودانی
- نور، محبت و شادی خدا
- بخشش – یک بار برای همیشه!
- حکم تازهٔ محبت
- دنیا و ارادهٔ خدا
- خانوادهٔ خدا
- پیروزی از راه ایمان

نامهٔ اول یوحنا

وقتی عیسی ما دوازده نفر را شاگردان خود ساخت، چیزی کاملاً تازه آغاز شد. چیزی که همه چیز را دگرگون کرد و هرگز پایان نخواهد یافت. سخن از عیسی است که کلمه است. او حیات راستین را برای ما آشکار کرد. ما شهادت می‌دهیم و بازگو می‌کنیم آنچه را که از او، از کلمهٔ حیات، شنیده‌ایم. این‌ها بیش از کلماتی صرف بودند. می‌شد حیات را دید و تحسین کرد – آری، لمس کرد و در آغوش گرفت. او **انسانی** بود مانند ما که سه سال از او پیروی کردیم. او را از نزدیک‌ترین فاصله تجربه کردیم.

حیات خدا، حیات خاص خود او، در عیسی، با تمام قدرت و پُرش، به‌راستی نزد ما آمده است. همهٔ انسان‌ها به‌شدت به آن نیاز دارند. ما رسولان و بسیاری دیگر نیز آن را دیده‌ایم. ما شاهدانی هستیم که این خبر عظیم را به شما اعلام می‌کنیم. او، پسر، که حیات جاودانی در قالب یک شخص است، از نزد خدا آمد. خودش بارها به ما گفت که از سوی پدر آسمانی فرستاده شده است. پدر می‌خواست پسرش که این حیاتِ جلال خدا را در خود دارد، نزد ما بیاید. از این رو پسر خدا انسان شد. زیرا تنها این‌گونه حیات الهی می‌تواند به ما برسد و حیاتِ ما شود، مایی که به دست مرگ سپرده شده‌ایم. این را باید همهٔ کسانی که در میان شما انکار می‌کنند که پسر خدا به‌راستی انسان شد نیز بدانند.

ما باید هر آنچه را از عیسی دیده و شنیده‌ایم برای شما بازگو کنیم. اگر شما این را بشنوید و ایمان آورید، آنگاه عیسی مرکز مشترک ما می‌شود. قلبی که ما را به هم پیوند می‌دهد. در عیسی، و در هیچ کس دیگر، ما با یکدیگر مشارکت داریم – هر قدر هم که باورنکردنی به نظر برسد: مشارکت با پدر آسمانی و با پسرش عیسی مسیح. زیرا او ما را در حیات خدا سهیم ساخت.

به‌واسطهٔ عیسی همهٔ ما، شما و ما، خلاصه همهٔ کسانی که از عیسی پیروی می‌کنند، یک‌دل و یک‌جان هستیم. مانند خانواده‌ای که به هم تعلق دارند و همه چیز

را با هم قسمت می‌کنند. در این رابطه و در این همبستگی، شادی خدای تثلیث زنده است. شادی‌ای که بر هر شادی زمینی و دنیوی برتری دارد. و بزرگ‌تر از آن ممکن نیست. این شادی خانوادگی آسمانی را همه کسانی حس می‌کنند که آگاهانه و فعالانه در مشارکت خانواده خدا زندگی می‌کنند.

اما چیزی هست که اصلاً با این مشارکت و نزدیکی خدا سازگار نیست. پیام عیسی روشن و صریح بود. او ما رسولان را متوجه چیزی بسیار مهم کرد که باید حتماً به شما بگوییم. اگر این کار را نمی‌کردیم، در حق شما مقصر می‌شدیم: خدای سرمدی قدوس است. خود او پاک‌ترین و درخشان‌ترین **نور** است. او در نور ساکن است. گناه را تحمل نمی‌کند و هرگز با چیزی که با ذات پرجلالش ناسازگار است سازش نمی‌کند. برای نمونه بی‌محبتی، ناسپاسی، خودخواهی، و بی‌اعتنایی یا شورش بر ضد احکام نیکوی او که بهترین چیز برای ما هستند. از این نوع ظلمت در خدا – و نیز در عیسی – هیچ یافت نمی‌شود. البته منظور ظلمت به معنای لفظی یا فیزیکی نیست. سخن از تاریکی‌ای است که دل‌های ما را تیره می‌کند و نگرش ما به زندگی را بی‌جهت و سرگردان می‌سازد. کلام خدا این حالت را گناه و ناراستی می‌نامد، جدا بودن از این خدای پرجلال که نور است.

پس اگر ادعا کنیم – چنان‌که برخی در میان شما می‌کنند – که با این خدای پرجلال مشارکت داریم، اما در ظلمت زندگی کنیم، یعنی در خودخواستگی، بی‌آنکه جویای خدا و اراده او باشیم، این دروغی آشکار خواهد بود. و هرگز حقیقت نیست. اما اگر در نور خدا زندگی کنیم، که عیسی ما را یک بار برای همیشه به آن آورده است، آنگاه با یکدیگر **و** با پدر و پسرش **مشارکتی** زنده و پایدار داریم. در نور او، در محبت او و در شادی خانه پدر.

اما آیا اصلاً می‌توانیم در این نور مقدس خدا زندگی کنیم و در آن بمانیم؟ ما که بارها و بارها کوتاهی می‌کنیم و گناه می‌کنیم! آری، می‌توانیم. خدا را تا ابد شکر. دلیلی هست که چرا می‌توانیم تا ابد در نور او پایدار بمانیم: پسرش، عیسی مسیح، بر صلیب خون و جان خود را داد. به واسطه آن ما **برای همیشه** از گناهانمان پاک شده‌ایم. این **خون** گران‌بها که یک بار ریخته شد، ما را پاک می‌کند تا زمانی که

هنوز گناه می‌کنیم. آن روزها، امروز و در آینده! ما همیشه با خدا در مشارکت هستیم. حتی وقتی هنوز گناه می‌کنیم. تنها خون عیسی امنیت و ضمانت جاودانی ماست. نه اطاعت یا ناطاعتی ما مشارکت با خدا را ممکن می‌سازد یا از میان می‌برد. خدا به خون گران‌بهای پسرش می‌نگرد - تنها به همین دلیل ما در امانیم. برای همیشه. درست مانند خون برهٔ فصح در آن زمان، که همهٔ بنی‌اسرائیل را از داوری محافظت کرد. ما از **همهٔ** گناهانمان پاک می‌شویم. حتی از آن‌هایی که نادیده می‌گیریم، فراموش می‌کنیم یا از آن‌ها آگاه نیستیم. و آن‌هایی که متأسفانه باز هم انجام خواهیم داد.

اما اگر کسی گمان کند، چنان‌که معلمان دروغین ادعا می‌کنند، که ما اصلاً گناهی نداریم و به پاک شدن به واسطهٔ خون عیسی نیازی نداریم، این خطایی بزرگ است. آنگاه از کنار حقیقت و واقعیت گذشته‌ایم. خود را گمراه کرده‌ایم. گناهانمان ما را به هلاکت می‌کشاند.

تنها یک راه هست تا از این دروغ بی‌گناهی و خودفریبی آزاد شویم. تنها اگر گناهانمان را **ببپذیریم** و نزد خدا اعتراف کنیم، از گناهانمان رها می‌شویم. تنها این‌گونه بخشی را می‌یابیم که خدا می‌خواهد به واسطهٔ خون عیسی به ما ببخشد. تنها با پذیرفتن و اعتراف کردن، یعنی بر زبان آوردن گناهی که از آن‌ها آگاهیم، به مشارکت حقیقی و زنده با خدا، با پدر و پسر، وارد می‌شویم. و همچنین به مشارکت همهٔ پیروان عیسی که زیر پوشش خون پاک‌کنندهٔ عیسی زندگی می‌کنند. بخشش برای **همهٔ** گناهان به ما بخشیده می‌شود. یک بار دیگر: حتی آن‌هایی که فراموش کرده‌ایم یا از آن‌ها آگاه نیستیم. و آن‌هایی که هنوز انجام خواهیم داد.

آیا اصلاً سزاوار آن هستیم یا هیچ حقی داریم که خدا گناهانمان را از ما بردارد؟ نه! اما عیسی، که جان خود را برای ما داد، ضمانتی است که خدا می‌بخشد. خون گران‌بهای عیسی نشانهٔ زندگی مقدس و بی‌گناه اوست. او آن را برای ما قربانی کرد. این برای خدا ارزشی بی‌حساب دارد. از این رو او خود را متعهد ساخته است که بر پایهٔ همین خونِ پسرش هر کسی را ببخشد که قربانی عیسی را با ایمان برای خود

بپذیرد و کاملاً بر آن تکیه کند. خدا همیشه بر سر کلامش می‌ایستد! زیرا او امین و عادل است!

یک بار دیگر، چون همه باید این را بدانند: هر که ادعا کند ما به‌عنوان فرزندان خدا خودبه‌خود بی‌گناه زندگی می‌کنیم، خود را فریب می‌دهد. بدتر از آن، خودفریبی‌ای است که گناه کنیم و گمان کنیم گناه نیست. زیرا آنگاه خدا را دروغگو می‌شماریم. چون او به‌روشنی به ما نشان داده است که گناه چیست. هر که واقعاً گمان کند گناهی ندارد و بی‌گناه زندگی می‌کند، گمشته است، زیرا خون عیسی را با اعتراف به گناهانش برای خود نمی‌پذیرد! از این رو این تعلیمی گمراه‌کننده است که به هلاکت می‌انجامد.

باب 2

دوستان عزیز، روشن است و نباید حتی لازم باشد که آن را بنویسم: گناه نکنید! وقتی خدای سرمدی و پرچالال ما انسان‌ها را به مشارکت با خود فرامی‌خواند، باید دربارهٔ گناه درست مانند او بیندیشیم و احساس کنیم. می‌خواهیم در این احساس رشد کنیم و افزوده شویم.

به مشارکت با خدا این نیز تعلق دارد که کوتاهی‌های خود را صادقانه ببینیم و بپذیریم. زیرا باید صادقانه از خود بپرسیم: آیا اصلاً کاری هست که ما انجام دهیم و **مطلقاً** پاک و مقدس باشد؟ اما اگر ما به‌عنوان فرزندان خدا باز هم گناه کرده باشیم، به این سبب هرگز گمشته نیستیم. مشارکت با پدر و پسر نیز قطع یا محدود نمی‌شود. زیرا **همه چیز** پیشاپیش بخشیده شده است. ما از نو به بخشش نیاز نداریم. و کسی کمتر از عیسی نیست، پسر پدر، که خون خود را برای ما داد، شفیع و ضامن ما نزد پدر. او امنیت همیشگی ماست. او **آن عادل** است. ما خودمان، ناعادلان، هرگز نمی‌توانستیم گناهانمان را محو کنیم.

عیسی همهٔ گناهان ما را با خون خود محو کرده است. او **قربانی کفارهٔ کامل** و یگانه برای گناهان ماست. اکنون خدا دیگر هیچ ناراستی‌ای در ما نمی‌یابد. زیرا همهٔ کارهای نامقدس و ناعادلانهٔ ما که بر ضد خدا و بر ضد انسان‌ها بود، در عیسی بخشیده شد و از میان برداشته شد. قربانی او چنان ارزش بزرگی دارد که

می‌توانست همهٔ گناهان همهٔ انسان‌های جهان را محو کند. اما البته تنها کسانی بخشش می‌یابند که به مسیح و قربانی او پناه می‌برند.

پس چگونه می‌توانیم بدانیم که عیسی را می‌شناسیم و از او پیروی می‌کنیم؟ به همین سادگی که **احکام** او را دوست داریم و به جا آوریم. اگر کسی ادعا کند که با عیسی رابطه‌ای زنده و زندگی‌دگرگون‌کننده دارد، اما احکام او را به جا نمی‌آورد و حتی تلاشی هم برای آن نمی‌کند، خود را فریب می‌دهد. و دیگران را. در چنین کسی حقیقت خدا نمی‌تواند حضور داشته باشد. اما هر که کلام عیسی را به جا آورد، محبت خدا در او خانه دارد – آری، به هدف خود رسیده است. او محبت خدا را نه تنها پذیرفته، بلکه به آن پاسخ داده و آن را به دیگران نیز رسانده است.

اگر کلام او را نگاه داریم و به جا آوریم، در عیسی هستیم. و هر که ادعا کند در عیسی است، چاره‌ای ندارد جز اینکه همان‌گونه زندگی کند که عیسی زندگی کرد. آنگاه دیده می‌شود که محبت، رحمت، حقیقت و قدوسیت عیسی مسیح در ما نیز پیداست.

دوستان عزیز، در واقع حکم تازه‌ای برای شما نمی‌نویسم. وقتی عیسی آن را به ما شاگردان داد، تازه بود. از این نظر، این همان حکم کهنه، آغازین و هنوز معتبر است. شما آن را دریافت کردید، وقتی عیسی را با ایمان پذیرفتید. در عین حال، این برای همیشه **حکمی تازه** است! زیرا به واسطهٔ عیسی بُعدی کاملاً تازه یافته است – به‌عنوان حکم **محبت**. چنین چیزی پیش از آن هرگز وجود نداشت. این حکم محبت به‌راستی در او زنده بود – و امروز در ما. زندگی او زندگی ما نیز شده است. آری، او در ما زندگی می‌کند! این‌گونه، و تنها این‌گونه، می‌توانیم مانند او زندگی کنیم و محبت کنیم. در عیسی نور حقیقی به جهان آمد. با آن، عصر تازه و آینده آغاز شده بود. ظلمت باید هر چه بیشتر عقب بنشیند. از دل‌های ما نیز رانده شده است. ما در نور خدا زندگی می‌کنیم. و روزی می‌آید که ظلمت کاملاً ناپدید می‌شود و عیسی همه‌چیز را روشن خواهد ساخت.

هر که ادعا کند در این نور زندگی می‌کند، اما **همسایه** خود را محبت نمی‌کند، بلکه از او نفرت دارد، ناگزیر به ظلمت تعلق دارد. هر که همسایهٔ خود را محبت کند، به

نور تعلق دارد. در نور خدا او از لغزیدن و از دست دادن ایمان در امان است. باید یک بار دیگر بگویم: هر که از همسایهٔ خود نفرت دارد، در ظلمت است. این مصیبت بار است، زیرا کسی که در تاریکی راه می‌رود، نمی‌بیند به کجا می‌رود. در تاریکی او کور است.

فرزندانِ محبوب خدا: همهٔ گناهان شما، حتی آن‌هایی که هنوز انجام خواهید داد، بخشیده شده است! دلیل آن تنها رحمت خداست که او در عیسی به ما وعده داده و بخشیده است. نام او ضامن آن است!

ای **پدران و مادران** در ایمان، شما از نظر روحانی به چنین کسانی رشد کرده‌اید، زیرا عیسی را می‌شناسید و او را بیش از هر کس دیگر دوست دارید.

ای **جوانان**، شما نیز روزی چنین پدران و مادرانی خواهید بود. اکنون به واسطهٔ عیسی، در ایمان بر شریر، بر ابلیس، پیروز شده‌اید.

ای فرزندانی که هنوز مدت زیادی نیست که در ایمان هستید، شما چیزی بسیار مهم و بنیادین را شناخته‌اید: اینکه خدا، آن سرمدی، پدر آسمانی شماست.

به شما پدران و مادران نوشتیم، زیرا شناخت شما از عیسی، محبت و شور شما برای او، شما را به آن چیزی بدل می‌کند که اکنون می‌توانید در ایمان برای دیگران باشید.

به شما جوانان نوشتیم، زیرا در عیسی نیرومند هستید. بیش از همه به این دلیل که کلام خدا، هر آنچه عیسی گفته است، برای شما مهم است و آن را به جا می‌آورید. با عیسی و کلام او توانسته‌اید بر ابلیس پیروز شوید. همهٔ تعلیم‌های گمراه‌کننده‌ای که او پخش می‌کند و انسان‌هایی که او فریفته است، نتوانستند شما را غافلگیر کنند.

مراقب باشید و آنچه را دوست نداشته باشید که مردمانی دوست دارند و انجام می‌دهند که خدا و عیسی برایشان اهمیتی ندارد. محبت حقیقی تنها می‌تواند به یک چیز دل ببندد. هر که آرزوی زندگی‌ای مانند بی‌ایمانان را دارد، یا به آن حسادت

می‌ورزد، محبت عظیم پدر آسمانی را نمی‌شناسد. **محبت پدر** نمی‌تواند در این دنیای دور از خدا خانه داشته باشد. و در آنجا خوشامد هم نیست.

جامعه‌ای که در آن نه خدا، بلکه شریر حکمرانی می‌کند، به‌ویژه گرفتار سه چیز است:

تسلیم شدن به هر **شهوتی** و سر دادن آن - چه پول دوستی باشد، چه جاه‌طلبی، میل جنسی، شهرت یا اعتیاد.

سپس **خواهش چشم**، که فقط به این‌جهانی، دیدنی و فریبنده می‌نگرد. و با این کار، معنای حقیقی زندگی را به معنای واقعی کلمه از نظر دور می‌کند.

و سرانجام **غرور زندگی** - مانند خودنمایی، تکبر، خودبزرگ‌بینی و مقایسه کردن، آزار و تحقیر دیگران، و بسیاری چیزهای دیگر.

انسان بی‌خدا خود را پادشاه زندگی خویش می‌داند، چنان‌که گویی خدا وجود ندارد. همهٔ این‌ها هرگز نمی‌تواند از پدر آسمانی باشد. همهٔ این‌ها روزی ناپدید خواهد شد و به پایان خواهد رسید. تنها راه نجات برای گریختن از این نابودی، انجام دادن آن چیزی است که عیسی می‌گوید. انجام دادن ارادهٔ خدا تنها برنامهٔ ارزشمند در برابر دنیاست. این تنها راه است برای تجربه کردن جهان تازه، جاودانی، مقدس و پرجلال آیندهٔ خدا در نور. و برای اینکه تا ابد در آنجا، در حیات جاودانی، باشیم.

ای فرزندان خدا، با عیسی **ساعت آخر** فرارسیده است. او گفت که **دجال**، آن نجات‌دهندهٔ دروغین، خواهد آمد. اما اکنون دجال‌های بسیاری ظاهر شده‌اند که مانند مدعیان مسیح بودن خود را جای عیسی می‌نشانند. آن‌ها در برابر او موضع گرفته‌اند. از این رو می‌توانیم بگوییم که ساعت آخر رسیده است. بسیار غم‌انگیز است که این مردم حتی از میان ما، از جمع خود ما، بیرون آمده‌اند. آن‌ها البته ادعا کردند که به خانوادهٔ خدا تعلق دارند. اما این درست نیست. اگر واقعاً چنین بود، نزد ما می‌ماندند. اما خدا نقاب از چهرهٔ آن‌ها برداشت: که آن‌ها نه از خدا، بلکه از

شریرند. آن‌ها نزد ما جایی ندارند. زیرا آنچه نادرست است تعلیم می‌دهند و پخش می‌کنند.

همهٔ ما **مسح** را از عیسی داریم. او روح‌القدس را به ما بخشیده است. او به ما تعلیم داده است که عیسی همان مسیح است، پسر جاودانی پدر. این را برای شما نوشتم تا این حقایق را برای نخستین بار بشنوید. زیرا آن‌ها را از پیش می‌دانید. آن‌ها را محکم نگاه دارید. دروغ‌های این مردم مطلقاً هیچ ربطی به حقیقت ندارند.

پس کدام کسانی را که از عیسی سخن می‌گویند باید دروغگو نامید؟ همان‌هایی را که انکار می‌کنند عیسی ناصری همان مسیح موعود برگزیدهٔ خداست! چنین کسی دجال است که **پدر** و عیسی، **پسر** او را، انکار می‌کند. او می‌گوید که خدا اصلاً پدر نیست و نمی‌تواند پسر داشته باشد. پس هر که انکار کند که عیسی پسر پدر است، نه می‌تواند پدر را بشناسد و نه او را پدر خود داشته باشد. اما کسی که عیسی برایش پسر پدر است و بر این ایستادگی می‌کند و به آن شهادت می‌دهد، خدای پدر را دارد. او به‌راستی فرزند خداست. این را نیز از آغاز همین‌گونه شنیده‌اید. اگر به آن به‌عنوان حقیقتی که فروختنی نیست چنگ بزنید، در نور خدا هستید. در پیوند با پدر و پسر.

و برای ما که به آن چنگ زده‌ایم، وعدهٔ بی‌همتای پدر برقرار است که او در پسرش، عیسی انسان، به جا آورده و تحقق بخشیده است: ما که انسان‌هایی فانی و گناهکاریم، حیات جاودانی خواهیم یافت! گناه و مرگ شکست خواهند خورد. ما فرزندان خدا خواهیم بود.

همهٔ این‌ها را باید برای شما بنویسم. زیرا کسانی در راه‌اند، واعظان دوره‌گرد، که شما را گمراه می‌کنند و می‌خواهند این حقایق پرجلال و حیاتی را از شما ببرایند. یک بار دیگر به مسیحی می‌پردازم که از عیسی یافته‌اید. این همان روح خداست که در شما و با شما خواهد ماند. از آغاز نیز آنجا بود. از این رو لازم نیست بگذارید این گمراه‌کنندگان و دروغگویان به شما تعلیم دهند. به روح‌القدس اعتماد کنید. او آنچه را حقیقت است به شما می‌آموزد. نزدیک به عیسی، پسر پدر، بمانید.

و اکنون به پیش رو می‌نگرم، دوستان من. روزی را می‌بینم که عیسی آشکارا در آسمان ظاهر خواهد شد. آن روز، روز بزرگ‌ترین شادی خواهد بود. روز جشنی بی‌مانند که در آن سرانجام با همهٔ حواس خود با خداوندان عیسی روبه‌رو می‌شویم. اگر بخواهیم این روز پرجلال را این‌گونه تجربه کنیم، باید از همین حالا با عیسی چنان زندگی کنیم که گویی او آشکارا نزد ماست. و تا آن روز با شور و اشتیاق از او پیروی کنیم. اگر چنین نکنیم، آن روز ما را غافلگیر خواهد کرد. یا ما را خواهد ترساند و شرمنده خواهد ساخت. و امیدوارم آنگاه معلوم نشود که برخی از شما اصلاً به او تعلق نداشتند.

اگر شناخته‌ایم که خدا مطلقاً عادل است، آنگاه می‌توانیم تشخیص دهیم که آیا کسی مانند عیسی عدالت را زندگی می‌کند یا نه: چنین کسی از خدا مولود شده است.

باب 3

آیا اصلاً می‌توانید بسنجید که خدای پدر با چه **محبت بی‌کرانی** ما را دوست دارد؟ او ما را از خود خویش فرزندان خود ساخته است! این نقشه و ارادهٔ جاودانی او بود. هیچ کس، نه هیچ دجالی و نه هیچ نبی دروغینی، نمی‌تواند این را از ما بگیرد یا در آن تردید افکند: ما به‌راستی فرزندان خدا شده‌ایم. خدا چنین خواست.

از ظاهر بیرونی ما نمی‌توان این را تشخیص داد. عیسی را نیز از ظاهرش به‌عنوان پسر خدا نشناختند. او و ما با همهٔ انسان‌های دیگر فرقی در ظاهر نداشتیم. با این حال ما فرزندان خدا هستیم! حتی اگر ویژگی‌های آیندهٔ فرزندان خدا بودن هنوز در ظاهر دیده نشود.

یک چیز کاملاً یقینی است: همهٔ فرزندان خدا به‌زودی کاملاً **همانند** عیسی مسیح جلال‌یافته خواهند بود. او را چنان‌که هست خواهیم دید. و فقط در شگفتی خواهیم ماند. درست همین واقعیت مرکز امید ماست. هر روز ما را برمی‌انگیزد که هر چیزی را که با قدوسیت و جلال او سازگار نیست، بی‌هیچ سازشی از زندگی خود بیرون کنیم. این‌گونه از همین حالا هر چه بیشتر شبیه او می‌شویم.

هر که چنان زندگی کند که گویی خدایی وجود ندارد، در حقیقت گناهکار است، کسی که هدف جاودانی خود را از دست می‌دهد. زیرا خدا او را آفریده است. او را زنده نگاه می‌دارد. باید از او سپاسگزار باشد. چنین شیوه زندگی‌ای را بی‌شریعتی نیز می‌نامند. هر که خدا و اقتدار او را انکار کند، در هرج و مرج زندگی می‌کند. انسان‌ها با زندگی بدون خدا بار گناه باورنکردنی‌ای انباشته‌اند. هیچ کس نمی‌تواند این گناهان بر ضد خدا و انسان‌ها را چنان کند که گویی رخ نداده‌اند. این تقصیر با وسایل انسانی هرگز جبران‌پذیر نیست. اما عیسی درست به همین دلیل آمد تا گناهان ما را از میان بردارد. او می‌تواند آن‌ها را چنان از میان بردارد که گویی هرگز رخ نداده‌اند. هیچ کس این را نمی‌توانست! فقط او و بس. چرا؟ زیرا او به هیچ وجه به گناه آلوده نبود و هرگز گناه نکرد. او آن عادل بود.

هر که از عیسی پیروی کند و بخواهد آنچه او می‌گوید به جا آورد، از گناه اطاعت نمی‌کند. همه کسانی که چنان زندگی می‌کنند که گویی خدا وجود ندارد، نه عیسی را فهمیده‌اند و نه خود را به‌عنوان نجات‌دهنده و خداوند زندگی‌شان تسلیم او کرده‌اند.

ای فرزندان خدا، سازش نکنید! از دیدگاه خدا همیشه فقط یک «یا این - یا آن» وجود دارد! از این رو از منطقه‌های خاکستری سخن نمی‌گوییم، بلکه بر رویارویی روشن سیاه و سفید حقایقی که به شما منتقل می‌کنم تأکید می‌کنم. هر که بخواهد مطیع خدا باشد و بر طبق احکام او زندگی کند، عادل است. همان‌گونه که عیسی در زندگی‌اش عادل بود. هر که چنان زندگی کند که گویی خدا وجود ندارد، گناه می‌کند و هدف زندگی خود را از دست می‌دهد. چنین کسانی آنگاه همان کاری را می‌کنند که **ابلیس** همیشه کرده است. او از آغاز اقتدار خدا را رد کرد و این هرج و مرج را پراکند. آری، او فرشتگان و انسان‌ها را فریفت تا همین کار را بکنند. هر که گناه می‌کند، در نهایت از ابلیس الهام می‌گیرد و در کنار او می‌ایستد. اما عیسی، پسر محبوب خدا، آمد تا هر آنچه ابلیس به بار آورده است، همه کارهای شریرانه او را، نابود کند. کارهای ابلیس حرف آخر را نمی‌زنند! این را از همین حالا می‌توان دید. زیرا هر فرزند خدا از خدا مولود شده است و از این رو دیگر گناه بر او حاکم و فرمانروا نیست. اینکه فرزند خدا ناگزیر نیست پیوسته گناه کند - این

تنها کار خدا در ماست! حیات خدا، کلام او و روح او، در فرزندانش حاضر است. از این رو اصلاً ممکن نیست که فرزندانش گناه را دوست بدارند و چنان زندگی کنند که گویی پدر وجود ندارد. در نهایت هیچ کس نمی‌تواند ذات حقیقی خود را انکار کند. یا از خداست یا از ابلیس. پس هیچ کس نباید در این امر خود را فریب دهد. همهٔ کسانی که جویای خدا نیستند و این‌گونه هم زندگی می‌کنند، اصلاً نمی‌توانند از خدا مولود و فرزندان خدا باشند. فرزند خدا را پیش از همه از محبت به همسایه می‌شناسند. هر که همسایهٔ خود را بی‌غرضانه و با کردار دوست نداشته باشد، چنان‌که عیسی کرد، از خدا مولود نیست.

وقتی نخستین بار دربارهٔ عیسی و خبر خوش او شنیدید، **محبت** به یکدیگر چیزی تعیین‌کننده بود که تفاوت بزرگ را رقم می‌زد. همیشه باید چنین بماند که یکدیگر را محبت کنیم. هولناک‌ترین نمونهٔ خلاف آن، داستان کهن و شناخته‌شدهٔ قائل است. او از ابلیس، از شریر، عمل کرد، وقتی برادرش هابیل را کشت. چرا چنین کرد؟ هر آنچه می‌کرد شریرانه بود، زیرا او از شریر بود. اما برادرش عادل بود. هابیل نه از ابلیس، بلکه از خدا بود.

پس تعجب نکنید اگر چنین چیزی امروز نیز پیوسته تکرار می‌شود. جزو ذات شرارت است که از نیکی و قدوسیت و عدالت و محبت نفرت داشته باشد. آری، آن را نابود کند. مردمانی که بی‌خدا زندگی می‌کنند، کم‌وبیش از ما نفرت دارند. زیرا حس می‌کنند که ما می‌خواهیم آنچه خدا می‌خواهد به جا آوریم. تفاوت میان آن‌ها و ما از این بزرگ‌تر نمی‌تواند باشد. ما، چون از خدا مولود شده‌ایم، از موت به حیات نجات یافته و منتقل شده‌ایم. مرگ می‌خواهد حیات را نابود کند. این چیزی جز نفرت نیست. و نشانهٔ حقیقی و راستین حیاتِ یک فرزند خدا این است که همسایه را محبت می‌کنیم، به‌ویژه فرزندان خدا را. برعکس، این بی‌گمان یعنی: هر که همسایه را محبت نکند، هنوز در موت است. او فرزند خدا نیست. هر که از همسایهٔ خود نفرت دارد، حتی قاتلی است مانند قائل – خواه کسی را واقعاً بکشد، خواه با سر و دل از او نفرت داشته باشد. برای همه باید روشن باشد که کسی که از همسایه نفرت دارد، نمی‌تواند حیات جاودانی داشته باشد، حتی اگر شاید زمانی کوتاه چنین به نظر رسیده باشد.

چگونه بشناسیم که منظور از محبت واقعاً چیست؟ بزرگ‌ترین **الگو** و نیز معیار آنچه محبت راستین الهی است را در عیسی می‌بینیم. او از روی محبت جان خود را برای ما در میان گذاشت و بر صلیب قربانی کرد. اگر او این کار را برای ما کرده است، جز این نمی‌تواند باشد: ما نیز همین کار را برای فرزندان خدا خواهیم کرد. و نیز برای همسایه. اما **محبت را زیستن** به این معنا نیست که فوراً جان خود را برای دیگران فدا کنیم. برای نمونه، به همین سادگی یعنی من که چیزی دارم، در تنگی دیگری کنار او بایستم و آنچه را که به آن نیاز مبرم دارد به او بدهم. اگر کسی از تنگی همسایهٔ خود در عمق وجودش متأثر نشود، محبت خدا نمی‌تواند در او حاضر باشد. ذات محبت خدا این است که تنگی همسایه را ببینیم، از آن متأثر شویم و همه‌چیز را به کار گیریم تا کمک کنیم.

ای فرزندان خدا، دست بردارید از اینکه فقط از محبت حرف بزنید و دربارهٔ آن سخن بسیار بگویید. محبت راستین خدا را در عمل و بی‌انگیزه‌های خودخواهانه زندگی کنید.

به جای کمک به همسایه، دل ما اغلب به چیزی بسته است که باید از آن بگذریم. اگر زندگی و دارایی خود را به خاطر همسایه رها کنیم، در حقیقت هستیم. اگر دل خودخواه ما رها نکند، حتی بخشش بی‌غرضانه را محکوم کند، محبت به همسایه را بی‌مورد بداند، یا فقط به حرف بسنده کند، آنگاه خود را بالاتر از حکم خدا می‌نشانیم، حکمی که از ما بزرگ‌تر است. خدا انگیزه‌ها و اعتراض‌های دل ما را به‌دقت می‌بیند. باید بیاموزیم در برابر این احساس دلمان بایستیم و حکم محبت خدا را بالاتر بشماریم. اگر دل ما **رها کند** تا با سخاوت و بی‌غرضانه به همسایه کمک کند، آنگاه نزد پدر اطمینانی آزاد و شادمانه داریم. ما که به‌عنوان فرزندان محب و محبوب او هستیم. اجازه داریم درخواست‌های خود را به او بگوییم و تجربه کنیم که او به ما عطا می‌کند. اگر با میل به همسایه بدهیم تا تنگی او را کاهش دهیم، پدر نیز با میل به ما می‌دهد. زیرا حکم او برای ما مهم است و آن را با میل به جا می‌آوریم. این‌گونه زندگی ما برای او مایهٔ شادی است. او با میل می‌دهد، وقتی ما با میل می‌دهیم!

خدای پدر این **حکم** را به ما می‌دهد: اعتماد خود را کاملاً بر پسرش عیسی مسیح بنهیم – بر عظمت پرجلال او و بر اینکه او برای همه چیز، آری واقعاً همه چیز، کافی است. در زندگی و در مرگ. به همین حکم نیز تعلق دارد که یکدیگر را محبت کنیم، همان گونه که عیسی نیز گفته است. هر که این حکم را به جا آورد، در عیسی می‌ماند و عیسی در او. آیا می‌توانیم بدانیم که عیسی در ماست؟ آری، به واسطهٔ روح القدس. او به این حقیقت برای ما شهادت می‌دهد و دربارهٔ آن یقین و آرامش درونی به ما می‌بخشد. این روح فقط به آن شهادت نمی‌دهد. عیسی این روح را به ما بخشیده است تا همیشه و برای همهٔ زمان‌ها با ما باشد.

باب 4

دوستان عزیز، در جهان **انبیای دروغین** بسیاری در کارند. این‌ها همان دروغ‌گویانی هستند که پیش‌تر از آن‌ها سخن گفتم، که از میان ما بیرون رفته‌اند. برخلاف روح خدا که شما دارید، از طریق این انبیا ارواح دروغ در کارند. از این رو به هر کسی که می‌خواهد به شما تعلیم دهد ایمان نیاورید. بیازمایید که آیا از خداست. روح حقیقی را که از خداست از این می‌شناسید که حقیقت را دربارهٔ عیسی اعلام می‌کند. یعنی اینکه عیسی مسیح به راستی انسان شد، انسان بود و همیشه انسان می‌ماند. هر چند او نزد پدر پسر جاودانی بود و همیشه هست. هر که این را باور نکند و در برابر دیگران به آن اعتراف نکند، از خدا نیست. او از روح گمراه‌کننده پر است، از روح دجال. این روح روزی آشکارا، با شکوه و به گونه‌ای چشمگیر ظاهر خواهد شد. اما از همین امروز این روح از طریق چنین انبیای دروغین و مدعیان مسیح موعود بودن در کار است. آن‌ها دربارهٔ مسیح حقیقی دروغ می‌پراکنند.

فرزندان خدا از خدا مولود شده‌اند. آن‌ها دست انبیای دروغ را خوانده و بر آن‌ها پیروز شده‌اند. در شما **روح خدا** هست که از روح دنیا قوی‌تر است. این انبیا ریشه در دنیای بی‌خدا، اما با این حال مذهبی دارند. آن‌ها فقط آنچه را می‌گویند که از دنیا می‌آید و دنیا می‌پسندد. اما ما از خدا هستیم. و هر که خدا را بشناسد و دوست بدارد، ما را می‌فهمد. هر که از خدا نیست، آنچه را ما می‌گوییم نمی‌فهمد.

باز هم سخن من دربارهٔ یک «یا این - یا آن» است: یا روح راستی سخن می‌گوید، یا روح دروغ و گمراهی.

دوستان عزیز! بیایید یکدیگر را محبت کنیم. **محبت** از خداست. هر که محبت کند، چنان که خدا محبت می‌کند، از خدا مولود شده است. او خدا را می‌شناسد و دوست دارد. هر که محبت نکند چنان که خدا محبت می‌کند، او را نمی‌شناسد. زیرا عمیق‌ترین و جاودانی‌ترین ذات خدا محبت خالص است. خدا این محبت مقدس را به ما بخشیده است. از این راه که پسر یگانهٔ خود را نزد ما انسان‌ها فرستاد. با انسان شدن پسرش، ما حیات یافته‌ایم. او آن را برای ما آورد. این محبت کاملاً ناسزاوار به ما رسیده است. ریشهٔ آن در خود ما نبود - چنان که گویی ما خدا را دوست داشته‌ایم. نه، او نخست ما را دوست داشت و پسرش را فرستاد تا گناهان ما را با قربانی خود از میان بردارد.

دوستان عزیز، اگر ما این‌گونه فراتر از هر انتظاری، بی‌آنکه سزاوار باشیم، محبت شدیم، پس به‌راستی موظفیم یکدیگر را محبت کنیم. اگر یکدیگر را محبت کنیم، خدا در ما می‌ماند. محبت او گویی در ما زنده و فعال است، آری، به هدف خود رسیده است. خدا روح است و هیچ کس، هیچ انسانی، هرگز او را ندیده است. اما می‌توان چیزی از او را دید و درک کرد، از راه محبتی که خانوادهٔ خدا با آن یکدیگر را دوست دارند.

چگونه می‌توانیم بفهمیم که ما در او هستیم؟ و او در ما؟ به‌واسطهٔ روح او می‌توانیم این را بفهمیم. و به‌واسطهٔ روح اوست که این پیوند زنده و نزدیک و این مشارکت محبت ممکن است.

ما رسولان و شاگردان عیسی دیده‌ایم و به شما شهادت می‌دهیم: پدر به‌راستی گم‌گشتگی ما را دید و پسرش را فرستاد. به‌عنوان نجات‌دهندهٔ تمام جهان. پدر پسرش را برای همهٔ انسان‌ها فرستاد.

هر که ایمان آورد و اعتراف کند که عیسی پسر خداست، با خدا مشارکت دارد و با او پیوند یافته است. ما شناخته‌ایم و ایمان آورده‌ایم که خدا چه محبت بزرگی به ما دارد. **زیرا خدا محبت است.** تمام ذات او محبتی بس خالص است که خود را

می‌بخشد. هیچ خدایی هرگز خود را این‌گونه نشان نداده است. این تمام هستی و تعریف اوست. **هر آنچه** او می‌کند و هست، از محبت سرچشمه می‌گیرد. هر که در این محبت زندگی کند، در خدا می‌ماند و خدا در او – و این از آنجا پیداست که از صمیم دل از پدر سپاسگزاریم و همسایه را محبت می‌کنیم.

محبت خدا ما را کاملاً دگرگون کرده است. به ما دلیری و اطمینان در برابر خدا بخشیده شد. از این رو در برابر روز **داوری**، وقتی همه در برابر خدای قدوس و عادل حساب پس خواهند داد، **هیچ ترسی** نداریم. آنچه آنجا به حساب می‌آید و پایدار می‌ماند، تنها این واقعیت است که ما در جهان همان‌گونه زندگی کرده‌ایم که عیسی زندگی کرد. این درست است اگر کلام او را به جا آوریم؛ امری که برای همهٔ کسانی که از خدا مولود شده‌اند بدیهی است. حتی اگر این کار هرگز صددرصد موفق نشود. اما از این بابت نیز لازم نیست بترسیم. ترس از خدا هرگز در ذات محبت خدا نیست. برعکس، **محبت کامل خدا** ترس از روز داوری یا ترس از کوتاهی در زندگی کردن مانند عیسی را بیرون می‌راند. ترس خود نوعی داوری است که می‌تواند به ناامیدی بینجامد. هر که هنوز از خدا و داوری او می‌ترسد، هنوز اعتماد نمی‌کند. او هنوز به واسطهٔ محبت خدا و بخشش عیسی به آرامش نرسیده است.

ما خدا و همسایه را محبت می‌کنیم. زیرا او نخست ما را محبت کرد.

مهم است و هرگز نباید فراموش شود: اگر کسی ادعا کند که خدا را دوست دارد، اما از همسایهٔ خود نفرت دارد، دروغ‌گوست. کسی که برادری را که با چشمان خود می‌تواند ببیند دوست ندارد، چگونه می‌تواند خدایی را که نمی‌تواند ببیند دوست بدارد؟ ما این حکم را از خدا داریم که هر که او را دوست دارد، بدیهی است که همسایهٔ خود را نیز دوست بدارد.

باب 5

هر که **ایمان آورد و اعتراف کند** که عیسی همان مسیح موعود است، یعنی همان مسیح، فرزند خداست. از خدا مولود شده است. پدر و فرزندان در محبت به هم پیوسته‌اند. هر که خدا را دوست دارد، البته کسی را نیز که از او مولود شده است

دوست دارد. از چه می‌توانیم ببینیم که آیا فرزندان خدا را دوست داریم؟ از اینکه خدا را دوست داریم و کلام و احکام او را به جا می‌آوریم. در ما، فرزندان خدا، محبت خدا سبب می‌شود که احکام او را بشناسیم و به جا آوریم. این احکام برای کسانی که حیات را از خدا دارند، دشوار نیست. آن‌ها را با میل به جا می‌آورند. زیرا هر که از خدا مولود شده است، بر دنیا پیروز می‌شود، دنیایی که به نوبهٔ خود احکام خدا را انکار می‌کند. جامعه‌ای که خدا و احکام او را رد می‌کند، می‌خواهد دل ما را نیز تسخیر کند. ما هم باید مانند آن‌ها زندگی کنیم. اما ما استوار و پیروز می‌مانیم. اعتماد ما به پدر، پسر و روح‌القدس به ما کمک می‌کند که پیروزی بر دنیا را محکم نگاه داریم. چه کسی می‌تواند بر دنیای دور از خدا غالب شود و ادعای مالکیت آن را بر ما دفع کند؟ تنها کسانی که **ایمان دارند** که عیسی پسر خداست. دنیا و انبیای دروغین این را باور ندارند. اما ما ایمان داریم و بر آن می‌مانیم.

عیسی مسیح برای ما آمد. او به‌تمامی انسان شد. معلمان دروغین ادعا می‌کنند که هنگام تعمید، «مسیح الهی» بر عیسی انسان، عیسی ناصری، فرود آمد. و اندکی پیش از مرگش دوباره او را ترک کرد. اما عیسی مسیح، پسر خدا، در آب به دست یحیی تعمید گرفت، زیرا خودش چنین خواست. و خودش خود را بر صلیب قربانی کرد. با خونی که ریخت، ما را از گناهان پاک ساخت. این را روح‌القدس راستی از آغاز به شما شهادت داد. آری، می‌توانم، چنان‌که شریعت موسی می‌خواهد، دو یا سه شاهد برای شما نام ببرم: آب، خون و روح. آن‌ها هم‌صدا تأکید می‌کنند که پسر خدا انسان شد. خدمت او با تعمیدش در آب آغاز شد. و همان پسر خدا در جلجتا مرد. انسان‌ها می‌توانند هر چیزی را ادعا کنند، اما شهادت خدا بزرگ‌تر و از این رو قابل اعتماد است. آخرین مرجع. خدا دربارهٔ مسیح درست همان چیزی را شهادت داده است که آن سه شاهد شهادت داده‌اند. هر که به این مسیح ایمان دارد، این شهادت هم‌صدا را در دل خود دارد و نگاه می‌دارد. هر که شهادت خدا را دربارهٔ پسرش رد کند، خدا را دروغگو می‌شمارد.

آنچه خدا دربارهٔ پسر شهادت می‌دهد، مهم و قابل اعتماد است. به‌طور کاملاً مشخص به ما نیز مربوط است. او به ما **حیات جاودانی** داده است! این حیات در هیچ کس دیگر جز پسرش نیست. در عیسی مسیح که انسان شد، برای ما مرد و از

مردگان برخاست. و هر که پسر را با اعتماد در دل خود پذیرفته است، پسر را دارد و با او حیات جاودانی را. زیرا او حیات است. هر که پسر را نپذیرفته است، هرگز نمی‌تواند حیات جاودانی داشته باشد.

این را به شما می‌نویسم تا یک بار برای همیشه بدانید - یعنی نه اینکه فقط با تردید امید داشته باشید یا حس کنید - و همچنین شک نکنید که حیات جاودانی دارید. به شرط آنکه به پسر خدا ایمان داشته باشید. او جاودانی است. او انسان شد. برای ما مرد، از مردگان برخاست و در جلال بالا برده شد. از آنجا بازمی‌گردد. همهٔ این‌ها و بیش از این در نام عیسی نهفته است، نامی که به آن ایمان دارید.

هر آنچه دربارهٔ خدا برای شما نوشته‌ام، ما را دعوت می‌کند که در حضور او باشیم. سرشار از اعتمادی کودکانه و اطمینانی بی‌دغدغه. در برابر چهرهٔ مهربان او. به‌ویژه وقتی از او چیزی **درخواست می‌کنیم**. او می‌شنود و ما را اجابت می‌کند. زیرا ما همان چیزی را درخواست می‌کنیم که او می‌خواهد. چون او و ارادهٔ او را می‌شناسیم - آنچه را که او می‌پسندد. واقعاً هر چیزی را می‌توانیم از او بخواهیم، زیرا می‌دانیم که ما را اجابت خواهد کرد. وقتی آنچه درخواست کرده‌ایم از سوی خدا برآورده شود، می‌دانیم که این اجابت درخواست ماست. خدا هیچ درخواستی را فراموش نمی‌کند و در زمان مناسب اجابت می‌کند. حتی وقتی ما خودمان درخواست را از یاد برده‌ایم.

فرزندان خدا **خانواده‌ای دعاگو** هستند. به‌ویژه وقتی یکی از اعضای خانواده آشکارا و پیوسته برخلاف ارادهٔ خدا عمل می‌کند. این امری جدی است. از این رو آن برادر یا خواهر به دعای ما نیاز دارد تا گناه را بپذیرد، به آن اعتراف کند و آن را ترک کند. دعاها را ما بی‌چون‌وچرا لازم است. زیرا اگر خدا ما را اجابت کند، این دعاها به آن برادر یا خواهر حیات خواهند بخشید. این‌گونه او بازمی‌گردد، چنان‌که خدا می‌خواهد: به مشارکت آگاهانه و زیسته با پدر و پسر. و به مشارکت خانوادهٔ خدا.

گاهی هست که به موت می‌انجامد. یک برادر یا خواهر، فرزندان خدا، نمی‌توانند چنین گناهی مرتکب شوند. این گناه نشانهٔ انبیای دروغین و تمام دنیایی است که

در موت خوابیده است. هر ناراستی‌ای گناه است. فرقی نمی‌کند که فرزند خدا آن را انجام دهد یا نبی دروغین. اما گناه فرزند خدا به معنای مرگ او نیست. اما گناه دنیا – به هلاکت جاودانی می‌انجامد. زیرا مسیح و قربانی او برای گناه را رد می‌کند.

هر که از خدا مولود شده و فرزند خداست، پیوسته و با لذت گناه نمی‌کند. از این رو گناه او گناه منتهی به موت نیست. و نمی‌تواند هم باشد. در این نامه، برای روشنی، حقیقت را به صورت تند و تیز در تضادهای روشن، آری در تقابل سیاه و سفید، توضیح داده‌ام. کسی که از خدا مولود شده است، گناه نمی‌کند، زیرا مسیح از او محافظت می‌کند و او را محکم نگاه می‌دارد. مسیح همیشه قوی‌تر است. او بر شریر پیروز است. از این رو شریر نمی‌تواند به کسی که از خدا مولود شده است دست بزند و نه او را تباه کند.

ما یقیناً می‌دانیم که خدا ما را از نو مولود ساخته است. اما مردمانی که خدا را رد می‌کنند، در طرف شریر، در طرف ابلیس، قرار دارند. آن‌ها در موت هستند. این تفاوت، آری این تضاد، از خود ما پدید نیامده است. به واسطهٔ عیسی رخ داده است. مأموریت پسر جاودانی خدا این بود که خدا را به ما نشان دهد – ذات مقدس او، نور او و محبت او را. و بر ما آشکار کند که چرا ناگزیر بود برای ما بیاید. برای ایماندار امری حیاتی است که مسیح را، آن حق را، بشناسد که از همهٔ **خدایان** و **بت‌های** جهان متمایز است. با عیسی، که او را به شما اعلام می‌کنیم، همه چیز برپا می‌ماند یا فرو می‌ریزد. با او برای همیشه جدایی‌ناپذیر پیوسته‌ایم. با عیسی ناصری، پسر خدا. او خدای حق و حیات جاودانی است. هیچ کس نباید این را نادیده بگیرد یا حتی انکار کند.

با توجه به این حقیقت دربارهٔ پسر خدا، در پایان نامه‌ام تنها می‌توانم تأکید کنم: هر آنچه عیسی مسیح و جلال او را کوچک کند، تضعیف کند یا زیر سؤال ببرد – این‌ها بت هستند و بت می‌مانند. دوستان من، مراقب باشید که نه بت‌های دیدنی، و نه بت‌های «درونی»، مانند عزت از سوی انسان‌ها یا ثروتی که به آن دل بسته‌ایم، به هیچ شکلی از سوی شما تحمل یا تحسین نشوند.

نامهٔ دوم یوحنا

یوحنا، شیخ، به شما می‌نویسد. کسی که به‌عنوان شبان در خدمت شماس است و نگران شماس است. به شما، به آن بانوی برگزیده و فرزندانش. به شما، جمع کوچکی از ایمانداران که از صمیم دل دوستشان دارم. منظورم محبتی است که از حقیقت خدا می‌آید. و نیز از عیسی مسیح. همهٔ کسانی که عیسی مسیح را به‌عنوان حقیقت شناخته‌اند و دوست دارند، شما را نیز دوست دارند. حقیقتِ مشترک، بنیاد، جهت و معیار این محبت است! **حقیقت** در ما خواهد ماند، زیرا عیسی مسیح در ماست. همیشه و تا ابد! جمع ایمانداران برای همیشه در مشارکتِ محبت خدا زندگی خواهد کرد. در حیات جاودانی.

فیض خدا، رحمت او و سلامتی او با ما خواهد بود. با تکتک شما – روز به روز. از سوی خدا، پدر ما در آسمان. و همچنین از سوی عیسی مسیح، پسرِ پدر. او نیز خداست. خدای پسر. که انسان شد و حقیقت و محبت خدا را بر ما انسان‌ها آشکار کرد. ما در این حقیقت و محبت به‌عنوان فرزندان خدا زندگی می‌کنیم!

بسیار شاد شدم وقتی برخی از فرزندان را دیدم که چگونه در حقیقت زندگی می‌کنند. آن‌ها **حکم** پدر را که عیسی برای ما آورد به جا می‌آورند. از این رو از شما خواهش می‌کنم آنچه را که از آغاز شنیده‌ایم به جا آورید. نه حکمی تازه که شما را غافلگیر کند، بلکه همان حکم کهنه: اینکه یکدیگر را محبت کنیم.

ماندن و زندگی کردن در محبت پدر یعنی نگاه داشتن احکام او: ایمان آوردن به نام پسرش عیسی مسیح و محبت کردن به یکدیگر. احکام او بیان محبت او به ماست. و نیز نقشی محافظ دارد. در برابر **معلمان دروغین** دوره‌گرد. امروز گمراه‌کنندگان بسیاری با شور تبلیغی در راه‌اند تا دروغ‌های خود را بپراکنند. آن‌ها اعتراف و اعلام می‌کنند که عیسی در جسم نیامده است. انکار می‌کنند که خدای پسر به‌تمامی انسان شد – همان‌گونه که ما هستیم: زاده‌شده در بیت‌لحم. بزرگ‌شده در ناصره. مرده بر صلیب، بیرون دروازه‌های اورشلیم. برای کفارهٔ گناهان ما. با بدن از مردگان

برخاسته. و به‌عنوان انسان به آسمان بالا برده شده. هر که این واقعیت‌ها را تا حدی یا به‌کلی انکار کند، گمراه‌کننده و همدست دجالی است که خواهد آمد.

این گمراه‌کنندگان **خطری** واقعی هستند. پس مراقب خودتان باشید. هشیار باشید! تا آنچه را برایش زحمت کشیده‌ایم از دست ندهیم. شما ثمرهٔ کار بشارتی ما هستید! خودتان برای حیات جاودانی کوشیده‌اید. کار خدا را انجام داده‌اید و برای حیات جاودانی به نام او ایمان آورده‌اید. ما می‌خواهیم پاداش کاملی را که به ما وعده داده شده است دریافت کنیم. این پاداش تنها وقتی هست که به حقیقت چنگ بزنیم، در آن زندگی کنیم و از آنچه از آغاز دربارهٔ مسیح آشکار شده است فراتر نرویم.

هر که در **تعلیم مسیح** نماند، چنان‌که شما از آغاز آن را شنیده‌اید، خدا در چنین کسی ساکن نیست. هر که در تعلیم دربارهٔ مسیح، پسر خدا که انسان شد، بماند، با پدر و پسر پیوسته است. آن‌ها در او ساکن‌اند.

اگر کسی نزد شما بیاید و تعلیم دربارهٔ مسیح را، چنان‌که من از آغاز برای شما توضیح داده‌ام، با خود نیاورد، او را نپذیرید. اصلاً به او مجال سخن ندهید. به او سلام نکنید و او را چنان‌که معمولاً میهمانی خوشامد را می‌پذیرید، نپذیرید. زیرا هر که با چنین کسی این‌گونه سلام و احوالپرسی کند، در کارهای شیرانهٔ او شریک است. خواه بخواهد یا نخواهد. اگر معلمی دوره‌گرد نزد شما بیاید که نمی‌دانید آیا حقیقت را دربارهٔ مسیح می‌گوید یا نه، نخست این را **روشن کنید**. وقتی روشن شد، او را بپذیرید. همیشه وقتی سخن از خداوند ما عیسی مسیح است، موضعی روشن بگیرید. در اینجا هرگز نباید بی‌طرفی یا بی‌تفاوتی وجود داشته باشد. وگرنه تمام پاداش ما در خطر است.

بسیار بیشتر باید می‌نوشتیم. با جوهر و کاغذ. اما بسیار بهتر و زیباتر است که حضوری با شما سخن بگویم. زیرا در چنین مشارکتی، آنجا که رودررو سخن می‌گوییم، همیشه شادی بزرگی هست.

سلام‌های گرم نیز از اینجا، از ایمانداران همین‌جا، که نزدشان در خانه هستیم.

نامهٔ سوم یوحنا

من، یوحنا، شیخ، آن پیر کلیسا، به تو می‌نویسم، ای غایوس عزیزم، که تو را در حقیقت دوست دارم. در حقیقتی که به واسطهٔ عیسی مسیح نزد ما آمد و دل‌های ما را تسخیر کرد تا در محبت خدا زندگی کنیم.

ای غایوس حبیب، چه بسیار آرزو دارم، و برای آن دعا می‌کنم، که در همه‌چیز حالت خوب باشد. در انسان بیرونی و نیز درونی‌ات. که راهی خوب و هموار داشته باشی. چه بسیار شاد شدم که برادرانی که با تو روبه‌رو شده بودند، گزارش دادند که تا چه اندازه زندگی‌ات را بر پایهٔ **حقیقت** تنظیم می‌کنی. شادم که ثمرات حقیقت در دل تو برای همه دیدنی است. هیچ شادی‌ای برایم بزرگ‌تر از این نیست که بینم فرزندانم در حقیقت زندگی می‌کنند. همان کسانی که اجازه یافتیم آن‌ها را به مسیح، که حقیقت است، رهنمون شوم و اکنون از او پر هستند. آری، حتی حقیقت را در محبت محکم نگاه می‌دارند و برادران و خواهران ایمانی و همسایگان خود را دوست دارند.

ای حبیب، رفتاری که با برادران داشته‌ای، از وفاداری به حقیقت است. مردانی که اصلاً آن‌ها را نمی‌شناسی. آنان اینجا نزد ما در کلیسای خانگی به وفاداری تو در میهمان‌نوازی شهادت دادند و آن را ستودند. وقتی چنین برادرانی به‌عنوان مبشر در راه‌اند، آن‌ها را برای ادامهٔ سفر تجهیز کن. این خدا را خشنود می‌کند و او را جلال می‌دهد. آن‌ها او را خدمت می‌کنند. این‌گونه از خدمتشان پشتیبانی می‌شود. زیرا آن‌ها برای خودشان در سفر نیستند. به خاطر نام خداوند ما عیسی مسیح بیرون رفته‌اند. تا او را اعلام کنند. در این کار به پشتیبانی امت‌ها تکیه نمی‌کنند، بلکه همیشه هم‌ایمانان خود را در همان محل می‌جویند. این هم‌ایمانان موظف‌اند، آری مدیون‌اند، که آن‌ها را بپذیرند. اما گمراه‌کنندگان را به خانه‌های خود راه ندهید. بلکه فقط مبشران راستین را. این‌گونه ما همکاران حقیقت می‌شویم و در کار خداوند شرکت فعال داریم. در پادشاهی او.

به کلیسای خانگی ای که تو، غایوس عزیز، به آن تعلق داری، نوشتم. تا این برادران پذیرفته شوند. اما دیوترفس خواستهٔ ما را جدی نمی‌گیرد. او دوست دارد در میان آنان **نفر اول** باشد. و خودسرانه تصمیم بگیرد.

وقتی نزد شما بیایم، این رفتار ردکنندهٔ او را به یادش خواهیم آورد و از او بازخواست خواهیم کرد. این باید حتماً روشن شود. زیرا او بی‌دلیل با سخنان بد ما را متهم می‌کند. به سخن بسنده نمی‌کند، بلکه برادرانی را که به همهٔ ما خدمت می‌کنند و در جست‌وجوی سرپناهی هستند، به‌سادگی رد می‌کند. و کسانی را که می‌خواهند به آن‌ها جا بدهند، باز می‌دارد. حتی آن‌ها را تهدید می‌کند که از کلیسای خانگی بیرونشان کند. این رفتاری است که در مشارکت ایمانداران جایی ندارد.

غایوس عزیز، نگذار چنین رفتاری تو را برانگیزد که همین‌گونه عمل کنی. از بدی پیروی مکن، بلکه از **نیکویی**. قاعده‌ای ساده و روشن هست: هر که نیکویی کند، از خداست. زیرا خدا نیکوست. هر که بدی کند، خدا را ندیده است. او نادیده می‌گیرد که خدا چگونه است. نادیده می‌گیرد که خدا ما را می‌پذیرد و ما نیز باید یکدیگر را بپذیریم.

دیمتریوس یکی از همین ردشدگان است. هرچند او، که رسانندهٔ این نامه است، از همه شهادتی نیکو دارد. هیچ چیز مانع پذیرفتن او نیست. حقیقت برای او در اولویت است. از آن دفاع می‌کند و در هماهنگی با آن زندگی می‌کند. ما نیز به این شهادت می‌دهیم. و تو به‌خوبی می‌دانی که ما راست می‌گوییم.

هنوز بسیار بیشتر برای نوشتن هست. اما بهتر است رودرو سخن بگوییم و در مشارکت ایمانداران با هم گفت‌وگو کنیم.

سلامتی خدا با تو باد. دوستان اینجا به تو سلام می‌رسانند. از سوی ما به هر یک از دوستانی که هم‌فکر تو هستند، شخصاً سلام برسان. به تک‌تکشان.

نامهٔ یعقوب

- آزمایش ایمان
- عمل‌کنندگان کلام
- شریعت ملوکانهٔ آزادی و محبت
- فقیران و ثروتمندان در پادشاهی خدا
- ایمان و اعمال
- زبان کوچک - اثر بزرگ
- حکمت از بالا - یا از پایین
- دوستی با دنیا
- آمدن خداوند نزدیک است
- داور بر در ایستاده است
- رفتار ما با یکدیگر
- دعا برای بیماران

نامه یعقوب

یعقوب، غلام خدا و خداوند ما عیسی مسیح، در عین حال برادر تنی او. این فقط در حاشیه. به همه دوازده سبط اسرائیل می نویسم که در میان امتها پراکنده اند. در پراکندگی. شما فراموش نشده اید. اسرائیل خدا محفوظ می ماند و گم نشده است. شما قوم خدا در عهد تازه هستید، عهدی که مسیح موعود بنیاد نهاده است! به شما سلام می گویم، هر جا که زندگی می کنید.

نترسید اگر ایمان شما با گوناگون ترین سختی های ناگهانی و رویدادهای هولناک آزموده می شود. فقر، رنج های ناروا به سبب آزار، تنهایی، دلسردی و بسیاری چیزهای دیگر می توانند شما را اندوهگین کنند و بیازمایند. اما در این نیز دلیلی برای شادی هست. زیرا **آزمایش** ایمان شما صبر و استواری را پرورش می دهد. مشکلات و سختی ها معنا دارند، حتی اگر آدم فوراً آن را درنیابد. آن ها نباید ایمان شما را سست کنند، بلکه باید آن را قوی سازند. پس به پایداری خود در ایمان اهمیت بسیار بدهید. تاب بیاورید! تسلیم نشوید! حتی اگر در آزمایش احساس ضعف می کنید، به مرزهای خود می رسید و پرسش های بسیار دارید. این گونه آهسته، اما پیوسته به بلوغ روحانی و نیرومندی در ایمان می رسید. آنگاه درمی یابید که دیگر کمبودی ندارید، آن گونه که در آغاز، وقتی آزمایش شما را غافلگیر کرد، داشتید. آزمایش ها باید شما را نیرومند سازند. این را هرگز فراموش نکنید.

اگر **حکمت** کم دارید، اگر - به ویژه در آزمایش ایمانتان - نمی دانید چه بیندیشید، چه کنید و چه بگویید، رو به خدای خود کنید. او منتظر است که به شما حکمت ببخشد، اگر از او درخواست کنید. زیرا خدای ما همیشه با میل می دهد. برخلاف ما انسان ها، او ما را سرزنش نمی کند. شیوه او نیست که به خاطر پرسش ها و لغزش هایمان ما را ملامت کند. وقتی از او حکمت می خواهیم، مهم است که این کار را با ایمان بکنیم. با این یقین استوار که او به راستی عمل می کند. هر که شک کند که خدا به ما عطا می کند، مانند موجی در دریاست که باد آن را به این سو و آن

سو می‌افکند. هر که پیوسته در بخشش با میل خدا شک کند، به‌راستی اجابت نمی‌شود. انسانی که دو دل در سینه دارد، با ایمان و شک، بی‌تکیه‌گاهی درونی، خود را در خطر می‌افکند که همه راه‌هایش ناپایدار باشد. دعای او اجابت نخواهد شد. حتی در برابر کوچک‌ترین شکی که ایمان‌تان را سست می‌کند بایستید، شکی که ممکن است به غولی بدل شود تا سرانجام شما را شکست دهد.

برادران و خواهران فقیر و فرودست در میان شما باید به جایگاه والای خود در عیسای مسیح موعود فخر کنند. برادران و خواهران ثروتمند و توانگر باید به این فخر کنند که ثروتشان در نهایت هیچ معنایی ندارد. آن‌ها به این سبب بالاتر یا باارزش‌تر از فقیران نیستند. به زبان تصویر، ثروتمندان (مانند فقیران) به گلی می‌مانند که با برآمدن خورشید و باد داغی که در پی آن می‌آید، خشک می‌شود - مانند علف. گل پژمرده است و شکوفه‌اش فروافتاده. زیبایی‌اش از دست رفته است. ثروتمندان و موفقیت‌هایشان نیز این‌گونه پژمرده خواهند شد. ناگهان هر آنچه مهم به نظر می‌رسید، به پایان رسیده است.

یک بار دیگر به آغاز بازمی‌گردم. خوشا به حال همه کسانی که در آزمایش و امتحان ایمانشان استوار می‌مانند و پایداری می‌کنند. زیرا پس از تحمل صبورانه و تاب آوردن، حیات جاودانی می‌آید. این تاج پیروزی برای سرسپردگی در ایمان است. همه کسانی که خدا را دوست دارند این تاج پیروزی را دریافت خواهند کرد! کسانی که در سختی‌ها نیز به خدا چسبیدند و به محبت او شک نکردند.

وقتی آزمایش‌ها به سراغ شما می‌آیند، این از پیش، فریبی به سوی بدی نیست. هرچند شاید شما آن را این‌گونه احساس کنید. اما **وسوسه** از سوی بدی هم وجود دارد. با این حال، هیچ کس، وقتی به بدی وسوسه یا فریفته می‌شود، نباید ادعا کند که خدا او را وسوسه می‌کند. فریفته شدن چیزی کاملاً متفاوت از آزموده شدن در ایمان است. زیرا خدا اصلاً نمی‌تواند از بدی وسوسه شود یا به بدی فریفته شود. از این رو خود او نیز هرگز کسی را به انجام کاری بد نمی‌فریبد یا راهنمایی نمی‌کند.

وقتی کسی وسوسه می‌شود، شهوت لذت‌جوی خودش او را برمی‌انگیزد و به بدی می‌فریبید. کشیده می‌شود، مانند ماهی‌ای که طعمه را گرفته و اکنون به قلاب آویزان است. وقتی به شهوت تن می‌دهیم، گناه مانند یک زایمان به دنیا می‌آید. وقتی گناه کاملاً رسیده شد، به اصطلاح بزرگ شد، مرگ را پدید می‌آورد. گناهی که می‌رسد - به جای آنکه مانند علف هرز ریشه‌کن شود - تقریباً ناگزیر به مرگ روحانی می‌انجامد. هم در همین زندگی، و یقیناً در ابدیت. مشارکت با خدا در هم می‌شکند. هم در زمان و هم تا ابد! هر که گناه بکارد، گناه و مرگ درو خواهد کرد. مگر آنکه این چرخه با فیض خدا شکسته شود. ما مسئولیم وقتی به شهوت‌های خود برای گناه تن می‌دهیم. دریافتن و احساس کردن شهوت و میل هنوز گناه نیست. اما تن دادن به شهوت یعنی میدان دادن به گناه. گناه ما را خواهد کشت، اگر ما آن را نکشیم.

هیچ کس خود را فریب ندهد! هر **بخشش** نیکو و هر عطای کامل همیشه از بالا فرود می‌آید. نه از ما انسان‌ها. حتی اگر چنین به نظر برسد. از خدا می‌آید، پدر نورها، که ستارگان آسمان را آفرید. ذات او، وفاداری او دگرگون نمی‌شود. اگر در ستارگان دگرگونی هست، در او هرگز. این درباره اراده او صدق می‌کند که به ما حکمت ببخشد، به جای آنکه ما را به بدی بفریبد. ذات او، وفاداری و محبت او تغییرناپذیر، روشن و استوار است. نه دوپاره مانند شک‌کنندگان.

بزرگ‌ترین هدیه او این است که ما را به واسطه کلام حقیقت انجیل **از نو مولود** ساخته است. نه تولد طبیعی که او به‌عنوان آفریننده به ما بخشید، بلکه تولد تازه ما از بالا، از آسمان، برای رستگاری، ما را نوبر آفریدگانش ساخت. نوبری که بر آغاز همه نوشدگی‌ای شهادت می‌دهد که به‌زودی خواهد آمد.

از این رو، برادران و خواهران عزیز، هر کس همیشه در **شنیدن** تند باشد - و در **سخن گفتن** کند. به‌ویژه در خشم کند. حتی اگر چیزی شما را آزرده کند یا احساس کنید به شما توهین شده و دلتان شکسته است. خشم ناگهانی، تند و نسجیده، عدالت خدا را به موقعیت میان انسان‌ها نمی‌آورد. فقط آن را بدتر می‌کند. خشم انسان هرگز عدالت خدا را پدید نمی‌آورد. هرگز. به جای آن، قاطعانه و برای همیشه

از هر آنچه می‌تواند به فوران خشم بینجامد جدا شوید - مانند: پستی‌ها، نیت‌های بدخواهانه و هر سرریز شرارت. چگونه می‌توانید از عهده این برآیید؟ با نگرشی فروتنانه و ملایم، کلام خدا و رهنمود او را بپذیرید. بگذارید این کلام که با تولد تازه مانند DNA در شما کاشته شده است، رشد کند. و شما را دگرگون سازد. این کلام می‌تواند زندگی شما را دگرگون کند. برای این کار قدرت دارد! و قدرت دارد که زندگی آینده را به ما ببخشد. زیرا همین کلام است که شما را، وقتی عیسی بازگردد، برای حیات جاودانی نجات می‌دهد.

چیزی جز این نمی‌گوییم: **عمل‌کنندگان کلام** باشید. کلام داده شده است تا به آن عمل شود. نه فقط برای شنیدن. هر که فقط بشنود، اما به آن عمل نکند، خود را فریب می‌دهد. مانند کسی است که در آینه نگاه کرده و بی‌درنگ فراموش کرده است که چه دیده است. چنان‌که گویی اصلاً در آن نگاه نکرده است. او دیده است که چه چیزی را باید تغییر دهد، اما با بی‌اعتنایی آن را فراموش کرده، چنان‌که گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است.

اما هر که مرتب و با دقت در شریعت کامل آزادی، در شریعت مسیح، نگاه کند، و در این میان فراموش نکند که کیست، و در عین حال آنچه را شنیده است به جا آورد، در کار خود از خدا برکت یافته است. او آزاد شده است تا آنچه خدا می‌خواهد انجام دهد. دیگر لازم نیست خشمگین باشد، بلکه اکنون عدالت خدا را پدید می‌آورد، با انجام دادن آنچه خدا را خشنود می‌کند.

اگر کسی درباره خود گمان کند که خدا را خدمت می‌کند و از رهنمودهای شریعت آزادی پیروی می‌کند، اما زبان خود را مهار نکرده است، دینداری او بی‌ارزش است.

دینداری راستین و بی‌غرضانه برای پدر آسمانی ما یعنی: بیوه‌زنان و یتیمان را فراموش نکنیم، بلکه به دیدارشان برویم و در وضعیت غم‌انگیز و از نظر حیاتی در خطرشان در کنارشان بایستیم. دینداری حقیقی به همه درماندگان و بی‌خانمانان کمک می‌کند، زیرا این با دل خدا سازگار است.

این همچنین یعنی مانند دنیا رفتار نکنیم، دنیایی که به رهنمودهای خدا اعتنایی ندارد و بیوه‌زنان و یتیمان را به حال خود رها می‌کند؛ اندیشه و شیوه زندگی دنیا

را نپذیریم، بلکه آن را کنار بگذاریم و آگاهانه متفاوت باشیم. همان گونه که خدا می خواهد.

باب 2

برادران و خواهران من! ایمان به خداوند ما عیسی مسیح، خداوند همه جلال خدا، را **بدون ظاهربینی و طرفداری از اشخاص** به کار بیندید. در برابر او همه ما فقط می توانیم برابر باشیم!

تصور کنید کسی با لباس فاخر و انگشتر طلای درشت به کنیسه شما می آید. هم زمان فقیری نیز وارد می شود - با جامه ای کثیف یا لباسی بسیار ژنده. آنگاه شما به ظاهر نگاه می کنید و می گوید: «بیا، اینجا راحت بنشین.» اما به فقیر می گوید: «آنجا عقب بایست» - یا «اینجا پایین، کنار زیرپایی من بنشین.» آیا واقعاً گمان می کنید که عیسی چنین می کرد؟ آیا این بیش از یک تناقض نیست؟ آیا در اینجا بی فکرانه واکنش نشان نداده اید و تفاوتی گذاشته اید که اصلاً وجود ندارد؟ حتی آدم این احساس را دارد که خود را داور جلوه می دهید. آن هم با حساب و کتاب های حيله گرانه به خاطر سود خودتان.

خوب گوش کنید، برادران و خواهران عزیز: آیا خدا درست **فقیران** دنیا را برگزیده است تا با ایمان **دولتمند** شوند؟ آری، تا آن ها را وارثان سلطنت آینده خود سازد؟ به هر حال او این را به همه وعده داده است: به فقیران و نیز به ثروتمندانی که از صمیم دل او را دوست دارند.

اما شما فقیر را خوار شمرده اید و به او بی حرمتی کرده اید. آیا متأسفانه چنین نیست که ثروتمندان بر شما ستم می کنند و شما را کوچک نگاه می دارند؟ و هر جا که ممکن باشد، شما را به دادگاه ها می کشانند؟ آیا آن ها با این رفتار آشکارا به نام خداوند ما عیسی مسیح که در تعمید بر شما خوانده شده است کفر نمی گویند؟

برای همه کسانی که به این نام، به پادشاه پادشاهان، اعتراف می کنند، فقط **شریعت ملوکانه** او باید معتبر باشد: «همسایه خود را مثل خود محبت نما.» به جا آوردن این نیکو و درست است. اما اگر شخص را بر اساس ظاهرش داوری کنید و بر پایه

دارایی‌اش ارزیابی کنید، گناه می‌کنید. شریعت شما را به‌عنوان متجاوز محکوم می‌کند.

اگر گمان کنید که این‌گونه شریعت را نگاه می‌دارید، اشتباه است. زیرا اگر فقط در یک حکم از شریعت بلغزید، کل شریعت را زیر پا گذاشته‌اید. چون همان که گفت: «زنا مکن»، این را نیز گفت: «قتل مکن». اگر زنا نکنی، اما قتل کنی، از شریعت تجاوز کرده‌ای.

پس چون کسانی سخن بگویند و عمل کنید که هر لحظه با **شریعت آزادی** داوری می‌شوند. ما آزاد شده‌ایم! اما این یعنی: آزاد شده‌ایم تا محبت کنیم. در پایان زندگی، داوری خدا بی‌رحمانه بر ضد همه کسانی خواهد بود که با فقیران و ضعیفان، با بیوه‌زنان و یتیمان بی‌رحمانه رفتار کرده‌اند. رحمت بر داوری پیروز است. لازم نیست از هیچ محکومیتی بترسد. آری، اصلاً به داوری نیازی ندارد. اگر همه رحیم بودند، داوری‌ای لازم نبود.

برادران و خواهران عزیزم، چه سودی دارد اگر کسی ادعا کند که به خداوند ما عیسی مسیح ایمان دارد، اما **اعمالی** ندارد که بر ایمان شهادت دهد؟ چنین **ایمانی** چگونه می‌تواند او را نجات دهد؟

اگر برادری یا خواهری باشد، سرمازده، گرسنه و بی‌خوراک و نوشیدنی روزانه، و شما بگویید: به سلامتی برو. خود را گرم کنید و سیر بخورید! و آنچه را که لازم دارند به آنان ندهید – این چه سود یا ارزشی خواهد داشت؟ ایمان چنین کسی که این‌گونه سنگدلانه رفتار می‌کند و هیچ کار رحمتی انجام نمی‌دهد، مرده است.

کسی ممکن است به این شخص که بر ایمان بدون اعمال خود تکیه دارد بگوید: تو ایمان داری و من اعمال دارم. ایمانت را بدون اعمال به من نشان بده! از چه می‌توانم ایمان تو را بشناسم؟ من ایمانم را از اعمالم به تو نشان خواهم داد. ایمان تو فقط در این است که خدا وجود دارد. این خوب است. اما بیندیش: دیوها، ارواح پلید، نیز این را باور دارند. اما به سبب شرارتشان در برابر آفریننده خود می‌لرزند. حتی در آن‌ها نیز چیزی از ایمان دیده می‌شود. اما آن‌ها به سبب این ایمان نجات

نمی‌یابند، همان قدر که تو نجات نمی‌یابی. زیرا ایمانت بدون اعمال مرده است، بی‌جان.

باید حتماً دربارهٔ ایمانت بیندیشی، ای انسانِ بی‌فکر. به ابراهیم نگاه کنید. آیا او از اعمال عادل شمرده نشد، چون آماده بود اسحاق را قربانی کند؟ از این می‌توانی ببینی که ایمان و اعمال او دست در دست هم پیش می‌رفتند. آری، اعمال او ایمانش را مهر کرد. ایمانش را کامل ساخت. این‌گونه نوشته کتاب مقدس در پیدایش 15 تحقق یافت: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او به عدالت محسوب گردید.» او حتی دوست خدا نامیده شد.

از این می‌بینید که انسان بر پایهٔ اعمالش نجات می‌یابد و عادل شمرده می‌شود، اعمالی که بازتاب ایمان زنده و نجات‌بخش است. از ایمان تنها، تا زمانی که مرده و بدون اعمال رحمت، آری بی‌عمل است، هیچ انسانی نجات نمی‌یابد.

آیا راحب فاحشه نیز این‌گونه از اعمال عادل شمرده نشد و نجات نیافت، او که در حصار شهر اریحا زندگی می‌کرد، وقتی بنی اسرائیل کنعان را تسخیر کردند؟ زیرا او آن دو جاسوس را پذیرفته، پنهان کرده و از راهی دیگر روانه ساخته بود.

به این مقایسه نیز بیندیشید: همان‌گونه که بدن انسان بدون روح و جان مرده است، ایمان نیز بدون اعمال مرده است.

باب 3

معلم یا واعظ شدن را بزرگ‌ترین خدمت در کلیسا ندانید. انگیزه در کانون توجه بودن یا به‌ویژه دیده شدن، فریبنده است. چرا نباید به آن تن بدهیم؟ سخنران بودن جذاب است! همهٔ کسانی را که به دیگران **تعلیم** و آموزش می‌دهند، خدا روزی بر طبق کلماتشان ارزیابی و داوری خواهد کرد. درست چون بیش از دیگران می‌دانند، مسئولیت بزرگ‌تری دارند که این را در زندگی روزانه نیز نشان دهند. و این کار به هیچ روی همیشه موفق نمی‌شود. زیرا همهٔ ما بارها می‌لغزیم و خطا می‌کنیم. آری، بارها و بارها گناه می‌کنیم. به‌ویژه با کلماتمان.

کسی که در سخن گفتن، با این همه کلماتی که از لب‌هایمان بیرون می‌آید، خطا نکند، به‌راستی می‌توانست تمام بدن خود را مهار کند و لگام زند. مانند اسب‌ها. ما در دهان آن‌ها لگام می‌گذاریم. و با آن تمام بدنشان را هدایت می‌کنیم. این‌گونه از ما فرمان می‌برند. یا به کشتی‌های بزرگ در دریا بیندیشیم. بادهای نیرومند و تند آن‌ها را به پیش می‌رانند. با این حال، با سکانی کوچک هدایت می‌شوند.

زبان نیز همین‌گونه عضوی کوچک است که با این حال به چیزهای بزرگ می‌بالد. برای نمونه، آتشی کوچک می‌تواند جنگلی بزرگ را به آتش بکشد. با زبان ما نیز چنین است. می‌تواند دنیایی پر از ناراستی را رها سازد. تمام جهان را شعله‌ور کرده است و پیوسته آتش‌افروزی می‌کند.

زبان است که تمام بدن را آلوده می‌کند و بلای بسیار به بار می‌آورد. با سخنان شریرانه، حيله‌گرانه، تهمت‌آمیز و دروغ پیوسته جهان را به آتش می‌کشد. خود آن از دوزخ، که مظهر هر بدی است، به آتش کشیده می‌شود.

همه جانوران وحشی در خشکی، در هوا یا در آب به دست انسان‌ها رام شده‌اند. اما **زبان** را هیچ انسانی نمی‌تواند مهار کند. هیچ انسانی نمی‌تواند زبان را چنان رام کند که هرگز سخنی نادرست یا ناروا از لب‌هایش نگریزد. زبان شرارتی رام‌نشده‌ای است، پر از زهری کشنده.

با زبان، خدا و پدر را ستایش می‌کنیم. با همان زبان انسانی را که به صورت خدا آفریده شده است لعنت می‌کنیم. از یک دهان ستایش و لعنت بیرون می‌آید. چه کسی می‌تواند این را خوب بداند؟ آیا ممکن است از یک چشمه هم‌زمان آب تلخ و شیرین بجوشد؟ یا آیا زیتون بر درخت انجیر می‌روید یا انجیر بر تاک؟

چه کسی در میان شما **حکیم** و فهیم است؟ تنها کسانی که این را در زندگی خود نیز نشان می‌دهند. یعنی در رفتار نیکو و در فروتنی و ملایمتی که از حکمت سرچشمه می‌گیرد. اما اگر حسادت تلخ و ستیزه‌جویی در دل‌های خود دارید، دلیلی نیست که فخر کنید، چنان‌که گویی حکیم و فهیم هستید. خود را فریب می‌دهید، زیرا زندگی‌تان خلاف آن است.

این حکمتی که زندگی شما را تعیین و هدایت می‌کند، از بالا، از خدا و پدر ما نمی‌آید. این حکمتی است **از پایین**، از زمین. حکمتی نفسانی - و بدتر از آن - دیوی. هر ستیزه‌جویی و حسادت از پایین می‌آید و ویران می‌کند. هر جا که گسترش یابند، آشفستگی هست و باید منتظر هر کار بدی بود.

حکمتی که از بالا، از آسمان، از خداست، کاملاً متفاوت است. پیش از هر چیز کاملاً پاک است، مانند خود خدا. سپس صلح‌جوست. مهربان. پذیرای تعلیم. پر از رحمت و بسیاری چیزهای نیکو برای انسان‌ها، بی‌طرف و بی‌ریا. همه این‌ها از خدا می‌آید. او الگوی ماست.

هر که صلح بکارد و صلح برقرار کند، صلح درو خواهد کرد، زیرا این با عدالت سازگار است.

باب 4

چه گمان می‌کنید: جنگ‌ها و نزاع‌های میان شما از کجا می‌آیند؟ از جایی نامعلوم نمی‌آیند. یا همیشه از دیگران، به جای خود شما. دلیل و علت، خود شما هستید. زیرا از شهوت‌های شما برای دارایی و ثروت سرچشمه می‌گیرد. این شهوت‌ها در درون شما می‌جنگند و بارها و بارها فوران می‌کنند. اما: آرزو می‌کنید و چیزی به دست نمی‌آورید. قتل می‌کنید و حسادت می‌ورزید و باز هم نمی‌توانید چیزی به دست آورید. پیوسته نزاع می‌کنید، نقشه می‌کشید و بر ضد همسایگانتان می‌جنگید. بر ضد فقیران و نیز ثروتمندان. با این حال هنوز آنچه را می‌خواهید به دست نمی‌آورید. چیزی ندارید، زیرا خود را به بخشندگی و بخشش‌ها نمی‌سپارید. می‌خواهید همه چیز را خودتان در دست بگیرید. و وقتی از خدا درخواست می‌کنید، به‌سادگی چیزی دریافت نمی‌کنید. زیرا با نیتی خودخواهانه دعا می‌کنید تا چیزی دریافت کنید که می‌خواهید در لذت‌جویی‌هایتان خودخواهانه برای خود نگاه دارید و خودتان از آن بهره ببرید.

ای زناکاران و زنان زناکار: آیا نمی‌دانید که دوستی با دنیا، یعنی با جامعه‌ای که خدا و احکام او را رد می‌کند، دشمنی با خداست؟ هر که بخواهد دوست دنیا باشد، در هر امری که باشد، در همان لحظه مانند دشمن خدا رفتار می‌کند. چنان است که

گویی جبهه عوض کرده است. هر که با انسان‌ها و عقایدی پیوند بخورد که بر ضد خدا و احکام نیکوی او هستند، در همان امر خود را دوست دنیا می‌سازد. یا آیا واقعاً گمان می‌کنید که کتاب مقدس بیهوده سخن می‌گوید، همین‌طوری و بی‌دلیل؟ روحی که در ما ساکن است، با غیرت تمام دل ما را می‌طلبد. او ما را **به‌تمامی** می‌خواهد. آماده نیست دلبستگی ما را با چیز دیگری قسمت کند. همان‌گونه که شما مردان هرگز آماده نیستید همسرانتان را با مردان دیگر قسمت کنید، خدا نیز آماده نیست وفاداری ما را فقط نیمه‌کاره داشته باشد.

او وفاداری‌ای تقسیم‌ناپذیر می‌طلبد. اما فیضی که می‌بخشد از آن هم بزرگ‌تر است: «خدا متکبران را مخالفت می‌کند، اما فروتنان را فیض می‌بخشد.»

پس فروتنانه تسلیم خدای ما شوید. با این نگرش قلبی در برابر ابلیس و وسوسه‌هایش ایستادگی کنید. آنگاه از شما خواهد گریخت. زیرا: وقتی خدا در کنار شماست، او چه کاری می‌تواند بر ضد شما بکند؟ به خدا **نزدیک شوید**. به سوی او بازگردید. بی‌انگیزه‌های خودخواهانه از او درخواست کنید. آنگاه او به شما نزدیک خواهد شد. آنگاه با خدا در مشارکت هستید.

ای گناهکاران، دست‌های خود را که با آن‌ها ستم کرده‌اید پاک کنید. دل‌های خود را از نو وقف خدا کنید. از زندگی دودلانه دست بردارید و به‌تمامی خدا را برگزینید.

به‌راستی جدی باشید. بازگشتی بنیادین به سوی خدا را تجربه کنید. بر خود ناله و ماتم کنید و بگریید. خنده شما به ماتم و شادی‌تان به اندوه بدل شود. در حضور خداوند فروتن شوید و او شما را سرافراز خواهد کرد! از نو آغاز کنید و کهنه را پشت سر بگذارید. فکر خود را دگرگون کنید. پشیمانی و بازگشت، بصیرتی است با بهترین چشم‌انداز.

برادران و خواهران، بر ضد یکدیگر سخن نگویند. با بدگویی از یکدیگر بد نگویند. هر که بر ضد همسایه خود بد بگوید، در واقع بر ضد شریعت ملوکانه محبت نیز سخن می‌گوید و حتی بر آن داوری می‌کند. آنگاه تو عمل‌کننده شریعت نیستی، بلکه خود را داوری بر این شریعت الهی می‌سازی. تو نیستی که قانون‌ها را وضع می‌کنی و تعیین می‌کنی چه کاری رواست و چه کاری نه. یکی است شارع، که

می‌تواند نجات دهد و هلاک کند. وقتی خود را بالاتر از شریعت محبت می‌نشانید، با او سروکار دارید. شما کیستید که اصلاً بر همسایه خود داوری کنید و او را محکوم سازید؟ داوری تنها کار شارع است.

اکنون سخنی با شما که پر از **شوق تجارت** هستید و می‌خواهید سود ببرید. با اطمینان به خود می‌گویید: «امروز یا فردا به شهر خواهیم رفت و معاملات خوبی خواهیم کرد و پول درخواهیم آورد.» در واقع شما اصلاً نمی‌دانید فردا چه خواهد شد. زیرا زندگی ما چیست؟ مانند بخار یا مهی است که زمانی کوتاه دیده می‌شود و سپس ناپدید می‌شود. زندگی ما بیش از این نیست. باید یک بار از این ناپایداری آگاه شوید. زندگی شما در دست شما نیست. نقشه‌هایتان را زیر این شعار بگذارید: «اگر اراده خداوند باشد و زنده بمانیم، این یا آن کار را خواهیم کرد.» اما اکنون با موفقیت‌هایتان لاف می‌زنید. این لاف زدن و گزافه‌گویی شیرانه است. چنان رفتار می‌کنید که گویی بی‌خداوند همه‌چیز برایتان موفق می‌شود. اما اوست که به شما می‌دهد و عطا می‌کند.

اگر کسی دریابد که باید کار نیکویی انجام دهد، اما آن را انجام ندهد، گناه می‌کند. او مرتکب گناه کوتاهی و ترک وظیفه می‌شود.

باب 5

سخنی دیگر با شما، ای **ثروتمندان**، که بی‌پروا ثروت خود را افزون می‌کنید - و با این کار اعتماد خود را بر دارایی می‌نهد: بر بدبختی‌ای که بر شما خواهد آمد بگریید و فغان کنید. ثروت شما خواهد پوسید و لباس‌های پرزرق‌وبرق شما را بید خواهد خورد. طلا و نقره شما زنگ خواهد زد. زنگ بر ضد شما شهادت خواهد داد و گوشت شما را در آتش خواهد خورد.

در این روزهای آخر کاری بهتر از این ندارید که پیوسته ثروت خود را افزون کنید. آن هم به هزینه دیگران.

اینک! مزد کارگران و روزمزدان شما، که برای خود نگاه داشته‌اید و نپرداخته‌اید، با صدای بلند نزد خداوند فریاد برمی‌آورد. فریادهای کمک‌خواهی دروگران در مانده به

گوش خداوند لشکرها رسیده است. در آنجا شنیده می‌شوند و جدی گرفته می‌شوند.

اما شما در عیش و نوش زندگی می‌کنید. آنچه را که آن‌ها به آن نیاز مبرم دارند، هدر می‌دهید و به باد می‌دهید. خود را مانند جانوران برای روز کشتار پروار کرده‌اید. چنان رفتار می‌کنید که گویی هر روز، روز جشن و ضیافت است.

در همین حال کارگران و عادلان را محکوم کرده‌اید. با رفتارشان آن‌ها را کشته‌اید. و آن‌ها، عادلان، مقاومت نمی‌کنند. مانند عیسی از خود دفاع نمی‌کنند. مانند او بی‌خسونت می‌مانند. با وجود ناراستی شما که فریادش به آسمان می‌رسد.

ای برادران و خواهران محروم و ستم‌دیده: تا **آمدن** خداوند صبر کنید! آنگاه، وقتی او بیاید، این نابسامانی‌ها و ناراستی‌ها پایان می‌یابند.

ببینید، کشاورز صبورانه منتظر محصول میوه‌های گران‌بهاست. صبورانه منتظر باران اول و نیز باران آخر می‌ماند. شما نیز همین‌گونه صبر و پایداری داشته باشید. یکدیگر را دلگرم کنید و دل‌های خود را قوی سازید، زیرا آمدن خداوند، مسیح موعود ما، نزدیک است.

از یکدیگر شکایت نکنید و آه نکشید، تا داوری نشوید. خدا به حساب کسانی که بر شما ستم می‌کنند رسیدگی خواهد کرد. **داور** بر در ایستاده است. مراقب باشید که رفتار شما نیز گرفتار داوری نشود.

به کسانی بنگرید که در تحمل و تاب آوردن رنج‌ها الگو هستند. انبیایی که به نام خداوند نبوت کردند. ببینید، ما کسانی را می‌ستاییم که پایداری کردند و تسلیم نشدند. **ایوب** نیز در این الگو بوده است، که چگونه با وجود بزرگ‌ترین از دست دادن‌ها، رنج‌ها، ماتم، بیماری، شک و شکوه، پایداری کرد. و تسلیم نشد. دیده‌اید که خداوند چگونه همه‌چیز را دگرگون ساخت و به رنج‌های او پایان داد. آری، خداوند سرشار از شفقت و رحمت است. او با شماست و در تنگی‌هایتان با شما رنج می‌کشد. پس دل قوی دارید و بر خداوند تکیه کنید. منتظر او باشید.

اما پیش از همه، برادران و خواهران، به میل خود سوگند نخورید، وقتی در دادگاه از شما خواسته نمی‌شود. همین‌طوری در سخن گفتن‌تان سوگند نخورید، وقتی اصلاً لازم نیست. نه به آسمان و نه به زمین. و نه با هیچ سوگند دیگری. «بلی» شما به‌سادگی بلی قابل اعتماد باشد و «نه» شما به‌سادگی نه قابل اعتماد. این‌گونه با سوگند خوردنِ سبک‌سرانه گرفتار داوری نمی‌شوید.

آیا کسی از شما با سختی یا مصیبت روبه‌رو است؟ باید در دعا تسلی و یاری بجوید. و برای نیرو دعا کند تا در سختی‌ها تاب آورد. اگر کسی با وجود مصیبت دلش خوش است، پر از شادی، باید سرودهای ستایش بخواند.

اگر کسی در میان شما سخت بیمار است، مشایخ کلیسای محلی را فراخواند تا نزد او بیایند. تا برایش دعا کنند. بر او، بر بیمارِ سخت – تا شفا یابد. در این کار باید او را به نام خداوند با روغن مسح کنند و او را به‌طور نمادین و از نو وقف مسیح، آن مسح‌شده، کنند. **دعای** با اعتماد استوار، بیمار را شفا خواهد داد. خداوند او را برخواهد خیزاند. اگر بیمار گناهی کرده باشد که به بیماری انجامیده است، باید آشکارا به آن اعتراف کند تا آمرزیده شود. هر بیماری‌ای از گناه نیست. اما دریافتِ بخشش، اثری فراتر از شفای جسمانی دارد – نجات را. وقتی بر ضد یکدیگر گناه می‌کنیم، مهم است که خطاهای خود را نزد یکدیگر اعتراف کنیم و برای یکدیگر دعا کنیم. اگر بیماری پیامد این تقصیرها بوده است، شفا خواهید یافت. دعای یک عادل – نه فقط دعای مشایخ – قدرت بسیار دارد و می‌تواند همه‌چیز را به نیکویی دگرگون کند!

نبی کهن، **الیاس**، انسانی بود با همان احساس‌ها و دریافت‌هایی که ما داریم. او با جدیت و شدت دعا کرد که باران نبارد. و سه سال و شش ماه باران نبارید. و سپس دوباره دعا کرد. و آنگاه باران بارید و زمین دوباره ثمره خود را به بار آورد.

دوستان من، اگر کسی از حقیقت منحرف شود و زندگی خود را از خدا دور کند، چنین کسی در راه مرگ روحانی است. اما اگر کسی موفق شود چنین ایمان‌داری را که گمراه شده است به بصیرت و ایمان بازگرداند و مشارکت با عیسی را از نو

برقرار سازد، می‌تواند بداند که انسانی را از مرگ جاودانی نجات داده است. و انبوهی از گناهای را که در راه دور شدن از خدا پدید آمده‌اند، خواهد پوشاند.

نامهٔ اول پطرس

- در راه میراث آسمانی
- خدا ما را پاک می‌کند و دگرگون می‌سازد - پیوسته
- کلام خدا، شیر حقیقی مادر
- رنج‌های ناروا - امری عادی برای مسیحیان
- آیا واقعاً می‌توان به کسانی که ما را آزار می‌دهند نیکی کرد؟
- عیسی، برهٔ خدا - رهاننده و سرمشق
- پیروزی صلیب بر دوزخ، مرگ و ابلیس
- مسیحیان، غریبانی در گذر
- وفاداری و مراقبت خدا

نامهٔ اول پطرس

من، پطرس، رسول و فرستادهٔ خداوند ما عیسی مسیح، به شما می‌نویسم. به همهٔ شما که در پراکندگی، در دیاسپورا، زندگی می‌کنید. در همه جای ایالت‌های رومی - در پنتس، غلاطیه، قیدوقیه، آسیا و بطینیا. شما در آنجا غریبانی هستید که حقوق شهروندی ندارند. و با این حال نزد خدای پدر وطنی دارید. او شما را پیش از آنکه زندگی کنید، می‌شناخت و دوست داشت. او شما را برگزیده است. مانند قوم خود، اسرائیل، در آن زمان.

روح‌القدس شما را مقدسین ساخته است. از دنیا جدا شده‌اید تا اکنون از خدا اطاعت کنید. شما زیر خون مقدس‌کننده و پاک‌کنندهٔ عیسی مسیح آورده شده‌اید. اکنون شما کاملاً از آن خدا هستید!

فیض و سلامتی فراوان از سوی خدا زندگی شما را برای خدا نگاه دارد، پر سازد و هدایت کند!

خدای خود، پدر خداوند ما عیسی مسیح را ستایش می‌کنیم! او را می‌پرستیم. با هم. با کلمات و سرودهای ستایش. به خاطر **رحمت** عظیم او که به سوی ما دراز شد. زیرا او ما را از نو مولود ساخته است. از موت به حیات. از ناامیدی و پوچی به **امیدی** زنده - از راه رستاخیز عیسی از مردگان. این رستاخیز همه چیز را دگرگون کرد. برای همیشه.

به واسطهٔ آن برخاسته از مردگان، آینده‌ای شگفت‌انگیز به ما بخشیده شده است. **میراثی** فسادناپذیر، از دست‌نرفتنی و مقدس. این میراث در آسمان برای ما به سلامت محفوظ است. نزد خود خدا نگاه داشته شده است. روز دریافت آن نزدیک است، تا تا ابد در آن زندگی کنیم: آسمانی تازه و زمینی تازه. این است امید زندهٔ ما، اطمینان استوار ما.

این روز بزرگ نجات، هنگامی که میراث تقسیم می‌شود، هنوز نرسیده است. ما در راه آنجا هستیم. خود خدا ما را محافظت می‌کند، حمل می‌کند و به مقصد

می‌رساند. و در این راه گاه دشوار، ایمان ما را تقویت می‌کند. به‌زودی نجات آشکار خواهد شد. برای ما – و برای همهٔ انسان‌ها. آنگاه که از ایمان به دیدن برسیم.

آنگاه شادی بزرگی خواهد بود. چنان‌که هرگز پیش از آن نبوده است. حتی اگر امروز در آزمایش‌ها و امتحان‌ها زندگی می‌کنیم. این‌ها برای تقویت ایمان ما لازم‌اند. حتی اگر برای مدتی کوتاه اندوه و دلسردی به همراه داشته باشند. اما از این راه ایمان شما استوار می‌شود و عیسی در آن روز پرجلال، هنگامی که بازمی‌گردد، حرمت می‌یابد. آزمایش و امتحان سخت، آری، **پالایش** آتشین و شدید ایمان ما را که از راه آزار و طرد شدن تجربه می‌کنیم، می‌توان با گداختن طلا مقایسه کرد. از کورهٔ سوزان، طلای ناب و درخشان بیرون می‌آید. همین‌گونه در آن روز پرجلال، ایمان پالایش‌یافتهٔ شما نیز خواهد درخشید و همراه با عیسی جشن گرفته خواهد شد.

او را بیش از هر چیز دوست دارید. و این در حالی است که هرگز او را ندیده‌اید. برخلاف من که سه سال با او همراه بودم و او را پس از برخاستن از مردگان نیز دیدم. به او ایمان دارید و به او وفادارید – با آنکه او را نمی‌بینید. در این، شادی بزرگ و عمیقی دریافت می‌کنید و احساس می‌کنید. شادی‌ای چنان بزرگ که تنها می‌تواند از آسمان بیاید.

آری، با اشتیاق بسیار به روز بزرگ نجات چشم دوخته‌ایم. آنگاه که ما را از هستی زمینی، آزموده و هنوز فانی‌مان بیرون می‌کشد. آنگاه که عیسی بازمی‌گردد. این نجات حتی ذهن انبیای کهن را مشغول کرده بود. آنان جست‌وجو و تفحص کردند، هنگامی که این فیض خدا را برای شما به نبوت وعده می‌دادند. آن را به‌واسطهٔ روح مسیح پیشگویی کردند. می‌خواستند بدانند که این کی و چگونه رخ خواهد داد. آنان دربارهٔ رنج‌های مسیح موعود شهادت دادند. و همچنین دربارهٔ جلال‌هایی که پس از رنج‌های صلیب او می‌آید.

آنان همان زمان دریافتند: ما خود این رویدادها را نخواهیم دید. اما آن‌ها را برای نسل‌های آینده می‌نویسیم. اکنون **انجیل**، خبر خوش، به شما اعلام شده است. کسانی که این را به شما شهادت دادند، مانند انبیای کهن به‌واسطهٔ روح‌القدس این

کار را کردند. او برای اعلام انجیل در سراسر جهان از آسمان فرستاده شده است. پیامی آسمانی برای انسان‌های گمشده بر زمین! ثروت نجات و فیض این پیام چنان بزرگ و پر جلال است که حتی فرشتگان - با آنکه به آنان مربوط نمی‌شود - به شدت به آن علاقه‌مندند. می‌کوشند به درون این راز بنگرند، چنان‌که انبیای کهن نیز کرده بودند. پس آگاه باشید که در چه دوران پرمعنایی از فیض زندگی می‌کنید، هنگامی که چنین چیزهای گران‌بهایی را می‌شنوید و به آن‌ها ایمان دارید، چیزهایی که تنها با عیسی آمده‌اند.

ذهن خود را به کار اندازید و متمرکز کنید، چون کسانی که انجیل گران‌بهای نجات را در اختیار دارند! همان‌گونه که اسرائیل در آن زمان آماده شد تا مصر را ترک کند، شما نیز برای آمدن عیسی آماده باشید. هشیار باشید. خویشتن‌دار. نگذارید فشار آزار و دشمنی، افکار و احساسات شما را آشفته کند. امید خود را کاملاً بر فیضی بنهید که هنگام بازگشت عیسی از آسمان برای شما آورده می‌شود.

اکنون شما فرزندان خدا هستید. مطیع او. شهوت‌های خودخواهانهٔ زندگی کهنهٔ بی‌خدا دیگر زندگی شما را تعیین نمی‌کنند. آن زمان در نادانی زندگی می‌کردید. اما اکنون خدا شما را از آنجا به سوی خود فراخوانده است. چون او **قدوس** است، شما نیز مقدس شوید! مقدس در همهٔ اندیشه‌ها، سخنان و کارها. در لایوان 11 خطاب به قوم او نوشته شده است: «مقدس باشید زیرا که من قدوسم!» این باید شعار زندگی شما باشد. به سادگی متفاوت باشید: اقتداکنندگان به خدا.

چون غریبانی بی‌حقوق شهروندی، با ترس و احترام در برابر خدا زندگی کنید. آن کس که اجازه داریم او را پدر خود بخوانیم، داوری رشوه‌ناپذیر و بی‌طرف است. او بدون ظاهربینی و طرفداری از اشخاص قضاوت و داوری می‌کند. برده و پادشاه در داوری خدا برابرند. اعمال ما، و نه مقام ما، روزی از سوی خدا بر اساس معیارهای او سنجیده و ارزیابی خواهند شد.

در این میان اجازه داریم و باید بدانیم که از شیوهٔ زندگی کهنه و بی‌معنای خود که از پدران و مادرانمان گرفته‌ایم، **رهایی یافته‌ایم**. بهای این رهایی با طلا و نقرهٔ فانی پرداخت نشد. زیرا در آن صورت خود رهایی نیز می‌توانست فانی باشد. نه،

ما با خون گران‌بهای عیسی مسیح رهایی یافته‌ایم. او خود را مانند برهٔ قربانی پاک و کامل به مرگ سپرد.

پیش از آنکه زمین وجود داشته باشد، خدا برنامه ریخت که او به صورت انسان بیاید. اما تنها اکنون، در آخر زمان‌ها، برای ما آمده است. به واسطهٔ او به خدا ایمان دارید. زیرا او ما را به سوی خدا رهبری کرده است، خدایی که او را از میان مردگان برخیزانید و جلال را بر تخت خود، به دست راست خود، به او بخشید. از این رو ایمان و همهٔ امید خود را بر این خدا می‌نهیم. بر هیچ کس دیگر.

دل‌های شما به دست خدا پاک شده است. وقف او شده است. زیرا از حقیقت او، از پیام او به شما، اطاعت می‌کنید. تنها از همین رو می‌توانید محبت کنید. بی‌ریا. یکدیگر را با شور و حرارت محبت کنید. پیوسته. با محبتی که به سوی دیگری دست دراز می‌کند و به او روی می‌آورد. از دلی پاک. بی‌انگیزه‌های نادرست. و بی‌انتظارِ جبران.

شما از نو مولود شده‌اید. این را در آغاز به شما گفتم. نه از تخمی فاسدشدنی که باز تنها چیزی فانی به بار می‌آورد. نه، شما از تخمی فسادناپذیر از نو مولود شده‌اید. این تخم همان **کلام خدا** است، زنده و فناناپذیر. در اشعیا 40 آمده است: «همهٔ انسان‌ها مانند علف‌اند. جلالشان مانند گل است. علف خشک می‌شود و پژمرده می‌گردد. گل می‌ریزد و از میان می‌رود. اما کلام خداوند تا ابد باقی می‌ماند.» درست همین کلام زندهٔ خدا در انجیل به شما اعلام شده است. این کلام گفته‌شدهٔ خدا قدرت و اقتدار آفرینندگی دارد تا در شما حیات تازه و ایمان پدید آورد. این کلام ما را از راه **تولد تازه** به کلی دگرگون کرده است. از این رو امروز می‌توانیم کاملاً متفاوت از گذشته زندگی کنیم: اکنون حیات جاودانی را زندگی می‌کنیم!

باب 2

با این حال، افکار، کارها و سخنان ناپسندِ هستی کهنهٔ ما خودبه‌خود ناپدید نشده‌اند. از ما خواسته شده است که آن‌ها را مانند علف هرز از زندگی خود بیرون بکشیم، پیش از آنکه همه چیز را فرا گیرند. از جملهٔ آن‌ها بدخواهی و نیرنگ‌های

شریرانه، ریاکاری‌ها و حسادتِ جانکاه است. و همچنین بدگویی و تهمت زدن پشت سر دیگران.

بلکه - مانند نوزادان - **مشتاق** شیر روحانی و خالص مادر باشید. این شیر، کلام خداست. تنها این‌گونه می‌توانید رشد کنید! به سوی هدف، یعنی نجات، هنگامی که عیسی بازمی‌گردد. شما چشیده‌اید که خداوند مهربان است. پس هر چه بیشتر از کلام بنوشید.

او، عیسی، مسیح موعود، آن **سنگ** زنده است. ما نزد او می‌آییم. پیوسته رو به سوی او داریم. انسان‌ها او را رد کردند - تا امروز. اما نزد خدا - و تنها همین مهم است - او برگزیده و گران‌بهاست.

ما نیز مانند سنگ‌های زنده‌ایم. ما به **خانه‌ای** روحانی، به معبد خدا، بنا می‌شویم که روح خدا در آن ساکن است. ما به‌عنوان **کاهنانی** مقدس منصوب شده‌ایم تا قربانی‌های روحانی به خدا تقدیم کنیم. این قربانی‌ها تنها از آن رو می‌توانند خدا را خشنود سازند که آن‌ها را به‌واسطهٔ عیسی تقدیم می‌کنیم. نخست، زندگی ما باید قربانی باشد: نیکی کردن به همسایه. و نیز با هم، با کلمات و سرودهای شکرگزاری، ستایش و پرستش، خدا را حرمت نهادن.

در اشعیا 28 آمده است: «اینک در صهیون سنگ زاویه‌ای می‌نهم، برگزیده و گران‌بها. هر که بر او توکل کند، از پای در نخواهد آمد.» تمام این گران‌بهایی به شما بخشیده شده است، چون بر او توکل دارید. اما با کسانی که او را رد می‌کنند و بر او توکل ندارند، وضع کاملاً دیگر است. اشعیا 8 می‌گوید: «این سنگی که بنایان رد کردند و بی‌مصرف شمردند، مهم‌ترین سنگ خانه شده است. سنگی که همه چیز را به هم پیوند می‌دهد. اما سنگ لغزش، سنگ مصادم و مایهٔ رنجش برای همهٔ کسانی که ایمان ندارند.» آنان هنگامی که داوری فرا رسد، می‌لغزند و می‌افتند. همهٔ کسانی که این‌گونه در برابر مسیح موعود می‌ایستند، نخواهند توانست پایدار بمانند.

اما ببینید خدا شما را برای چه برگزیده است. نه هر کس را جداگانه برای خودش، بلکه با هم. به‌عنوان یک جماعت. امتیازهای بزرگی دریافت کرده‌ایم که تنها با هم

آن‌ها را داریم و تجربه می‌کنیم. زیرا شما **خانوادهٔ** برگزیدهٔ او هستید! از او مولود شده و از نو زاده شده. پیش از همهٔ زمان‌ها خواستهٔ خدا.

شما خانوادهٔ کاهنان **ملوکانه** شده‌اید. با آنکه نه تبار شاهانه دارید و نه تبار کاهنان. شما پادشاه پادشاهان را خدمت می‌کنید.

امتی مقدس. با پادشاه آسمانی‌اش، عیسی. قومی روحانی که کسی با تبار به آن تعلق نمی‌یابد. و مرزهای جغرافیایی نیز نمی‌شناسد.

قومی که تنها ملک خداست. به هیچ کس دیگر تعلق ندارد. هیچ قدرتی در جهان، و نه در جهان نادیدنی، نمی‌تواند آن را از او بریاید، بر آن چیره شود و آن را تصاحب کند.

همهٔ این‌ها شده‌اید تا خدا از راه شما در جهان شناخته و بازشناخته شود. با اعلام همهٔ فضیلت‌ها و کارهای عظیم خدا. با زندگی‌تان. در گفتار و کردار. این‌گونه به شیوهٔ کاهنان برای جهان گمشده شفاعت می‌کنید.

او شما را از ظلمت بت‌پرستی و دوری از خدا **فراخوانده** است. به سوی خود – به نور پر جلال محبتش. زمانی قومی نبودید. اما اکنون قوم خدا هستید. زمانی رحمت نیافته بودید. اما اکنون رحمت یافته‌اید. این را هوشع نبی پیش‌تر گفته بود. شگفت‌انگیز است که چگونه همه چیز این‌گونه برای شما به نیکی برگشت و به چه چیزی سزاوار شمرده شده‌اید.

دوستان عزیز، شما در پراکندگی، چون غریبان زندگی می‌کنید. اما از نظر روحانی نیز چنین هستید. به‌عنوان کسانی که از نو مولود شده‌اند، در میان امت‌ها غریب و مهمان‌اید. پس از **شهوت‌های** دنیوی و جسمانی دوری کنید. این‌ها با دل تازه‌شدهٔ ما می‌جنگند. تا آن را فریفته کنند و دوباره به چنگ آورند.

در میان امت‌ها زندگی شرافتمندانه‌ای داشته باشید. پر از کارهای نیکو. آنان به‌خوبی می‌دانند و می‌بینند چه چیزی شرافتمندانه و نیکوست. حتی اگر خود چنین زندگی نکنند. حتی آنگاه نیز این‌گونه زندگی کنید که آنان برخلاف آنچه بهتر می‌دانند، به شما چون بدکاران تهمت می‌زنند. هنگامی که روزی به دشواری‌های

بزرگ دچار شوند، هنگامی که روزهای سخت فرا رسد، آنگاه – چون زندگی شما با خدا را دیده‌اند – خاموش خواهند شد. خدا را جلال خواهند داد و به گناه خود ملزم خواهند شد.

تسلیم نظم انسانی و حکومتی باشید. خداوند این را می‌خواهد، چون این شهادتی برای اوست. چه امپراتور، به‌عنوان بالاترین مرجع انسانی. چه والیان او که از سوی او مأمورند تا جرایم را کیفر دهند و پیگرد کنند. و تا نیکوکاران را تحسین و قدردانی کنند.

خدا می‌خواهد که با **کارهای نیکوی** شما مردمان نادانی که او را نمی‌شناسند خاموش شوند. تا تهمت‌هایشان پایان یابد. نه با زور، بلکه با **کارهای محبت!** بیندیشید که این‌ها باید چه کارهای راهگشایی باشند که بتوانند آنان را خاموش کنند. شما آزادید و این کار را نه از روی اجبار، بلکه از دل‌های تازه‌شده انجام می‌دهید. آزادی خود در مسیح را بهانه یا پوششی برای بدی کردن نمی‌سازید. زیرا شما خادمان و بندگان زرخرید خدا هستید.

همهٔ انسان‌ها را حرمت نهید. خانوادهٔ خدا، برادران و خواهران ایمانی خود را محبت کنید. از خدا بترسید. امپراتور را حرمت نهید.

ای نوکران خانه، از اربابان خود اطاعت کنید. نه تنها از اربابان ملایم و نیکو. بلکه همچنین از آنانی که کج‌خلق و ناخوشایندند و شما را آزار می‌دهند. این قربانی‌ای خوشایند خداست، هنگامی که **رنج** و زیانِ ناروا را تحمل کنید.

ستودنی نیست اگر رنج ببرید و کتک بخورید، چون گناه می‌کنید و با اربابانتان مخالفت می‌ورزید. اما اگر در نیکوکاری پایدار بمانید و در این میان خواری‌ها را بپذیرید، آنگاه خدا را حرمت می‌نهید. این او را خشنود می‌سازد. همهٔ ما به چنین رفتاری فراخوانده شده‌ایم. نه فقط شما بردگان. زیرا **عیسی** دقیقاً همین‌گونه زندگی کرد. او **سرمشق** ماست و بزرگ‌ترین نمونهٔ چنین رفتاری را برای ما به جا گذاشته است. او برای ما رنج کشید. ما رد پای او را دنبال می‌کنیم. ما از عیسی پیروی می‌کنیم – حتی اگر شما او را نمی‌بینید، چنان‌که ما آن زمان می‌دیدیم – و می‌خواهیم مانند او شویم. او که حتی یک گناه نکرد، حتی در نهان. کسی که

سخنانش همیشه صادقانه، بی‌فریب و بی‌نیرنگ بود. کسی که به بدترین شکل دشنام شنید - و دشنام نداد. با رنج شکنجه شد، اما کسی را به انتقام تهدید نکرد، با آنکه می‌توانست. او این را به کسی سپرد که عادلانه داوری خواهد کرد، یعنی به پدر آسمانی‌اش.

او که خود همهٔ گناهان بی‌شمار ما را در بدن خود بر **صلیب** جلجتا، آن چوب لعنت و شکنجه، بالا برد. همان‌گونه که در آن زمان **گناهان** با گذاشتن دست بر قربانی حیوانی به آن منتقل می‌شد، سپس آن حیوان ذبح می‌شد، بر مذبح نهاده می‌شد و در آنجا سوزانده می‌شد: همین‌گونه او گناهان ما را بر خود گرفت و تحمل کرد. با بخشش گناهان ما، زندگی کهنهٔ ما پایان یافته است. این‌گونه می‌توانیم از زندگی در گناهان بگریزیم. ما از قدرت گناه آزاد شده‌ایم و اکنون برای عدالت زندگی می‌کنیم. آزاد از بار گناهان. گناهایی که او حمل کرد. به واسطهٔ زخم‌های او در جلجتا شفا و سلامتی یافته‌ایم، چنان‌که نبی در اشعیا 53 نمی‌توانست آن را بهتر از این بگوید. شفا یافته در دل و وجدان.

زیرا مانند گوسفندانی بی‌پناه سرگردان بودیم. بی‌شبان. اما اکنون به سوی شبان نیکو و وفادار خود بازگشته‌ایم. او اکنون بر ما دیده‌بانی می‌کند و ما را به راه حیات هدایت می‌کند. به سوی آب‌های آرام و مرتع‌های سبز.

باب 3

نگرش تسلیم برای همسر نیز صادق است. او شوهرش را که هنوز ایمان نیاورده است، از این راه به سوی عیسی خواهد آورد که او را دوست بدارد، به او نیکی کند و به او احترام بگذارد. کارهای نیکوبیش را تحسین کند. حرمتش را نگاه دارد. نه با سخنان بسیار. بلکه با رفتار محترمانهٔ شما و زندگی مقدسی که از نزدیک دیده و تجربه می‌شود. زینت حقیقی زنان نباید در این باشد که با چیزهای ظاهری جلب توجه کنند. زینت شما باید در سرشت ملایم و آرام شما باشد. سرشتی که در دل‌هایتان ریشه دارد. این خدا را خشنود می‌سازد و شاد می‌کند. این زینت زنان مقدس نیز بود که امید خود را بر خدای زنده نهادند و در عین حال تسلیم شوهران خود بودند. چنان‌که ساره از ابراهیم اطاعت می‌کرد و حتی او را آقا می‌خواند. شما

فرزندان روحانی این زوج شده‌اید. پس هر جا ممکن است نیکی کنید. برای همهٔ انسان‌ها. نگذارید هیچ چیز شما را از این بازدارد یا بترساند که پیوسته این‌گونه زندگی کنید

ای **مردان**، با همسران خود با فهم و محبت رفتار کنید. حتماً بکوشید بفهمید همسرانتان چگونه می‌اندیشند و چه احساس می‌کنند. جست‌وجو کنید که به چه همدلی، درک و توجهی نیاز دارند. با آنان گفت‌وگو کنید. از خود بگویید. دل خود را به روی آنان بکشایید. از آنان همان چیزی را نخواهید که از خود می‌خواهید. آنان، جز در موارد استثنایی، از نظر عاطفی آسیب‌پذیرترند و اغلب از نظر جسمی از شما ضعیف‌ترند. از این رو به قوت شما نیاز دارند. آنان درست مانند شما وارث حیات جاودانی خواهند بود و در هیچ چیز از شما مردان کمتر نیستند. اگر این‌گونه در ازدواج خود زندگی کنید، با شادی با هم دعا خواهید کرد، از نظر روحانی یکی خواهید بود و با هم رحمت خدا را در زمان مناسب تجربه خواهید کرد.

همه چیز باید به این کمک کند که شما به‌عنوان پیروان عیسی در هماهنگی روحانی زندگی کنید و با هم برای **یک** هدف بکوشید. نسبت به یکدیگر همدردی و محبت حقیقی داشته باشید. نه فقط برای کسانی که آنان را دوست دارید. نسبت به همهٔ برادران و خواهران پر از محبت باشید. رحیم باشید. همان‌گونه که خدا با شما رحیم است. فروتن باشید. بدی دیده را با بدی تلافی نکنید. و دشنام را نیز با دشنام. برعکس: آنان را برکت دهید، برادران و خواهران ایمانی خود و نیز انسان‌هایی را که هنوز ایمان ندارند. برایشان نیکی بخواهید – و بگذارید این را بدانند و احساس کنند. زیرا به‌زودی وارث برکت خواهید شد. از همین پُری، از هم‌اکنون می‌توانید برکت دهید و مانند عیسی عمل کنید.

هر که می‌خواهد از زندگی شاد باشد و روزهای خوش ببیند، و نمی‌خواهد هر لحظه منتظر باشد که مچش را بگیرند، هیچ سخن بدی علیه کسی یا دربارهٔ کسی نگوید. چنین کسی باید از هر بدی روی برگرداند و به‌سادگی نیکی کند. با همه صلح بجوید و چنان پیوسته در پی این صلح باشد که گویی ممکن است بگریزد و برای همیشه ناپدید شود.

این مانند یک قانون طبیعی است: **چشمان خداوند** بر تمام زمین می‌نگرد و بر عادل نظر دارد. بر کسی که نیکی می‌کند. و بر دعا‌های آنان. التماس آنان را می‌شنود. اما از کسانی که بدی می‌کنند به هیچ روی خشنود نیست. هر که بدی کند، خدا را بر ضد خود دارد و سرانجام باید خشم او را تجربه کند.

پس کیست که به شما بدی کند، اگر نیکی کنید؟ و از آن دست نکشید؟ آیا چنین کسی نزد خدا هیچ توجیهی برای آن دارد؟ اما اگر با این همه بدی ببینید و رنج بکشید، چون نیکی می‌کنید، خوشا به حال شما. از این انسان‌ها نترسید. همان ترس و همان نگرانی‌های این انسان‌ها را هم نداشته باشید که وفاداری پدرانۀ خدا را نمی‌شناسند. آنان مسیح موعود ما را نمی‌شناسند. پس بیش از پیش بر خداوند، مسیح موعود، متمرکز شوید! نه از انسان‌ها، بلکه تنها از او بترسید. هر که از او بترسد، دیگر از هیچ کس هراس نخواهد داشت.

حتی در موقعیت‌های دشوار، هنگامی که رنج می‌بینید، با رغبت آماده باشید که امید خود به مسیح موعود را به‌روشنی شهادت دهید. هنگامی که مردم از شما می‌پرسند چرا این‌قدر متفاوت هستید و زیان‌ها و رنج‌ها را می‌پذیرید، آنگاه به امید خود اعتراف کنید. امیدی که پیش‌تر در همین نامه برایتان نوشتم. بکوشید آن را هر چه بهتر برای همه توضیح دهید. ساده و روشن. چنان‌که طرف گفت‌وگو نیز بتواند آن را بفهمد. به زبان خود او. دفاع از امیدتان هرگز نباید متکبرانه باشد. به پرسندگان احترام بگذارید و شاد باشید وقتی که به همین سبب با شما سخن می‌گویند. خدا در آنان کار می‌کند، همان‌گونه که در شما نیز کرد.

دربارۀ زندگی خود وجدانی پاک داشته باشید. آنگاه اگر مردم شما را به بدی متهم کنند یا چیزی ناروا به شما نسبت دهند، سرانجام باید شرمسارانه کوتاه بیایند و بپذیرند که بر خطا هستند.

به هر حال بهتر است، اگر خدا چنین بخواهد و اجازه دهد، که برای کارهای نیک رنج ببرید، نه برای کارهای بد. این برای شما نباید دشوار باشد، هنگامی که به سرمشق بزرگ خود می‌نگریم: زیرا مسیح نیز همین‌گونه **رنج کشید**. به ناحق. برای گنا‌هانی که خود نکرده بود. یعنی برای گنا‌هان ما. بر صلیب. آن عادل برای ناعادلان

- برای ما! برای چه؟ تا ما را به سوی خدا ببرد. تا ما را از غربت، از شبِ سرد و تنهای گناه، به سوی خدا و پدرش ببرد. به حضور مقدس و پرمحبت او. به خانه!

او بر صلیب کشته شد. در بدن آزرده و شکنجه‌دیده‌اش. قاتلان او و قدرت‌های نادیدنی ظلمت چنین قصد کرده بودند. اما این پایان نبود. او به واسطهٔ روح خدا **زنده** شد. روح حیات و رستاخیز. به واسطهٔ او به هستی تازه‌ای از بی‌مرگی برخیزانیده شد. در همین روح، او به عنوان آن برخاسته از مردگان به جهان زیرین رفت. به زندان مرگ. نزد ارواح، یعنی پسران سقوط‌کردهٔ خدا از روزگار نوح. **پیروزی** خود را به آنان اعلام کرد. این فرشتگان در روزگار نوح - پیش از طوفان - نزد زنان انسانی آمدند و با آنان غول‌ها را پدید آوردند. گناهی بزرگ در نظر خداوند. این گناه شرارتی باورنکردنی بر زمین آورد. از همین رو طوفان بزرگ نیز آمد. این پسران سقوط‌کردهٔ خدا می‌خواستند انسان‌ها را نابود کنند و نقشهٔ نجات خدا را بی‌اثر سازند. فرزندان آنان، یعنی غول‌ها، در طوفان هلاک شدند. اما ارواحشان به زندگی ادامه می‌دهند. این‌ها همان دیوهایی هستند که به انسان‌ها آسیب می‌رسانند. اما مسیح به پسرانِ دربندِ خدا پیروزی خود را اعلام کرد. پایان و هلاکتشان را. پیام او به آنان برای ما انسان‌ها پیامی خوش بود: نقشهٔ شما و نقشهٔ نسل شما، یعنی دیوها، به ثمر نمی‌رسد. من **پیروز** بر دوزخ، مرگ و ابلیس هستم. مرگ من پایان نبود، بلکه آغاز خروج تازه بود. انسان‌ها آزاد خواهند شد. من آنان را به سوی خدا برده‌ام.

از میان آب‌های مرگبار **طوفان** بزرگ، اندک کسانی، آری، تنها هشت نفر، نجات یافتند. از جهان کهنه به زمینِ پاک‌شده. این اشاره‌ای است به شما در امروز، که شما نیز اندک هستید. در **تعمید**، در آب، آنچه در طوفان رخ داد، در شما بازتاب می‌یابد. نجات! نه به صورت ظاهری، برای نمونه همچون تپه‌پیری آیینی از چرک ظاهری. نه، تعمید اعلامی متعهدانه از ایمان و اطاعت در برابر خداست. تصمیمی از دل، آری، نذری که با وجدانی پاک او را خدمت کنیم. چرا؟ زیرا عیسی از مرگ برخاست. به آسمان رفت. به دست راست خدا نشست. جایی که همهٔ فرشتگان و قدرت‌ها و نیروهای جهان نادیدنی آسمانی مطیع او، پسر انسان، شده‌اند. به او سوگند **وفاداری** یاد می‌کنیم. سوگندی که با تعمید مهر و اعلام می‌شود. نه فقط در برابر

انسان‌هایی که حاضر بودند. بلکه همچنین در برابر جهان نادیدنی و رئیس آن، ابلیس، و فرشتگانش. هر تعمید **شکست** نهایی آنان را تأیید و اعلام می‌کند. حتی اگر اکنون هنوز برای مدتی کوتاه بتوانند به ایمانداران آسیب برسانند. ما جبهه عوض کرده‌ایم و برای همیشه از آن عیسای پیروز هستیم.

باب 4

چون مسیح به جای ما، به نیابت از ما برای گناهانمان، در بدن خود به‌گونه‌ای محسوس و دردناک رنج کشید، شما نیز برای چنین رنج‌هایی آماده باشید. زیرا کسی که به سبب پیروی از عیسی و اعتراف به او به چنین رنج‌هایی دچار شود، فرصتی ندارد که خود را به گناهان بسپارد. با آنکه رنج‌ها او را به دشواری می‌اندازند، وسوسه‌های گناه‌آلود آرام گرفته‌اند. دیگر ذهن او را مشغول نمی‌کنند. ما نمی‌خواهیم زمانی را که هنوز بر این زمین برایمان باقی مانده، دیگر در علایق و شهوت‌های انسان‌هایی بگذرانیم که خدا را انکار می‌کنند. نه، می‌خواهیم **آنچه خدا می‌خواهد** انجام دهیم. نه آنچه انسان‌های پیرامون ما عالی می‌دانند. به اندازهٔ کافی و مدتی دراز آنچه را انجام داده‌ایم که جامعه و جریان غالب می‌خواهد تجویز کند و نیکو می‌شمارد. از جملهٔ آن‌ها هرزگی‌های بی‌مهار از هر نوع است. می‌گساری‌ها، بزم‌های پرخوری و باده‌نوشی. بت‌پرستی‌های شرم‌آور با روسپی‌گری آیینی. همه برای اینکه خود را محقق سازند و ارضا کنند. و هر چه را بتوان به دست آورد، به چنگ آورند. اکنون تعجب می‌کنند که شما دیگر در این تکاپوی بی‌معنا و زیان‌بار همراهی نمی‌کنید. نمی‌توانند بفهمند که در عیسی همان کامیابی و شادی‌ای هست که آنان در بی‌بندوباری خود می‌جویند. از این رو به شما ناسزا می‌گویند و خود را در سوی درست زندگی می‌پندارند. اما همهٔ آنان باید برای این شیوهٔ زندگی و برای ناسزاگویی‌شان پاسخ دهند. روزی می‌آید که خدا از آنان حساب خواهد خواست. از همهٔ کسانی که آن زمان هنوز زنده‌اند، و همچنین از همهٔ کسانی که پیش‌تر مرده‌اند. به مردگان، و نیز به شما زندگان، مسیح رهاننده اعلام شده است. تا همه عطای حیات جاودانی را دریافت کنند – به واسطهٔ روح‌القدس. با این امید حیات جاودانی، حتی زندگی و مرگی پر از رنج شکست نیست، بلکه

پیروزی است. برخلاف کسانی که خبر خوش را رد کرده‌اند و بی‌امید حیات جاودانی مرده‌اند و باید منتظر روز داوری باشند.

پایان همهٔ چیزها بر در است! هر چه کهنه، فانی و گناه‌آلود است، پایان خواهد یافت. همهٔ کسانی که از عیسی پیروی کرده‌اند، منتظر آغازی تازه در جلال خدا هستند.

هوشیار و روشن‌بین باشید. به هیچ مستی دینی یا دنیوی تن ندهید. در **دعا** فعال باشید. هیچ فرصتی را برای آن از دست ندهید – چه تنها باشید، چه در جمع. بیش از همه، نسبت به یکدیگر **محبتی** حقیقی و پایدار داشته باشید که یاری‌رسان، فداکارانه و بی‌چشمداشت خود را وقف دیگری می‌کند. این محبت که از خداست، گناهان بسیاری را می‌پوشاند. می‌بخشد! و گناهان دیگران را بارها و بارها برای متهم کردن بیرون نمی‌کشد. محبت خود را در مهمان‌نوازی آزادانه و پذیرا نشان دهید. بی‌آنکه از زحمت و هزینه‌اش گله کنید.

در همه چیز یکدیگر را با **عطایای فیض** که هر یک از شما دریافت کرده است، خدمت کنید. و آن هم چنان‌که روح القدس آن‌ها را به هر کس تقسیم کرده است. شما فیض غنی، فراگیر و گوناگون خدا را به‌عنوان هدیه دریافت کرده‌اید. چون ناظرانی وفادار، با مسئولیت و به‌گونه‌ای بنابخش با آن رفتار کنید. فیض را به دیگران برسانید. اگر کسی در جمع شما با شما سخن می‌گوید، سخنانش باید چون کلام خدا شناخته و شنیده شود. اگر کسی خدمت شما می‌کند، این کار باید با قوت خدا انجام شود. تنها هنگامی که همه چیز به دست خدا انجام شده باشد، او بزرگ داشته و حرمت نهاده می‌شود. زیرا هدف همیشه همین است. هرگز موفقیت ما مطرح نیست، بلکه جلال خدا. به واسطهٔ عیسی مسیح که ما را به سوی خدا، و نیز به سوی یکدیگر، آورده است. تنها او این را ممکن ساخت. هرگز نباید این را از نظر دور داریم. پس همهٔ حرمت و قدرت و جلال تا ابد از آن او باد. آمین.

ای فرزندانِ محبوب خدا: تعجب نکنید و نهراسید، هنگامی که **رنج‌های ناروا** به خاطر عیسی برای شما چون آتشی سوزان به نظر می‌آیند. این رنج‌ها برای پالایش ایمان شماست، چنان‌که در آغاز برایتان نوشتم. شاد هم باشید، هنگامی که اکنون

باید همان رنج‌هایی را تجربه کنید که مسیح موعود در آن زمان کشید. زیرا آنگاه با هلهله شادی خواهید کرد، هنگامی که عیسی در برابر همهٔ جهان با قدرت و جلال به‌طور آشکار بازگردد و نجات شما را کامل کند.

آری، خوشا به حال شما، هنگامی که شما را دشنام می‌دهند، چون نام مسیح را بر خود دارید و به آن اعتراف می‌کنید. نزد آنان به نام مسیح کفر گفته می‌شود. نزد ما آن نام حرمت می‌یابد و بلند داشته می‌شود. از این رو روح جلال خدا بر همهٔ شما قرار دارد. حضور مقدس، پرمحبت و نگاهبان خدا شما را در هر رنجی در بر گرفته است. همان‌گونه که در آن زمان اسرائیل را در ابر جلال، یعنی شخینا. روز و شب به‌طور آشکار آنجا بود.

هیچ یک از ما نباید به حق مجازات شود و از این رو رنج بکشد. برای نمونه به‌عنوان قاتل، دزد یا بدکار. یا کسی که با سماجت در کارهای دیگران دخالت می‌کند، کارهایی که به او مربوط نیست. اما اگر کسی رنج می‌کشد چون به مسیح تعلق دارد، چون به‌عنوان مسیحی شناخته شده است، به هیچ روی نباید مانند موارد پیش‌گفته شرمسار باشد.

زمان آن رسیده است که **داوری خدا** آشکار شود. این داوری هم‌اکنون آغاز شده است. در واقع نخست از ما آغاز می‌شود. از خانهٔ خود خدا. همان‌گونه که در آن زمان در میان قوم او، که داوری از معبد اورشلیم آغاز شد. داوری مقدس خدا ما را محکوم نخواهد کرد، بلکه پاک خواهد ساخت و اصلاح خواهد کرد. قدوسیت او را به ما نشان خواهد داد و آنچه را با او سازگار نیست، از زندگی ما پاک خواهد کرد. پالایش از راه رنج‌ها نیز جزو آن است. در برابر داوری خدا می‌خواهیم مقدس زندگی کنیم، چنان‌که در آغاز گفتم. اما پایان کسانی که خبر خوش نجات و فیض را باور نکرده‌اند به کجا می‌انجامد؟ کسانی که نافرمان ماندند؟ اگر ما، عادلان، تنها به سختی و با رنج نجات می‌یابیم و به مقصد می‌رسیم، پس بر گناهکاران و بی‌دینان چه خواهد گذشت؟

از این رو همهٔ کسانی که ستم می‌کشند، اگر خدا چنین بخواهد و اجازه دهد، زندگی خود را با همهٔ ضعف‌ها و خطاها به او بسپارند. آفرینندهٔ وفادار بر قول‌ها و

وعده‌های خود می‌ماند. اما این درخواست و سپردن خود به خدا باید از زندگی‌ای برخیزد که در آن برای دیگران نیکی می‌کنیم و خیر آنان را می‌خواهیم. بی‌آنکه دلسرد شویم. درست در رنجی که بر ما وارد می‌شود، خود را به خدا می‌سپاریم. این‌گونه نیرو می‌یابیم تا با وجود رنج‌های ناروا نیکی کنیم. چنین چیزی را تنها خدا می‌تواند ببخشد.

باب 5

گلهٔ خدا، یعنی جمع ایمانداران، باید مراقبت، محافظت و تأمین شود. ای **مشایخ**، رسیدگی به این کار به‌ویژه وظیفه و مسئولیت شماست. به شما شبانان و رهبران روحانی می‌گویم که من نیز به‌عنوان همکاران در جمع مشایخ، همین وظیفه را بر دوش دارم. این را به‌عنوان شاهد عینی رنج‌های خداوندان عیسی می‌گویم. و همچنین به‌عنوان کسی که در جلال درخشان او شریک خواهد بود، جلالی که همه هنگام بازگشت او خواهند دید. ای مشایخ، چون شبانانی نیکو گلهٔ خدا را شبانی کنید. مراقبت شما نباید از روی اجبار باشد، بلکه از دل و به میل خود. و نه برای اینکه از این راه سودی به دست آورید. مانند فرمانروایان رفتار نکنید! شما باید با زندگی نمونهٔ خود دل‌ها را به دست آورید و متقاعد سازید. و هنگامی که به‌زودی **رئیس شبانان**، آن شبان بزرگ، خداوند ما عیسی، ظاهر شود، برای خدمتتان تاج پیروزی جلال را دریافت خواهید کرد. آری، آنگاه همهٔ ما در جلال او سهیم خواهیم بود.

ای جوانان، به مشایخ احترام بگذارید! از آنان بیاموزید. آنان در تجربه از شما جلوترند. رهنمودهایشان را بپذیرید. اما آن‌ها را در حضور خداوند نیز بسنجید. همه به یکدیگر احترام بگذارید و خود را به فروتنی ببوشانید. هرگز دربارهٔ خود بزرگ ننیدیشید. زیرا «خدا متکبران را مخالفت می‌کند، اما فروتنان را فیض می‌بخشد» - چنان‌که سلیمان پیش‌تر در امثال 3 گفته بود.

وضعیت زندگی خود را که دست نیرومند خدا شما را در آن نهاده است، بپذیرید. ناخرسند نباشید. و از رنج‌های ناروا نیز گله نکنید. یا از آنچه زندگی را برایتان دشوار می‌سازد. به آفرینندهٔ وفادار توکل کنید و هرگز فراموش نکنید: او شما را در

زمان مناسب سرافراز خواهد کرد و بارها را از دوشتان برخواهد داشت. در همین زندگی، اما دست‌کم آنگاه که عیسی بازگردد.

اجازه دارید و باید همهٔ **نگرانی‌ها** و بارهای خود را بر او بیفکنید! زیرا هیچ کس نیست که مانند او به فکر شما باشد! آفرینندهٔ ما همه چیز را می‌بیند. هیچ کس مانند او به داد شما نمی‌رسد. همیشه به این چنگ بزنید. حتی اگر در نگاه نخست چنین به نظر نرسد.

همیشه از نظر روحانی در حال آماده‌باش باشید. زیرا بزرگ‌ترین دشمن ما، ابلیس، در کمین می‌گردد. مانند شیری غِزان می‌خواهد قدرت‌نمایی کند، بت‌رساند و هراس ایجاد کند. آری، در جست‌وجوی شکار است و هرگاه آن را بیابد، حمله خواهد کرد. با آزار و ترس از مرگ می‌خواهد پیروان عیسی را به دست کشیدن از ایمان وادارد. اما با ایمان استوار در برابر او مقاومت کنید. نترسید. به هراس جا ندهید. آگاه باشید: شما تنها کسانی نیستید که باید این را تجربه کنند. آزار کسانی که از آن مسیح هستند، در سراسر جهان رخ می‌دهد.

بزرگ‌ترین اطمینان و دلگرمی در هر وضعیتی این شناخت است و خواهد ماند: **خدای همهٔ فیض‌ها** خدای ماست. او ما را به سوی خود، به جلال خودش، در عیسی مسیح فراخوانده است. پس از دوره‌ای کوتاه از رنج، این خانهٔ جاودانی ما خواهد بود. در این راه، حتی از میان رنج‌ها، او ما را برخواهد افراشت، آماده خواهد ساخت و کامل خواهد کرد. چنان‌که او را خوش آید. او ایمان ما را چنان استوار و نیرومند خواهد ساخت که با وجود رنج‌ها پایداری کنیم، نیکی کنیم و استوار بمانیم. هر چه پیش آید: هیچ چیز ما را از مسیر بیرون نخواهد انداخت.

این نامه به دست سلوانیس وفادار به شما می‌رسد. تنها به‌اختصار مهم‌ترین چیزها را برایتان نوشته‌ام. دربارهٔ فیض حقیقی خدا که در آن ایستاده‌اید و زندگی می‌کنید - با وجود رنج‌ها.

آن هم‌برگزیده‌ای که در بابل است، به شما سلام می‌رساند. و همچنین مرقس، پسر روحانی من در ایمان.

یکدیگر را با بوسهٔ محبت سلام گویند.

سلامتی بر همهٔ شما که با مسیح پیوند دارید و در او ریشه دوانیده‌اید.
آمین.

نامهٔ دوم پطرس

- شریکان طبیعت الهی
- رشد در ایمان
- کلام قابل اعتماد
- کلام نبوت
- معلمان دروغین
- زمین کهنه و زمین تازه
- داوری و تحمل خدا

نامه دوم پطرس

شمعون، ملقب به پطرس، به شما می‌نویسد. خداوند من، عیسی مسیح، مرا چنین نامید. من کاملاً از آن او هستم – تنها خادم او هستم. من همچنین فرستاده او، رسول او هستم. به شما می‌نویسم، زیرا شما نیز همان ایمان گران‌بها را از عیسی دریافت کرده‌اید که ما شاگردان در آغاز دریافت کردیم. همه ما این ایمان را تنها از او، خدای خود، دریافت کرده‌ایم. و از نجات‌دهنده خود، عیسی مسیح. خدا عادل است. از این رو به همه ما، به رسولان، به ما یهودیان و نیز به امت‌های دیگر، همان ایمان گران‌بها را بخشید. این ایمان ما را در هر آنچه خدا به ما داد شریک می‌سازد. او چیزهایی بزرگ‌تر نیز به ما خواهد بخشید، زیرا در مسیح عادل شمرده شده‌ایم. با فیض و یاری روزافزون از سوی خدای ما به‌فراوانی برکت یابید. برای هر آنچه هر روز به آن سخت نیاز داریم. به‌ویژه در آزار و دشمنی. همچنین او شما را در همه وضعیت‌های زندگی با سلامتی برکت دهد. در این است که خدای خود و خداوندان عیسی را می‌شناسیم. زیرا او سرچشمه پایان‌ناپذیر فیض و سلامتی ماست.

خود خدا ما را با **قوت الهی** خود – که به‌ویژه در آفرینش او دیده می‌شود – به همه چیز مجهز و توانا ساخته است. تا سرانجام بتوانیم برای جلال او زندگی کنیم. به‌ویژه در کار رهایی‌بخش او، هنگامی که خدا ما را فراخواند و خود را به‌گونه‌ای غیرمنتظره و ناشایسته بر ما آشکار ساخت. آنگاه جلال و قوت الهی او را شناختیم – که از راه کسی عمل می‌کند که برای ما مرد و برخاست: مسیح. شناختیم که با چه عزمی بزرگ‌ترین و گران‌بهاترین **وعده‌ها** را به ما بخشید: نجات عظیمش را. حیات جاودانی را. عطای روحش را. و در زمان خود، آسمانی تازه و زمینی تازه را. از راه این وعده‌ها که خدا آن‌ها را در ما تحقق می‌بخشد، ذات خود، حیات خود را از آن ما ساخته است. البته ما خدا نمی‌شویم، چنان‌که برخی در رؤیا دارند. ما ذات خدا را در هر آنچه تنها از آن خداست دریافت نمی‌کنیم. اما در طبیعت الهی او شریک هستیم. این‌گونه خدا، محبت، فیض و رحمتش، قدوسیت و عدالتش، از راه

زندگی ما در موقعیت‌های بسیار در ما دیده می‌شود. برای جلال او، چون چیزی از او دیده می‌شود! برای همه انسان‌هایی که با آنان سروکار داریم، قابل دیدن است. از راه ما آنان این خدای بی‌همتا را خواهند شناخت. ما با فراخوان خدا از نابودی و هلاکت دنیا گریخته‌ایم. با حرص زندگی که انسان‌های بی‌خدا را چنین شیفته می‌کند، بریده‌ایم. بیش از این: این شیوه هستی شکننده و فانی را پشت سر نهاده‌ایم. این‌گونه از هلاکتی که این انسان‌ها به سوی آن زندگی می‌کنند، رهایی یافته‌ایم.

درست از همین رو باید در ایمانی که دریافت کرده‌ایم، تمام **کوشش** و تلاش و سرسپردگی خود را نشان دهیم. در این ایمان باید با عزمی که خدا نیز نسبت به ما نشان داده است، با اطمینان و قاطعیت پیش برویم. ارزشش را دارد!

اما برای قاطعیت، بی‌گمان به **معرفت** نیاز است. همه عزم و اراده باید به جهت درست هدایت شود. باید اندیشه‌های خدا را از راه کلامش بشناسیم و هر چه بیشتر بشناسیم. در همه چیز به حکمتی از خدا نیاز داریم.

معرفت نیز به نوبه خود باید با **خویش‌داری** و انضباط همراه باشد. این خودداری و پرهیزکاری را همیشه لازم داریم، به‌ویژه هنگامی که در جامعه‌ای به سر می‌بریم که در آن انسان‌ها به شهوت‌های خود میدان می‌دهند.

خویش‌داری باید در پیر و جوان، در تمام عمر، استوار ریشه داشته باشد. در این باید پایداری کنیم و استوار بمانیم.

در همه **پایداری** و استوار ماندن، همیشه باید هدف‌تان خشنود ساختن خدا باشد. موضوع پیروی از احکام یا سنت‌های انسانی نیست که بتوانیم به آن‌ها ببالیم.

خشنود ساختن خدا پیش از هر چیز به این معناست که با برادران و خواهران ایمانی خود، که خدا آنان را نیز فراخوانده است، مشارکت بجوئیم و در مشارکت زندگی کنیم. با همه کسانی که خدا ما را در شهر و دیار خود و در سراسر جهان کنار آنان قرار داده است. می‌خواهیم آنان را فداکارانه **محبت** کنیم.

برترین چیز همیشه خود محبت خداست. این محبت ما را پر می‌سازد. و به واسطه آن توانا هستیم خدا، برادران و همسایه را محبت کنیم. این محبت باید انگیزه هر کاری باشد که انجام می‌دهیم. وگرنه همه چیز بی‌ارزش است!

همه این ویژگی‌های مهم که بر شمردم، برای شاگردان عیسی کاملاً **عادی** هستند. از این رو باید نشانه شما باشند و هر چه بیشتر زندگی‌تان را شکل دهند. این یعنی **رشد** روحانی حقیقی به سوی بلوغ در ایمان. هرگز نمی‌توانیم از این فضیلت‌ها به اندازه کافی داشته باشیم. آنگاه در ایمان خود نیز کاهل، تنبل یا بی‌کار نخواهید بود. آری، آنگاه برای خدا ثمره فراوان می‌آورید. این‌گونه شناخت خداوند ما عیسی مسیح در ما عمیق‌تر می‌شود. این شناخت هرگز به پایان نمی‌رسد. زیرا عیسی به‌گونه‌ای بی‌همتا پرجلال است، به اصطلاح درک‌ناشدنی. او آغاز، میانه و پایان همه چیز است - و همچنین آغاز، میانه و پایانِ سرسپردگی ما. این شناختِ روزافزون دل باعث می‌شود که ذات خدا برای شادی خدا هر چه بیشتر دیده شود - چنان‌که پیش‌تر نوشتیم.

اما اگر از این ویژگی‌ها تقریباً هیچ چیز - آن هم برخلاف گذشته - دیده نشود، آنگاه انسان **کور** است. دیگر نمی‌خواهد جلال نجات‌دهنده ما را ببیند. نزدیک‌بین است، فقط چشم تنگ می‌کند، آری، آنگاه از نور گریزان شده است. گویی می‌خواهد فراموش کند که خدای جلال ما را به سوی خود فراخوانده است. چنین کسی پاک شدن از گناهان پیشین خود را از راه اعتراف علنی در تعمیم آب فراموش کرده است. اما اگر اکنون مانند پیش زندگی کند، دیگر سودی برایش ندارد. حتی اگر در تعمیم از گناهان پیشین پاک شده باشد -، گناهانی که اکنون انباشته می‌کند، هلاکت او خواهند بود.

پس، ای برادران و خواهران عزیز، تا آنجا که به شما بستگی دارد، فراخوانده شدن و برگزیدگی خود را **استوار** سازید. این‌گونه دخالت خدا در زندگی خود را تأیید کنید. با همان قاطعیتی که خدا شما را فراخواند و در دست گرفت، با همان قاطعیت از عیسی پیروی کنید. زندگی شما باید پاسخی روشن و شادمانه به فیض خدا باشد. این‌گونه در راه جلال خدا نخواهید لغزید، چه رسد به اینکه از راه

حقیقت بیرون بیفتید. ورودی پیروزمندان و پرهله به **پادشاهی** آینده خداوند و نجات‌دهنده ما در پیش روی شماست. این رویدادی بی‌همتا و فراموش‌نشدنی خواهد بود. در این پادشاهی، که هدف ایمان است، هم‌اکنون کاملاً گشوده است! این است امید زنده و قابل اعتماد ما. برای این، هر تلاش و هر سرسپردگی ارزشش را دارد.

تا زنده‌ام، دلسوزانه و همیشه آماده خواهم بود که این چشم‌انداز پر جلال را به شما یادآوری کنم. ویژگی‌های اصلی پیروی از عیسی نیز جزو آن است. این کار را می‌کنم، با آنکه می‌دانم شما همه این‌ها را می‌دانید و در این حقیقت استوار هستید. اما تا هنگامی که هنوز در این بدن شکننده هستم، با یادآوری این چیزها شما را بیدار نگاه خواهم داشت – و اگر لازم باشد، تکانتان خواهم داد تا بیدار شوید. زیرا رفتن من از این دنیا نزدیک است. به‌زودی این بدن زمینی و فانی را مانند خیمه‌ای برخوادم چید. و آنگاه نزد خداوندم خواهم بود. او این جدایی نزدیک از شما را بر من آشکار ساخته است. آنچه اینجا برایتان می‌نویسم، بسیار مهم است. همیشه هر کاری خواهم کرد تا این شناخت‌ها را در دل‌ها و اندیشه‌هایتان نگاه دارید – به‌ویژه هنگامی که دیگر نزد شما نیستم.

پیش از همه، رویدادی فراموش‌نشدنی جزو آن است. ما شاگردان از افسانه‌ها، اندیشه‌های زیرکانه، رؤیاها یا هیجان‌های عاطفی پیروی نکرده‌ایم. هنگامی که از قدرت عظیم و ظهور پر جلال آینده خداوندمان عیسی مسیح برایتان گفتیم، این کار را به‌عنوان **شاهدان عینی** کردیم. تنها به آنچه شهادت دادیم که با چشمان خود بر کوه مقدس، بالای حرمون پوشیده از برف، تجربه کردیم و دیدیم. این امتیاز را داشتیم که ببینیم چگونه عیسی از سوی خدا، پدرش، در نوری درخشان پیچیده شد و دگرگون گشت. مانند خورشید می‌درخشید. از درخشش نور این جلال والا صدایی آمد که گفت: این پسر بی‌نهایت محبوب من است. او مایه تمام خشنودی من است. تنها او شادی دل من است.

درست بر همین کوه بود که پسران نافرمان خدا پیش از طوفان بزرگ از آسمان فرود آمدند، زنانی برای خود گرفتند و غول‌ها را پدید آوردند. این‌گونه می‌خواستند

بشریت را تباه کنند. به زودی به این موضوع بازخواهم گشت. عیسی بر این کوه به تمام جهان نادیدنی اعلام می‌کند که برای بشریت گمشده نجات‌دهنده‌ای هست. قدرت تاریکی به پایان می‌رسد.

ما سه شاگرد که آنجا بودیم، از هیبت به‌سختی می‌توانستیم سخن بگوییم. هرگز چنین چیزی را با عیسی تجربه نکرده بودیم. اما برای ما روشن شد که این تحقق **سخنان نبوتی** بود: سخنان همه انبیا، مانند اشعیا، حزقیال، دانیال و دیگران. آنان از این سخن می‌گویند که خدا در آخر زمان با جلال ظاهر خواهد شد. ما با چشمان خود **تحقق** این نبوت‌ها را دیدیم. نوعی پیش‌نمایش از آنچه روزی همه انسان‌ها خواهند دید. این کلام نبوتی خدا، که تحققش را دیدیم و شنیدیم، مانند چراغی در جایی تاریک و تیره است. این همان دنیایی است که عیسی را رد می‌کند و ما را آزار می‌دهد. این شب به زودی می‌گذرد، زیرا **ستاره صبح** درخشان هنگامی طلوع کرد که عیسی را این‌گونه بر کوه دیدیم. روز خداوند ما عیسی مسیح بی‌وقفه نزدیک می‌شود. صبح هم‌اکنون سر می‌زند. به این ستاره صبح بنگرید که دنیا آن را نمی‌بیند. دنیا شب را دوست دارد و از نور می‌گریزد.

انبیا از اندیشه‌های خود پیروی نکردند. جلال آینده‌ای که از آن سخن گفتند و نوشتند، بر آنان آشکار شد – به رهبری و با رانش روح مقدس خدا. این را در دل‌های خود بپذیرید و به آن چنگ بزنید! آنان کلام دریافت‌شده خدا را به نوبه خود به ما رساندند. ضمناً این درباره تمام کلام نبوت صادق است. آن را در نوشته‌های کتاب مقدس عبری می‌یابیم که آن را عهد عتیق می‌نامیم.

کلام نبوت، یعنی مجموع نبوت‌ها، اندیشه انسان‌ها نیست. زیرا انسان‌هایی که از سوی خدا فراخوانده شده بودند، مستقیماً از سوی روح القدس به حرکت درآمدند و **هدایت شدند**. آنچه را از خدا دریافتند، شهادت دادند و نوشتند. روح آنان را پیش می‌راند، همان‌گونه که باد در بادبان کشتی می‌دمد و آن را به پیش می‌راند. اما این انسان‌ها ماشین تحریر یا عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی خدا نبودند. بلکه خدا آنان را توانا ساخت تا به‌عنوان اشخاصی با عقل خود و کلمات خود آنچه را او می‌خواست بگویند، بنویسند.

باب 2

می‌خواهم به روشنی یادآوری کنم که می‌توان کلام نبوت را نادیده نیز گرفت. بدتر از آن، نبوت‌های خودسرانه و دروغین است. در آن زمان نیز در اسرائیل انبیای دروغگو بودند. امروز در میان شما معلمانی خواهند بود که حقیقت را نمی‌گویند و از سوی خدا نیز فرستاده نشده‌اند. آنان و **تعالیم دروغینشان** به دسته‌بندی‌ها و گروه‌های فرقه‌گونه خواهند انجامید. همه این ماجرا برای همه کسانی که با آن درگیرند و در آن سهیم‌اند، مایه هلاکت است. زیرا معلمان دروغین با این کار ارباب خود، عیسی مسیح، را انکار می‌کنند، او که آنان را خریده است. باید او را خدمت می‌کردند. و نه خودشان را. افسوس که کارهای هلاکت‌باری را که می‌کنند، به نام او انجام می‌دهند. با این ادعای هولناک، هلاکت را بر سر خود می‌آورند. یا در همین زندگی؛ اما بی‌گمان در داوری واپسین در روز آخر. با آنکه کارهای نادرستشان این‌قدر آشکار است، باز هم بسیاری از آنان پیروی می‌کنند. از این راه به راه حقیقت بد گفته می‌شود. زیرا ادعا می‌کنند که در راه حقیقت گام برمی‌دارند، اما چنین نیست. کسانی که تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند، گمان می‌کنند راه حقیقت را یافته‌اند، در حالی که عکس آن درست است. هنگامی که این را دریابند، دیگر نمی‌خواهند با آن کاری داشته باشند. به حق احساس می‌کنند که درباره راه حقیقت فریب خورده‌اند.

این معلمان دروغین **حریص** دارایی و پول شما هستند. با سخنان فریبکارانه‌ای که شما در دامشان می‌افتید، پولتان را از جیب‌تان بیرون می‌کشند. چنین کاری همیشه داوری خدا را در پی دارد. از دیدگاه خدا هرگز جز این نبوده است. چنان‌که گفتم، هلاکت دامن‌گیر چنین کسانی خواهد شد.

خدا هر کس را برای گناهانش بازخواست خواهد کرد. این درباره موجودات جهان نادیدنی نیز صادق است. **فرشتگان**، یعنی پسران خدا، آن دیده‌بانان، بر زمین نیت‌های شریرانه داشتند. آنان با زنان ازدواج کردند و در نتیجه با آنان همبستر شدند، و از این راه غول‌ها پدید آمدند. موسی فرزندان این پیوندها را چنین نامید. افزون بر این، چیزهای شریرانه به انسان‌ها نشان دادند که به شرارت و فساد بزرگی

بر زمین انجامید. این پسران خدا داوری شده‌اند. خدا از آنان نگذشت. و مدت‌ها پیش از داوری نهایی، به ظلمت افکنده و در زنجیر نهاده شدند تا نتوانند شرارت بیشتری کنند. آنجا برای روز داوری بزرگ نگاه داشته می‌شوند.

نمونه‌های بسیاری هست که نشان می‌دهد خدا نمی‌تواند گناه را تحمل کند و بر آن چشم ببوشد. خدا از تمام جهان کهن نگذشت. او طوفانِ مرگبار آب را بر همه بی‌دینان آن روزگار آورد. و همچنین بر غول‌های بسیاری که پسران خدا با نیت شریرانه پدید آورده بودند. تنها نوح عادل بود، کسی که عدالت خدا و داوری آینده را اعلام می‌کرد. او با خانواده‌اش، که روی هم هشت نفر بودند، در امان ماند و به واسطه کشتی نجات یافت.

نمونه هشداردهنده دیگری برای همه بی‌دینان، ویرانی و خاکستر شدن **سدوم** و **عموره** است. لوط عادل در آنجا زندگی می‌کرد و اندکی پیش از نابودی شهر نجات یافت. خشونت و آمادگی این بی‌دینان برای خشونت، پرستش اجرام آسمانی و نیز ارتباطشان با قدرت‌های ظلمت برای او تحمل‌ناپذیر بود. اینکه می‌بایست روز به روز این را ببیند و تجربه کند، جانش را آزار می‌داد.

این نمونه‌ها باید ما را هشدار دهند. اما همچنین همه گمراه‌کنندگان و گمراه‌شدگان را. و ما را دلگرم می‌سازند که خدا چگونه مردم خود را، که عادل‌اند و از او می‌ترسند، محافظت می‌کند و از داوری نجات می‌دهد. این کار را هنگامی می‌کند که آنان در میان این بی‌دینان با ترس خدا زندگی کنند. هیچ یک از ناعادلان و بی‌دینان جان به در نخواهد برد. دست‌کم پس از مرگشان، در روز داوری، کیفر خود را خواهند یافت.

داوری بی‌گمان دامنگیر کسانی می‌شود که شهوت‌های خود را بی‌مهار دنبال می‌کنند. زیرا مسیح را به‌عنوان فرمانروایی که باید از او اطاعت کنند، خوار می‌شمارند. چنین آدم‌های خودسری حتی از کفر گفتن به قدرت‌های آسمانی نیز پروا ندارند. برخلاف آنان، فرشتگانی که از نظر رتبه پایین‌تر از این قدرت‌های آسمانی هستند، جرئت نمی‌کنند در حضور خدا حکمی کفرآمیز بر آنان صادر کنند. و این در حالی است که دلیل و انگیزه کافی برای آن دارند.

این معلمان دروغین نمی‌دانند به چه چیزی کفر می‌گویند و با چه کسی درمی‌افتند. مانند حیوانات بی‌عقلی رفتار می‌کنند که تنها برای ذبح پرورش می‌یابند. در فساد خود هلاک خواهند شد. مزد عادلانه کارهایی را که کرده‌اند دریافت می‌کنند.

عیاشی در روز روشن را دوست دارند. به جای کار کردن. در فریبکاری‌های خود غلت می‌زنند. به خوراک‌های مشارکتی شما می‌آیند، آنجا که گرد هم می‌آیید. در این میان تنها یک چیز در سر دارند، و می‌توان آن را از چهره‌شان خواند: یافتن زنی که با آنان زنا کند. آنان بردگان گناه‌اند. برای ایماندارانی که هنوز استوار نشده‌اند، خطری بزرگ‌اند. درست در پی چنین کسانی هستند. با این هدف که آنان را گمراه کنند. حرص را می‌توان از چشمانشان خواند. سوءاستفاده از دیگری و بهره‌کشی از او – این همان کاری است که به‌راستی خوب بلدند. آنان چیزی جز فرزندان لعنت نیستند. راه راست حقیقت را ترک کرده‌اند. آری، از آن منحرف شده‌اند. راه بلعام را برگزیده‌اند: نبی‌ای که می‌خواست برای مزد فالگیری نبوتی دروغین بگوید. اما توبیخی سخت و در عین حال شگفت‌انگیز دریافت کرد. الاغی که بر آن سوار بود، با کلمات انسانی او را سرزنش کرد و این‌گونه جلوی حماقت نبی را گرفت. الاغ فرشته خداوند را دید، اما نبی ندید.

این انبیای دروغین مانند چشمه‌هایی بی‌آب‌اند. از این رو بی‌فایده و مایه فریب‌اند. به ابرهایی می‌مانند که گردباد آن‌ها را این سو و آن سو می‌راند. برای آنان در پایان تنها تاریکی در ظلمت جاودانی باقی می‌ماند. با سخنان پرطمطراق وعده می‌دهند و در همان حال پنهان می‌کنند که تنها در پی ارضای خواسته‌های خودخواهانه خویش‌اند. با این کار درست کسانی را فریب می‌دهند و گمراه می‌کنند که به‌تازگی با ایمان از گمراهی دنیا رهایی یافته‌اند. از آزادی بزرگ سخن می‌گویند و با آن کسانی را جذب می‌کنند که هنوز در ایمان بسیار نوپا هستند. اما خودشان **بردگان** فساد خویش‌اند. آزادی‌ای که وعده می‌دهند، آزادی نیست، بلکه بردگی است. آنان مانند بردگان اسیر فساد خود هستند.

کسانی که معلمان دروغین برای گمراه کردنشان چشم طمع به آنان دوخته‌اند، تازه از گمراهی دنیا و شهوت‌هایش رهایی یافته‌اند. چون خداوند و نجات‌دهنده، عیسی

مسیح، را شناخته‌اند، نزد او امنیت و تکیه‌گاه یافتند. اما اگر اکنون با این گمراه‌سازی دوباره به دنیایی که از آن گریخته‌اند بلغزند، حالشان اکنون از پیش بدتر است. چنان بد است که برای آنان، چه همراه‌کنندگان و چه همراه‌شدگان، بهتر بود اصلاً راه عدالت و حقیقت را شناخته بودند. چون دوباره روی برگردانده‌اند، حکم مقدس خداوند ما عیسی مسیح را رد می‌کنند، او را که از راه انجیل شناخته بودند.

افسوس که این سخن امثال دربارهٔ چنین موارد غم‌انگیزی صادق است: سگ به آنچه پیش‌تر قی کرده بود بازمی‌گردد تا دوباره آن را بخورد. همچنین این مَثَل صادق است: خوکی که تازه شسته شده، دوباره در کثافت خود می‌غلتد. ناچارم این را این‌قدر تند بیان کنم!

باب 3

این اکنون دومین نامه به شماست. با آن به یاد شما متوسل می‌شوم. در عین حال می‌خواهم اندیشهٔ شما را حساس سازم: کلام انبیا را که پیش‌تر به آن اشاره کردم، محکم نگاه دارید. پیوسته به **حکم** خداوند ما عیسی مسیح بیندیشید، حکمی که فرستادگان او، یعنی رسولان شما، به شما رسانده‌اند.

پیش از همه یک چیز را بدانید: در روزهای آخر **استهزاکنندگانی** خواهند آمد که با خداترسی کاری ندارند. نگذارید شما را غافلگیر کنند یا بترسانند. آنان تنها بر طبق شهوت‌های خود زندگی می‌کنند. خواهند گفت: پس **آمدن مسیح** که وعده داده شده بود، کجاست؟ هیچ نشانی از آن دیده نمی‌شود. همه چیز همان‌گونه که هست باقی می‌ماند. مانند روزگاران کهن. اما آنان عمداً چیزی تعیین‌کننده را نادیده می‌گیرند. از آغاز، آسمان و زمین به ارادهٔ خدا برقرار بودند. خدا با کلام خود زمین را از آب پدیدار ساخت. او خشکی را از آب جدا کرد، و همچنین آب‌های پایین بر زمین و آب‌های بالا در آسمان را. به همین‌گونه خدا مقرر کرد که جهان کهن آن زمان در آب نابود شود. با بارانی که از آسمان آمد، و نیز با توده‌های آبی که از زمین فوران کردند و همه چیز را فرا گرفتند. پس بی‌گمان همه چیز همان‌گونه که در آغاز بود **باقی نمانده** است. خدا چنان‌که گویی از هیچ، ناگهان و با قدرت، در روند تاریخ

دخالت کرده است. طوفان، جهان کهن آن زمان را فرا گرفت و آن را از همه بی‌دینان پاک کرد.

به همین‌گونه آسمان‌های کنونی و زمین امروزی نیز به دست خود خدا برای آتش روز داوری آینده نگاه داشته شده‌اند. این به معنای هلاکت همه بی‌دینان و استهزاکنندگان خواهد بود. آن زمان داوری پاک‌کننده خدا با آب بود. داوری آینده با آتش خواهد بود. همان قدر یقینی که طوفان آمد، داوری سوزاننده خدا نیز یقینی و ناگهانی خواهد آمد.

ای عزیزان، این پرسش که همه این‌ها کی رخ می‌دهد و تاکنون چه مدت طول کشیده و چه مدت دیگر طول خواهد کشید، نباید شما را نگران کند. زیرا نزد خداوند ما، معیار زمانی زمینی ما حاکم نیست. یک روز نزد او هزار سال نزد ماست. و هزار سال نزد ما، نزد او مانند یک روز است. یقین بدانید، خداوند آمدنش را **به تأخیر نمی‌اندازد**. این را به ما وعده داده است. برخی گمان می‌کنند که او عمداً ما را مدتی دراز منتظر می‌گذارد – یا شاید اصلاً نیاید! نباید چنین بیندیشیم. بلکه او نسبت به همه شکیباست. زیرا نمی‌خواهد کسی هلاک شود. از این رو به ما یهودیان، و نیز به امت‌ها، آری، به همه انسان‌ها، زمانی دراز برای تغییر اندیشه و بازگشت می‌دهد.

وعده بی‌تغییر می‌ماند و تحقق خواهد یافت: **روز خداوند ما** خواهد آمد! و آن هم مانند دزدی در شب. غافلگیرانه. درست هنگامی که کمتر کسی انتظارش را دارد. این روز عظیم و بی‌همتا خواهد بود. قدرت‌های آسمانی سرکش داوری خواهند شد و آسمان بالای زمین با غرشی پرصدا از میان خواهد رفت. این‌گونه زمین و هر آنچه انسان‌ها بر آن به بار آورده و ساخته‌اند، به زبان تصویر، عریان خواهد بود و به آتش داوری خدا سپرده خواهد شد. هر آنچه پایدار نیست، نابود خواهد شد. آتش پاک‌کننده داوری همه چیز را بر زمین زوب خواهد کرد. تنها عادلان در مسیح هنوز بر آن یافت خواهند شد. تنها آنان تا ابد باقی خواهند ماند.

فرشتگانی که در گناه سقوط کردند، رویدادهای منحرفانه در سدوم و عموره، و نیز شرارت یک نسل تمام پیش از طوفان بزرگ –، پیش‌درآمدهای چیزی هستند که

بی‌تردید به سوی ما نیز می‌آید.

آیا همه این‌ها برای زندگی امروز ما نیز معنایی دارد؟ بی‌گمان: چنان زندگی کنید که کرده و ناکرده شما پایدار باشد و **ارزش جاودانی** داشته باشد. تنها همین از داوری آتش جان به در خواهد برد. مقدس باشید و برای جلال خدا زندگی کنید! با اشتیاق سوزان منتظر روز خدا باشید! هر که چنین زندگی کند، آرزو دارد این روز خدا هر چه زودتر فرا رسد. آنگاه تمام شورش فرازمینیِ قدرت‌های آسمانی از میان برداشته خواهد شد و آسمان به آتش کشیده خواهد شد و در شعله‌ها ذوب خواهد گشت.

ما از این داوری سوزاننده آتش ناخرسند نیستیم. زیرا خدا به جای آن، **آسمانی تازه** و **زمینی تازه** را خانه جاودانی ما خواهد ساخت. اشعیای نبی پیش‌تر چنین اعلام کرده است. زمین کهنه در داوری پاک می‌شود - و آن هم از گناهکاران و گناه و همه پیامدهای آن. مانند آن زمان در طوفان. اما اکنون این کار با آتش انجام خواهد شد. مانند گداختن طلا در آتشی سوزان. زمین پاک، دگرگون و از نو آفریده خواهد شد. جایی خواهد بود که - برخلاف امروز - **عدالت** کامل برای همیشه در آن ساکن است. زمین تازه کاملاً متفاوت از زمینی خواهد بود که اکنون می‌شناسیم. کاملاً آزاد خواهد بود. از مرگ، هر نوع لعنت، بی‌عدالتی، بیماری، جنگ، نفرت، گرسنگی، فقر، ترس و تلاش برای بقا. اما آزاد همچنین از بی‌شادی، تنهایی، افسردگی و پوچی درونی. اما در این زمین تازه تنها کسانی ساکن خواهند بود که خدا را می‌جویند و حرمت می‌نهند.

درست همین چشم‌انداز، و نه چیزی کمتر از آن، **هدف** سفر ایمانی ماست. پس بگذارید این شما را برانگیزد که در روز وعده خدا بی‌عیب و بی‌لکه در برابر او در نور بایستید. با این خدای قدوس در آرامش روبه‌رو می‌شویم - بی‌هیچ ترسی. باید عادل یافت شویم. ما از میان داوری‌ای که دامنگیر این دنیا می‌شود عبور می‌کنیم تا به جهان تازه، به **پادشاهی** جاودانی عیسی مسیح، برسیم.

و باز می‌گویم: این واقعیت که بازگشت عیسی ظاهراً به تأخیر می‌افتد، برای دنیا به معنای نجات است. زیرا او شکیباست. از این راه هنوز به انسان‌ها زمان و فرصت

توبه و بازگشت می‌دهد.

برادر عزیز ما پولس نیز با حکمت فراوان در نامه‌هایش چنین نوشته است. البته نامه‌های او گاهی آسان فهمیده نمی‌شوند. و افسوس که کسانی که در ایمان استوار نیستند یا نادان‌اند، آن‌ها را تحریف می‌کنند و نادرست می‌فهمند. البته با همه نوشته‌های دیگر نیز همین کار را می‌کنند و از این راه هلاکت را بر سر خود می‌آورند.

اما شما، برادران و خواهران عزیزم، که اکنون با نامه من همه این‌ها را از پیش می‌دانید، هوشیار باشید! مراقب باشید که با باد مخالف و رفتار این بدکاران از جا کنده نشوید و از استواری ایمان خود فرو نیفتید.

بلکه شما را دلگرم می‌سازم: در فیض **رشد کنید!** فیض لبریز خدای ما را هر چه بیشتر **بشناسید**. زندگی خود را بر فیض خدا در مسیح بنا کنید. در ایمان پیشرفت کنید. پیش از همه در شناخت خداوند و نجات‌دهنده ما عیسی مسیح رشد کنید. به یاد آورید که او کبست و برای ما چه کرده است. سخنان و احکام او را نیز به یاد آورید. بر او شهادت دهید. او را دوست بدارید. او را حرمت نهید. او را پرستید و آنچه را گفته است انجام دهید.

جلال از آن او باد! از آن چه کسی جز او؟ هم‌اکنون او را دوست داریم و حرمت می‌نهیم. و چه بیشتر در روز خدا، هنگامی که پادشاهی عیسی به‌طور نهایی و برای همیشه بدرخشد، هنگامی که آسمان تازه و زمین تازه از شناخت و جلال خداوند پر خواهد شد! آمین.

نامہٴ یھودا

- ایمان اقدس ما
- گمراہ کنندگان
- گمراہ سازی
- داوری خدا
- پناہ محبت خدا
- رفتار ما با یکدیگر
- هدف ما

نامه یهودا

من، یهودا، که با جان و تن از آن عیسی مسیح هستم و او را خدمت می‌کنم، اینجا می‌نویسم. من برادر تنی یعقوب هستم – و برادر خداوند عیسی. به شما می‌نویسم که خدا شما را از راه انجیل فراخوانده است. به پیروی از خود. به شما که خدا و پدر ما شما را چون فرزندان خود دوست دارد. شما در خدا در امان هستید. گنج و ملک او. محفوظ به دست مسیح، که شما را در هر آنچه رخ می‌دهد محکم نگاه می‌دارد. رحمت خدا، سلامتی و محبت او هر چه فراوان‌تر نصیب شما می‌شود. این‌گونه زندگی شما پر می‌شود. و آشکار می‌شود که او چه چیزهایی به شما بخشیده است.

بسیار شاد بودم که درباره نجات بزرگی که در آن شریکیم، برایتان بنویسم. رحمت عظیم خدا را پیش چشمتان بیاورم. و همچنین اینکه وضعیت و گمشدگی ما چقدر ناامیدکننده بود. اما به دلیلی که پیش آمده، ناچارم بر چیزی مهم‌تر تمرکز کنم. به راستی احساس کردم که وادار شده‌ام شما را نصیحت کنم و فرا بخوانم تا برای ایمانی که یک بار سپرده شده است، مجاهده کنید. ایمانی که رسولان از خداوند ما عیسی دریافت کردند و به ما رساندند. این ایمان که نجات را به ما بخشید، در خطر است! زیرا برخی انسان‌ها پنهانی به جمع ایمانداران رخنه کرده‌اند. با نیرنگ و هنر گمراه‌سازی. فیض خدا را مجوزی برای زندگی در هرزگی و گناه می‌گیرند. می‌گویند: هر کاری بخواهیم می‌توانیم بکنیم، خدا همیشه می‌بخشد. این‌گونه ارباب و خداوند یگانه ما، عیسی مسیح، را انکار می‌کنند. ما باید از او اطاعت کنیم – و نه اینکه در پی شهوت‌های گناه‌آلود بدویم. اما داوری و پایان آنان از هم‌اکنون معلوم است. از پیش چنین اعلام شده است. ما حکم داوری خدا را درباره کسانی که چنین می‌کنند، از روایت‌های کهن می‌شناسیم.

شما این داستان‌ها را از کتاب مقدس عبری و از سنت‌های یهودی می‌شناسید. تنها سه رویداد را به یادتان می‌آورم که با وضعیت امروز شما به خوبی جور درمی‌آیند. برای هشدار درباره این گمراه‌کنندگان بی‌پروا.

خداوند اسرائیل، قوم خود را، به گونه‌ای شگفت‌انگیز از بردگی مصر رهایی داد. با این حال کسانی از قوم را کیفر داد و همه کسانی را که ایمان نیاوردند، در بیابان هلاک ساخت.

حتی فرشتگان، یعنی پسران خدا، در زنجیرهای جاودانی، در ظلمت، نهاده شدند. تا روز بزرگ داوری. زیرا خوانده‌شدگی و جایگاه خود را به‌عنوان فرشته ترک کردند و در روزگار نوح با زنان انسانی درآمیختند. باور نکردنی است: غول‌ها را پدید آوردند و آگاهانه آشوب را پیش از طوفان بزرگ به جهان آوردند.

سodom و عموره و شهرهای پیرامون آن‌ها زنا کردند. مردان در پی جسمی جز جسم زنان رفتند. آنان خواستار همبستری با پیام‌آوران آسمانی شدند که خدا نزد لوط فرستاد. پیدایش 19 چنین گزارش می‌دهد. این شهرها، که آتش داوری بر آن‌ها فرود آمد، نمونه‌ای هستند برای اینکه باید کیفر جاودانی در آتش را تحمل کنند. تا ابد به حال خود رها شده، گمشده و تنها.

داوری خدا بی‌گمان می‌آید: مرگ جسمانی، مانند اسرائیل در بیابان. در بند در جهان زیرین، مانند پسران سقوط کرده خدا. داوری جاودانی آتش، مانند sodom و عموره.

همه این گناهان یا گناهانی بسیار شبیه به آن‌ها را در این انسان‌هایی می‌یابید که شما را از آنان برحذر می‌دارم. خیال می‌کنند که از راه رؤیاها تأییدی برای کارهای خود می‌گیرند. برای زناکاری‌شان. برای رد کردن اقتدار خدا و مسیح. و برای سخنان کفرآمیزشان درباره قدرت‌های فرشتگانی ظلمت، بی‌آنکه به هیچ روی قوت و اقتدار خدا را برای آن داشته باشند.

حتی میکائیل، یکی از نیرومندترین فرشتگان، که با ابلیس – قدرت فرشتگانی نیرومند و ظلمانی، دشمن خدا – بر سر جسد موسی منازعه می‌کرد، حتی جرئت نکرد بر او و نیت‌های شریرانه‌اش حکمی کفرآمیز صادر کند. از روی احترام! میکائیل تنها گفت: خداوند تو را توبیخ کند!

این انسان‌ها به چیزی کفر می‌گویند که هیچ از آن نمی‌دانند. نمی‌دانند با چه چیزی درافتاده‌اند. اما در آنچه از آن سر درمی‌آورند، آنچه را مانند حیوانات به غریزه

می‌فهمند و انجام می‌دهند، در همان با غریزه‌پرستی حیوانی‌شان تباه می‌شوند. هیچ قطب‌نمای اخلاقی و هیچ بصیرت روحانی ندارند.

وای بر آنان! این گمراه‌کنندگان باید بترسند. همان کاری را می‌کنند که قاتل و حسود کرد. دیندارند! اما از حضور خدا دور می‌شوند و اقتدار او را رد می‌کنند.

مانند بلعام برای پول کار می‌کنند. از روی آز و سودجویی. رشوه می‌گیرند و به این گمراهی دچار می‌شوند که گویی می‌توانند در جهان روحانی کاری از پیش ببرند.

مانند قورح سرکش در داوری خدا هلاک خواهند شد. چیزی را به خود نسبت می‌دهند که حقشان نیست.

مایهٔ شرم است که این انسان‌ها در خوراک‌های مشترک شما حاضرند. شکم خود را پروار می‌کنند و چنان رفتار می‌کنند که گویی همه چیز رو به راه است.

مانند ابرهایی هستند که از باران خبر می‌دهند، اما آن را نمی‌آورند. دروغ می‌گویند. باد آنان را این سو و آن سو می‌راند. بی‌پایه.

مانند درختانی در اواخر پاییزند. اما هیچ میوه‌ای ندارند. عریان‌اند، دو بار مرده. از ریشه کنده.

امواج خروشان دریا. رسوایی‌شان کف‌آلود و سرریز است. کف‌برانگیزان پرهیاو.

ستارگانی سرگردان که از مدار خود بیرون افتاده‌اند و هیچ جهتی نشان نمی‌دهند.

مانند فرشتگان مرتد به تاریک‌ترین ظلمت می‌روند. برای همیشه.

می‌دانید که حتی خنوخ، هفتمین نسل از آدم، پیش‌تر دربارهٔ چنین کسانی کلام خداوند را گفته است: «خداوند آمده است، همراه با فرشتگان مقدسش. در میان آنان ایستاده است. تا داوری کند. به سبب کارهای بی‌دینانهٔ آنان. به سبب سخنان گستاخانه و بی‌دینانه‌شان. بر ضد او، خداوند و ارباب یگانه.»

همیشه غرغر می‌کنند و هرگز از وضع خود راضی نیستند.

تنها در پی شہوت‌های خود هستند و دربارهٔ ارادهٔ خدا نمی‌پرسند.

سخنان بزرگ و متکبرانه دربارهٔ خود می‌گویند.

در برابر مردم به خاک می‌افتند و چپلوسی می‌کنند، هرگاه بتوانند سودی به دست آورند.

هرگاه با این انسان‌ها روبه‌رو شدید، یا اگر پیش‌تر پنهانی به میان شما رخنه کرده‌اند، سخنان رسولان خداوند ما عیسی مسیح را به یاد آورید. ای محبوبان خدا، آنان پیش‌تر پیشگویی کردند که در آخر زمان استهزاکنندگان می‌آیند. کسانی که بی‌دینانه از غرایز خود پیروی می‌کنند. تمام زندگی‌شان قدوسیت خدا را به ریشخند می‌گیرد. این افراد جمع‌های شما را مسموم می‌کنند و تفرقه به راه می‌اندازند. انسان‌هایی هستند که فکرشان زمینی است و روح خدا در درونشان ساکن نیست. حیات حقیقی خدا را نمی‌شناسند.

اما شما، ای عزیزان، ایمان اقدس ما را شالودهٔ جمع خود دارید. کلیسا را بر آن بنا کنید و مانند این افراد دروغین آن را ویران نکنید. این ایمان، که خداوند و رسولانش به ما اعلام کرده‌اند، با هیچ چیز جایگزین‌شدنی نیست. از این رو باید برای آن مجاهده کنیم، چنان‌که در آغاز گفتم. در برابر این افراد دروغین منفعل نباشید. برخیزید!

نیروی آن را در دعا بیابید. از روح‌القدس دعا کنید! از حضور و رهبری او آگاه باشید. بگذارید او شما را در درون و در دل حمل کند. او ما را به حضور خدا می‌برد. هرگز تنها از سر انجام یک وظیفهٔ دینی دعا نکنید، بلکه با شادی به سوی تخت خدا بیابید. هر بار از نو!

در پناه محبت خدا که بی‌تغییر و عظیم است، بمانید. در محبت عیسی بمانید و احکام او را نگاه دارید. کاملاً برخلاف این افراد دروغین که ارباب را انکار می‌کنند.

به رحمت خداوند آینده، عیسی مسیح، امید داشته باشید. او در روز خود با ما روبه‌رو خواهد شد و ما را نجات داده به حیات جاودانی خواهد برد.

با کسانی که دربارهٔ این امید شک دارند، رحیم باشید. در کنارشان بایستید، سخت دآوری‌شان نکنید و به آنان ناسزا نگویید.

دیگران را گویی از آتش نجات دهید. کسانی را که تقریباً ایمان را رها کرده‌اند. همه چیز را به کار گیرید، چنان‌که گویی کسی را از خانه‌ای در حال سوختن بیرون می‌کشید.

بر دیگرانی که پیش‌تر به دست این افراد گمراه شده‌اند و از شیوهٔ زندگی آنان تقلید می‌کنند، رحم کنید. اما مراقب باشید که شیوهٔ زندگی آنان را با سکوت تحمل نکنید. از این گناهان نفرت داشته باشید و آن‌ها را آشکار کنید. اما هرگز از این گمراه‌شدگان نفرت نداشته باشید.

دلیر باشید! خدای نجات‌دهندهٔ ما می‌تواند ما را محافظت کند تا در شک نلغزیم یا گمراه نشویم. او می‌تواند ما را نگاه دارد تا به مقصد برسیم. او همهٔ ما را در حضور خود گرد خواهد آورد. هیچ عیبی بر ما نخواهد بود. در حضور او نه وحشت، بلکه شادی و هلهلهٔ آسمانی ما را پر می‌سازد. آنگاه جشن آغاز می‌شود. و دیگر هرگز پایان نمی‌یابد.

خدای ما این‌گونه است. نجات‌دهندهٔ بی‌همتای ما. به واسطهٔ عیسی مسیح، خداوند ما، خدا رهانندهٔ ما شده است.

همهٔ حرمت، شکوه، قدرت و توانایی از آن اوست و سزاوار اوست. پیش از همهٔ زمان‌ها و اکنون و تا ابد.

آمین.

نامه به عبرانیان

- عیسی – خدا این گونه است
- عیسی، رسول و رئیس کهنه اعظم ما
- دعا و پرستش در برابر تخت خدا
- زندگی در قدس
- عهد تازه
- تمام شد
- تا ابد مقدس و کامل شده!
- روز بزرگ کفّاره، تحقق یافته در عیسی مسیح
- ایمان
- پادشاهی تزلزل ناپذیر

نامه به عبرانیان

ای عبرانیان، به گذشته بنگرید! به تاریخ خود. از آغاز، یهوه خدا سخن گفته است. بارها. به شیوه‌های گوناگون و تأثیرگذار. او خود را از راه انبیا شناساند. آنان را فرستاد. آنان سخنان او را رساندند. اما این دوران به‌طور قطعی سپری شده است. زیرا خدای پسر آمد و با جهان سخن گفت. آری، خدا از راه پسر به شیوه‌ای سخن گفت که هرگز پیش از آن سخن نگفته بود. این آخرین کلام نبوتی بود، اما کلام کامل – و از این رو کلام تعیین‌کننده. این بزرگ‌ترین پیام بود که از همه برتر است. آری، خود **پسر** پیام بود. او نجات بزرگ برای همه بود.

این پسر مقرر شده است که وارث همه چیزها باشد. همه چیز از آن او خواهد بود. همه چیز به واسطه پسر آفریده شد. پدر او را به این کار مأمور ساخت. همه این‌ها چنان‌که یهوه خدا می‌خواست رخ داد. زیرا پسر، در آنچه در ذات خود هست، و در تمام کار خود، فروغ کامل و درخشش جلال خداست و چنین خواهد ماند. این جلال، ذات و واقعیت زمینی و جسمانی و حضور عیسی را تعیین می‌کند. در پسر، در عیسی، جلال خدا آشکار می‌شود و خود را نشان می‌دهد. دیدنی، تجربه‌شدنی، لمس‌شدنی. آنچه تا آن زمان تنها پاره‌پاره و اندک‌اندک از خدا از راه انبیا شناختنی بود، اکنون در عیسی کاملاً روشن می‌شود. خدای سرمدی درست همان کسی است که در عیسی آمده است. همان‌گونه که عیسی را شناخته‌ایم، خدا همیشه چنین بوده و هست. و همیشه چنین خواهد بود.

هر آنچه پسر آفریده است، از او زنده است. مانند بند ناف. همه چیز تنها به واسطه او وجود دارد – به واسطه کلام نیرومند حیات‌بخش و قادر مطلق او. همه چیز در دست اوست.

پسر، عیسی، شخصاً برای پاک شدن به‌شدت لازم ما از گناهانمان جنگید. بهای آن را با جان خود پرداخت. او **ناممکن** را **ممکن ساخت**. در این باره بارها سخن خواهیم

گفت. زیرا بسیار مهم است. از این رو بالاترین جایگاه افتخار را گرفته است. این جایگاه به دست راست کبریایی خداست. بر تخت جاودانی او در اعلیٰ.

فرشتگان در سلسله مراتب آفرینش بالاتر از انسان‌ها هستند. اما اکنون عیسی، این **انسان**، از آنان بزرگتر و نیرومندتر شده است. او نامی برتر یافته است. به عنوان انسان. این نام نمایانگر خود اوست. نمایانگر پسر. با این نام او از همه فرشتگان برتر است.

این را با هفت نقل قول از نوشته‌های مقدس ثابت خواهم کرد. او از سوی خدا رتبه و نامی برتر یافته است. زیرا آیا خدا هرگز به فرشته‌ای گفته است، چنان‌که در مزمور 2 درباره پادشاه مسیح موعود آمده است: «تو پسر من هستی، من امروز تو را تولید کردم؟ نه! او، پسر، آغازی نداشت و آفریده هم نشد، بلکه به شیوه‌ای بی‌همتا در جهان پدید آورده شد. به عنوان تجسم درک‌ناپذیر و انسان شدنِ یهوه.

یا مثلاً در دوم سموئیل 7، که درباره نسل داود آمده است: «من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود؟» هر دو سخن در گستره و ژرفای نبوتی خود تنها در عیسی تحقق می‌یابند. این سخنان بی‌زمان راست‌اند. به‌ویژه به انسان شدن او اشاره دارند. اما همچنین به رستاخیز و سرافرازی او به مقام پادشاه کیهان!

خدا پسر بی‌همتای خود، عیسی، را از تخت آسمانی دوباره به جهان دیدنی، به زمین مسکون، فرود خواهد آورد. همه انسان‌ها این را خواهند دید. و همه فرشتگان خدا در برابر او زانو خواهند زد، او را تعظیم خواهند کرد و به او حرمت و پرستش تقدیم خواهند کرد. درست همین‌گونه بود در نخستین آمدن او – هنگامی که عیسی، خدای پسر، انسان شد.

خدا در مزمور 104 درباره فرشتگان می‌گوید: «فرشتگان را بادهای می‌سازم و آنان را می‌فرستم. آنان خادمان من‌اند که آنان را شعله‌های آتش می‌سازم.» اما درباره پسرش چیزی کاملاً دیگر می‌گوید. زیرا او، آن نخست‌زاده، آفریده نشده و هرگز آغازی نداشته است. با سخنان مزمور 45 درباره پسر، عیسی، آمده است: «ای خدا، تخت تو استوار است، و بر فراز همه چیز، بی‌آغاز و بی‌پایان، از ازل تا ابد. عصای سلطنت، چوگان فرمانروایی تو، عدالت است. پادشاهی تو عادلانه است.» زیرا

عیسی در زندگی خود عدالت خدا را بیش از هر چیز دوست داشت و از بی‌قانونی نفرت داشت. از این رو خدا **او** را با روغن شادی و هلهله مسح کرد. او را به پادشاهی فراخواند، نه هیچ کس دیگر را. نه هیچ فرشته‌ای را. او مسح‌شده است، مسیح موعود، مسیح. و **ما** همراهان او هستیم، نه فرشتگان!

خدا با سخنان مزمور 102 دربارهٔ پسر می‌گوید: «تو در آغاز کیهان را آفریدی، این کار دستان نیرومند توست. اما آن از میان خواهد رفت، ولی تو باقی خواهی ماند. همه چیز کهنه می‌شود و می‌پوسد، مانند ردایی فرسوده که آن را می‌پیچند و عوض می‌کنند. کیهان دگرگون و عوض خواهد شد تا از هم نپاشد. به‌واسطهٔ پسر تازه خواهد شد. اما تو، ای پسر، تو همانی، آن تغییرناپذیر، که سال‌هایش هرگز به پایان نمی‌رسد و هرگز نیازی به تازه شدن ندارد.»

آیا خدا هرگز سخنان مزمور 110 را به فرشته‌ای گفته است: «با من بر تخت بنشین، و یقین بدان، روزی می‌آید که پاهای خود را بر همهٔ دشمنان خواهی نهاد، چنان‌که بر کرسی زیر پا؟» او جایگاه افتخار را می‌یابد. او فرمانروایی خواهد کرد. نه فرشتگان.

فرشتگان موجوداتی روحانی هستند و خواهند ماند. آفریده‌شده برای خدمت. آری، برای این هستند که به کسانی که منتظر نجات کامل‌اند، یاری رسانند و پشتیبانشان باشند. به کسانی یاری می‌رسانند که در راه دشوار پادشاهی جاودانی پسر در سفرند. و در راه آرامی جاودانی خدا. فرشتگان بارها ایمانداران را خدمت کرده‌اند. چنان‌که عیسی را نیز خدمت کردند.

باب 2

چون در راه این هدف بزرگ هستیم، باید به‌دقت به آنچه در انجیل شنیده‌ایم توجه کنیم. وگرنه مانند کشتی‌ای به بندر نخواهیم رسید. از کنار هدف خواهیم لغزید. در ایمان کشتی شکسته خواهیم شد.

شریعت موسی بر کوه سینا به‌واسطهٔ فرشتگان به ما، عبرانیان، سپرده شد. در برابر انجمن شورای آسمانی فرشتگان. و این سخنان روشن بودند: هر که آن‌ها را به

جا آورد، زنده خواهد ماند. هر که آن‌ها را به جا نیاورد، خواهد مرد. برای هر کاری که می‌کنیم، جزای عادلانه هست – بر پایهٔ شریعتی که به واسطهٔ فرشتگان به ما سپرده شد. اما اگر از نجات عظیم، یعنی رهایی به واسطهٔ **پسر**، سهل‌انگارانه بگذریم یا آن را به خطر بیندازیم، آری، آن را خوار بشماریم، آنگاه چه؟ آنگاه چگونه می‌توانیم از داوری عادلانهٔ خدا بگریزیم؟ آنگاه به کجا می‌توانیم پناه ببریم؟

این نجات به واسطهٔ خداوند ما عیسی آمد و آغاز شد. او انجیل پادشاهی را اعلام کرد. پس از مرگ و رستاخیزش، شاگردانش را مأمور کرد تا نجات عظیم و به انجام رسیده را در همه جا اعلام کنند. آنان خبر خوش پادشاهی و نجات را، که عیسی آغاز کرده بود، برای ما نیز تأیید کردند. خود خدا این پیام را تا امروز با نشانه‌ها و معجزات فراطبیعی تأیید کرده است. هنوز هم این کار را می‌کند. این کار را با ریختن روح القدس انجام می‌دهد، و نیز با کارهای پر قدرتِ خارق‌العاده. هر جا این کلام اعلام شد و ایمان آورده شد، و هر جا اعلام می‌شود و ایمان آورده می‌شود، قوت پادشاهی خدا در کار است. این رویدادها جای هیچ نتیجه‌گیری دیگری نمی‌گذارند جز اینکه این پیام از خود خدا می‌آید. به این کلام **پسر** توجه کنید! او آخرین نبی بود، اما در عین حال بزرگ‌ترین، زیرا او پسر است.

خدا زمین را در آن زمان زیر فرمانروایی انسان نهاد – و نه فرشتگان. جهان آینده را نیز به فرشتگان نسپرده یا به میراث نبخشیده است. در مزمور 8 آمده است: «انسان چیست که به یادش باشی، یا پسر انسان که به او توجه کنی؟ او را اندکی پایین‌تر از فرشتگان – الوهیم، پسرانِ آفریده‌شدهٔ خدا – ساختی، اما تاج جلال و حرمت بر سرش نهادی؛ همه چیز را زیر پاهای او نهادی.» اگر خدا همه چیز را به پسر، به عیسای مسیح موعود، سپرد و زیر فرمان او نهاد، دیگر چیزی باقی نمی‌ماند که زیر فرمان او نباشد. فرشتگان نیز. همه یعنی همه. عیسی، این انسان بی‌همتا، بی‌مانند و مسح‌شده، همراه با انسان‌ها، با ما، همراهانش که آنان را رهایی‌ده و فراخوانده است، بر جهان آینده فرمانروایی خواهد کرد. حتی بر فرشتگان.

البته هنوز نمی‌توانیم این پادشاهی جهانی عیسی را در ابعاد باورنکردنی‌اش ببینیم و تجربه کنیم. اما روزی آن زمان فرا می‌رسد. هنگامی که زمانش برسد. اما آنچه هم‌اکنون با ایمان و با چشمان دل می‌شناسیم، این است: عیسی، که در دوران زندگی زمینی‌اش به‌عنوان انسان پایین‌تر از فرشتگان بود. او که برای همه مرگ را متحمل شد و تمام تلخی مرگی خشونت‌بار را چشید. برای همه ما. تا این‌گونه فیض خدا به سود تمام آفرینش باشد. و از این رو، چون ناممکن را انجام داد، گذاشت مصلوبش کنند و مرد، اکنون به جلال و حرمت خدا آراسته شده است، آری، با تاج پیروزی جلال تاجگذاری شده است.

این نیز کاملاً با اراده خدا سازگار است - خدایی که همه چیزها به واسطه او و برای او آفریده شده‌اند - که او، یعنی عیسی مسیح موعود، را از راه رنج‌هایش بر زمین کامل سازد. کامل برای مقام و خدمتش به‌عنوان رئیس کهنه، که به تفصیل درباره آن سخن خواهم گفت. او، عیسی، بانی، پیشوا، آری، ناخدای نجات ماست. به این عنوان، ما را، پسران و دختران بسیار را، بی‌وقفه و پیروزمندانه به سوی جلال آسمانی رهبری می‌کند که پیش‌تر به روی ما بسته بود.

مسیح ما را مقدس ساخته و به سوی خدا بیرون آورده است. همه چیز از خداست، که پسرش را به‌عنوان انسان بر زمین پدید آورد. همان‌گونه که ما را نیز، پسران و دخترانش را. از این رو مسیح موعود **به‌عنوان انسان** در برابر فرشتگان، که در سلسله‌مراتب بالاتر از انسان‌ها هستند، عار ندارد که ما **انسان‌ها** را برادران و خواهران خود بخواند. در انجمن شورای آسمانی فرشتگان، یعنی الوهیم، آزادانه اعتراف می‌کند، چنان‌که مزمور 22 می‌گوید: «ای خدا، نام پر جلال تو را به برادران و خواهرانم اعلام خواهم کرد؛ در میان انجمن شورای آسمانی فرشتگان، ستایش تو را سر خواهم داد.» و در جای دیگری آمده است: «توکل خود را بر او خواهم نهاد، بر خدایی که می‌خواست این خانواده تازه را داشته باشد.» بر صلیب او را ریشخند کردند که بر خدا توکل کند تا نجات یابد: او بر خدای خود توکل کرد، اما با این حال مرد. اما این است نتیجه شگفت‌انگیز، چنان‌که اشعیا 8 می‌گوید: «اینک من و فرزندانی که خدا به‌عنوان برادران و خواهران به من داده است.» مسیح موعود همه ما، خانواده انسانی بزرگ و آری، بی‌شمار خود را، به انجمن شورای

آسمانی معرفی می‌کند و اعلام می‌کند و جشن می‌گیرد که برای همیشه با ما پیوند یافته است.

چگونه کار به اینجا رسید؟ چگونه این ممکن بود؟ او، عیسی ناصری، کاملاً و به تمامی انسان شد. هستی انسانی و فانی ما را چنان به تمامی از آن خود ساخت که همان بود که ما هستیم. جز گناه.

ما انسان‌ها روز به روز اسیر مرگ و ترس از مرگ بودیم. اما او آمد تا ابلیس را، که قدرت مرگ را دارد، شکست دهد. آمد تا قدرت مرگ و ترس را درهم بشکند. به سبب گناه و تخطی، زیر حکم مرگ شریعت هستیم. و ابلیس، آن مدعی، بر این حکم پافشاری می‌کند. اما مسیح با مرگ قربانی‌وار خود ما را آزاد ساخت، بدین گونه که فدیۀ گناهان ما را با مرگ خود پرداخت. این گونه توانست همه کسانی را آزاد کند که تمام عمر در عذاب وجدان و ترس از مرگ زیر شریعتی بودند که هرگز نمی‌توانند آن را به جا آورند. اکنون قدرت مرگ برای همه کسانی که از پیشوای نجات ما، عیسی مسیح، پیروی می‌کنند، درهم شکسته و بی‌اثر است. ناخدای نجات ما ابلیس را شکست داده و قدرت و سلاحش را از او گرفته است: در او آزادی از گناه و مرگ هست!

موضوع برای او نجات فرشتگان نبود. او که فرشته نیست، بلکه انسان شده است. او به نسل، به فرزندان ابراهیم، می‌پردازد، ای عبرانیان. موضوع شما هستید و نیز همه کسانی که ایمان دارند. زیرا در ابراهیم، برکت به امت‌ها نیز وعده داده شده بود. و همه کسانی که ایمان دارند، فرزندان ابراهیم‌اند.

پس باز می‌گوییم که عیسی می‌بایست در همه چیز - البته جز گناه - همانند برادران و خواهرانش شود. تنها این گونه می‌توانست نزد خدا رئیس کهنه‌ای رحیم، همدرد و وفادار برای ما شود. او برای ما چه کرده است؟ گناهان ما را برداشته است. آن‌ها را از میان برده و به آن‌ها پایان داده است. این گونه - به عنوان نمونه‌ای که به عیسی اشاره دارد - در معبد اورشلیم برای قوم اسرائیل رخ می‌داد. اما او تحقق آن است. او بخشش گناهان ما را فراهم ساخته است. به طور کامل، یک بار برای همیشه.

او نه تنها برای مشکل گناه ما **رئیس کهنه** شده است. نه، او تا هنگامی که به مقصد برسیم، رئیس کهنه می ماند. او در راه ایمان به ما یاری می رساند. نزد خدا برای ما شفاعت می کند. برای ما دعا می کند. زیرا ما ضعیفیم، در محاصره وسوسه ها و آزارهایی که می خواهند ما را از راه بیرون ببرند. این رنج ها، آزارها و تنگی ها را خود او تجربه و تحمل کرد. شدیدتر از آنچه ما هرگز تجربه خواهیم کرد. این، چنان که گفتم، او را برای این خدمت رئیس کهنه توانا ساخت تا بتواند همدردی کند، یاری رساند و در کنار ما بایستد. اگر انسان نشده بود، اگر آنچه رخ داد را تجربه و تحمل نکرده بود، هرگز نمی توانست چنین رئیس کهنه ای شود.

باب 3

پس، ای مقدسین، ای برادران و خواهران ایمانی رهایی یافته، با ایمان به عیسی بنگرید. بر او متمرکز شوید. او رئیس کهنه ما و رسول خداست. به عنوان رئیس کهنه، او برای ما نزد خداست. به عنوان رسول، او برای خدا نزد ماست. همه شما همکاران و شریکان دعوت خدا از راه انجیل هستید. دعوت خدا از آسمان به شما رسید. و به همان جا شما را فرا می خواند - به قدس آسمانی اش.

عیسی نسبت به کسی که او را به این خدمت و مقام گماشت، وفادار بود و هست - همان گونه که موسی نیز در تمام خانه خود، اسرائیل، قوم کهن خدا، وفادار بود. اما عیسی حرمتی بزرگتر از موسی دارد. همان گونه که سازنده خانه حرمتی بزرگتر از خانه ای دارد که ساخته است. البته هر خانه ای را کسی می سازد؛ اما سازنده همه چیز خود خداست. عیسی خداست که همه چیز، از جمله موسی و خانه اش را، آفریده است.

موسی در خدمتش در این خانه وفادار بود. این نمونه و شهادتی بود از آنچه به شما اعلام شد. یعنی مسیح، پسر. او **بر** این خانه است. نه مانند موسی. موسی تنها خادمی **در** این خانه بود. خانه ای که مسیح ساخته است و از آن اوست، ما هستیم: خانواده او، دختران و پسران خدا!

اما مراقب باشید! تنها در صورتی چنین هستید که اطمینان شادمانه و امیدی را که می توانیم این قدر به آن ببالیم، **محکم نگاه دارید** - و در عین حال تا پایان

زندگی‌تان یا تا آمدن پرجلال مسیح موعود استوار بمانید.

روح‌القدس در مزمور 95 می‌گوید: «امروز، هرگاه صدای خدا طنین‌انداز شود، به‌دقت گوش دهید و آنچه می‌گوید انجام دهید. به جای آنکه دل خود را سخت کنید. زیرا در آن تلخی، در روزهای آزمایش، در بیابان چنین شد. آن زمان پدران شما مرا آزمودند، بدین‌گونه که مرا به چالش کشیدند و با شک امتحان کردند، با آنکه وفاداری و مراقبت مرا چهل سال دیده بودند. از این رو بر آن نسل خشمگین بودم. گفتم: همیشه در دل خود گمراه می‌شوند. راه‌های نیکوی مرا هرگز نشناختند و نخواستند هم بشناسند. آنگاه در خشم مقدس خود سوگند خوردم: این نسل که مصر را ترک کرد - جز یوشع و کالیب - به آرامی من، به سرزمین موعود کنعان، داخل نخواهد شد.»

درست از همین رو مراقب خود باشید که هیچ کس چنین دل‌شریری نداشته باشد. دلی‌پر از بی‌ایمانی، آماده برای روی‌گرداندن از خدای زنده و از مسیح موعود. این خدا و نیکویی او را از راه عیسای مسیح موعود شناخته و تجربه کرده‌اید. پس در این زمانهٔ بحرانی و پرآزمایش هر روز یکدیگر را دلگرم کنید. این کار را پیوسته انجام دهید تا هیچ یک از شما با فریب گناه کور نشود و به بی‌ایمانی کشیده نشود و سخت‌دل نگردد. فریب است که گمان کنیم با رها کردن ایمان آرامش می‌یابیم. به یاد آورید: ما برای همیشه همراهان، مانند برادران و خواهران حقیقی عیسای مسیح موعود شده‌ایم. آیا چیزی بیش از این ممکن است؟ آیا ارزشش را ندارد که با قاطعیت در ایمان پیش برویم؟ تنها هنگامی همه چیز را راست و واقعی تجربه می‌کنیم که اطمینان ایمانی را که در آغاز داشتیم، تا پایان استوار نگاه داریم. و ایمان را رها نکنیم. در سفر به سوی آرامی خدا هیچ میان‌بری وجود ندارد.

هشدار خدا این است: «امروز، آری، هرگاه صدای مرا بشنوید، دل خود را سخت نکنید، چنان‌که آن زمان در آن تلخی کردید.» چه کسی بود که آن زمان دل خود را سخت کرد و خدا را به خشم آورد؟ آیا همهٔ کسانی نبودند که در پی موسی از مصر بیرون آمده بودند؟ خدا بر چه کسانی خشمگین بود؟ چهل سال تمام؟ آیا همهٔ کسانی نبودند که گناه کرده بودند و جسدهایشان در بیابان ماند؟ برای کدام

بنی اسرائیل سوگند خورده بود که به آرامی او داخل نخواهند شد؟ درست برای کسانی که نافرمانی کردند و دل خود را در برابر او سخت ساختند. به روشنی می بینیم که به سبب بی ایمانی شان نتوانستند به سرزمین موعود داخل شوند.

باب 4

ای عبرانیان، و همه شنوندگان و خوانندگان نامه من: بیایید به جد نگران باشیم که آرامی خدا را، که به ما وعده داده است، به راستی به دست آوریم! نباید در راه آنجا عقب بیفتید. و پیش از همه: نباید در پایان هدف را از دست بدهید. خبر خوش درباره آرامی آینده خدا به ما اعلام شده است. همان گونه که به آنان در آن زمان، به واسطه جاسوسان، درباره سرزمین پربرکت کنعان اعلام شد. اما پیام شکوه کنعان برای آنان سودی نداشت. زیرا آن را باور نکردند. ما، همه کسانی که به پیام مسیح موعود ایمان دارند، به آرامی آسمانی داخل خواهیم شد. اما آن زمان کاملاً دیگر بود. آنان به آرامی ای که خدا به ایشان وعده داده بود، داخل نشدند. زیرا بارها و بارها دل خود را سخت کردند و به خدا اعتماد نکردند.

خدا از آغاز نشان می دهد که هنوز آرامی ای هست. با آنکه کارهای آفرینش او در آغاز به کمال رسیده بود. از این رو باید ایمان می آوردند. موسی گفت: «و خدا در روز هفتم از همه کارهای خود آرامی گرفت.» اما اینجا آمده است: «آنان، نسلی که از مصر بیرون آمد، بی گمان به آرامی من داخل نخواهند شد.» اما به ما وعده داده شده است که به آرامی داخل شویم، به شرط آنکه اعتماد کنیم. اما آن شنوندگان خبر خوش در آن زمان، به سبب نافرمانی شان به آرامی نرسیدند. اما خدا اکنون دوباره، مدتی دراز پس از خروج از مصر، روز تازه ای از فیض تعیین کرده است – «امروز»ی تازه. او به واسطه داود در مزبور 95، چنان که پیشتر نقل شد، وعده می دهد: «امروز، هرگاه صدای او را بشنوید، دل های خود را سخت نکنید.» زیرا اگر یوشع، جانشین موسی و پیشوای اسرائیل، آن نسل را به آرامی نهایی رسانده بود، اکنون دیگر از آرامی دیگری سخن نمی گفت. پس اکنون هنوز آرامی سبت آینده ای برای قوم خدا باقی است. نه روز هفتم آفرینش، یعنی روز سبت، و نه سرزمین کنعان آرامی نهایی خدا را نیاوردند. تنها به واسطه عیسی مسیح موعود که

بازمی‌گردد، به واسطه قربانی‌اش و به واسطه فرمانروایی‌اش، آرامی نهایی و جاودانی سبتِ خدا به واقعیت می‌پیوندد. زیرا کسی که روزی به این آرامی سبت، به این سلامتی خدا، داخل شده است، او – مانند خود خدا – از کارهای خود آرامی یافته است. همان‌گونه که در آغاز دیده می‌شد.

پس بیایید با اطمینان همه کوشش خود را به کار گیریم تا به آرامی او داخل شویم. هیچ یک از ما نباید، مانند آنان در آن زمان، در راه آنجا بیفتد. موضوع گناهانی نیست که افسوس هر روز انجام می‌دهیم. موضوع این است که به مسیح، مسیح موعود، ایمان داشته باشید و به او بچسبید. او را رها نکنید. او شما را محکم نگاه می‌دارد!

خدا ما را، هر یک را جداگانه، می‌آزماید که آیا ایمان حقیقی داریم. او ما را با کلام نوشته‌شده‌اش می‌آزماید. این کلام زنده است و از این رو مؤثر. با ما چنان سخن می‌گوید که گویی خدا مستقیماً و شخصاً با ما سخن می‌گوید. در این میان کلام او تیز است، آری، تیزتر از تیغه شمشیری دودم. زیرا به درونی‌ترین زندگی جان ما راه می‌یابد. عمیق‌ترین جهان اندیشه‌ها و نگرش‌های ما را داوری می‌کند و آشکار می‌سازد. این شمشیر، به زبان تصویر، می‌تواند جان و روح را از هم جدا کند، همان‌گونه که مفصل‌ها و مغز استخوان را. این‌گونه می‌توانیم خود را بسیار بهتر بفهمیم و ارزیابی کنیم. و همچنین خطرهای ما را بشناسیم و آن‌ها را در قوت این کلام نابود کنیم – یا به سادگی از سر راهشان کنار برویم.

در آفرینش بزرگ چیزی نیست که آفریننده آن را نبیند. هیچ آفریده‌ای، هیچ انسانی، نمی‌تواند از خدا پنهان شود یا بگریزد. همه در برابر او گویی برهنه‌اند. نمی‌توانیم او را فریب دهیم. او همه چیز را می‌بیند. ما به عنوان آفریدگان در برابر او مسئولیم و روزی باید به او حساب پس بدهیم.

ذات و واقعیت خدا این‌گونه است. و با آنکه از این رو اکنون می‌توانستیم بسیار بترسیم، اجازه داریم با آسودگی و دلیری پیش برویم. زیرا ما – مانند اسرائیل – رئیس کهنه‌ای داریم. اما نه به شیوه کهن. رئیس کهنه ما از میان آسمان‌ها صعود کرده است. آری، تا تخت آسمانی خدا! به قدس آسمانی و جاودانی. او همه گناهان

ما را کفّاره کرده و از میان برداشته است. درست از همین رو اعتراف خود به عیسی را محکم نگاه می‌داریم! رئیس کهنه ما می‌تواند ضعف‌های ما، ترس‌ها و نگرانی‌های ما، خستگی و بی‌رمقی ما، و نیز شک و دلسردی ما را درک کند. او با ما رنج می‌برد و همدردی می‌کند. او این را مانند هیچ کس دیگر می‌تواند. زیرا در همه چیز، در تمام زندگی‌اش به‌عنوان انسان، مانند ما وسوسه شده است. تا مرگ بر صلیب. او آزموده و امتحان شد. وسوسه شد که صلیب و دردهای هولناک را رد کند و راه آسان بی‌صلیب را در پیش گیرد. اما ایستادگی کرد. برخلاف ما. زیرا هرگز در برابر گناه و بی‌ایمانی کوتاه نیامد. بی‌گناه ماند و گناه نکرد!

پس بیایید با دلیری و اطمینان به حضور خدا برویم. هر جا که باشیم. زیرا پسر خدا، که ما را برادران و خواهران خود می‌خواند، همیشه برای ما در برابر تخت خداست. او ما را دعوت می‌کند که آزادانه به **تخت فیض** بیاییم. بیایید در برابر این تخت آسمانی همه نگرانی‌ها، ترس‌ها، دلهره‌ها و شک‌های خود را بگستریم. شکر کنیم. بپرستیم. بیایید آنجا در برابر تخت فیض – با ایمان و در روح القدس – وقت بگذرانیم. آرام بگیریم – و سلامتی او را بیاییم. به او گوش دهیم.

تخت او برای ما جایگاه اتهام **نیست**. بلکه جایگاه فیض است. آنجا خوش‌آمد هستیم. منتظر ما هستند. از آنجا رحمت و فیض دریافت می‌کنیم. و آن هم درست هنگامی که به آن نیاز داریم. خدا همیشه به درخواست و التماس ما پاسخ خواهد داد. چنان‌که برای ما نیکوست. اما در زمان خود. در زمان مناسب! هرگز دیر نه! یاری ما از سوی خداست که آسمان و زمین را آفرید.

باب 5

رئیس کهنه از میان انسان‌ها برگزیده می‌شود تا در حضور خدا برای انسان‌ها شفاعت کند. او برای آنان هدایا و قربانی‌های ذبحی به مذبح می‌آورد. برای گناهان قوم اسرائیل. او خود با نادانان و گمراهان، یعنی با کسانی که گناه کرده‌اند، مدارا می‌کند و آنان را درک می‌کند. زیرا خود او نیز انسانی ضعیف است. کسی که مانند همه دیگران گناه می‌کند. این یعنی: او باید برای خودش نیز قربانی تقدیم کند.

این دربارهٔ عیسی کاملاً دیگرگونه است: او از سوی انسان‌ها به مقام رئیس کهنه تعیین نشد. او از سوی خدا به این کار فراخوانده شده است. مانند هارون در آغاز. دربارهٔ مسیح در مزمور 2 آمده است: «تو پسر من هستی، من امروز تو را تولید کردم.» در مزمور 110 دربارهٔ او می‌گوید: «تو تا ابد کاهن هستی. نه مانند هارون، بلکه مانند ملک‌یصداق.»

زندگی زمینی او چگونه بود؟ چه چیزی او را برای مقام رئیس کهنه شایسته ساخت؟ او چه چیزی داشت که هارون نداشت؟ زندگی او پر از دعا بود. با درخواست و التماس به سوی آن یگانه‌ای که می‌توانست او را از مرگ نجات دهد. عیسی حتی با فریاد و اشک به درگاه خدای خود التماس کرد. رنج چنین عمیق و سنگین بر او فرود آمد. دعایش شنیده شد. زیرا تنها به خدا اعتماد داشت و تنها از او اطاعت می‌کرد. و بیش از هر چیز از او می‌ترسید و او را محترم می‌داشت. و این در حالی بود که او پسر سرمدی بود، آری، خدا - برابر با پدر. پیش از آنکه انسان شود، این اطاعت را نمی‌شناخت. این برای او تازه بود. به‌عنوان انسان، اطاعت را آموخت. با وجود همهٔ رنج‌ها، مقاومت‌ها و مخالفت‌ها اطاعت کرد. این چالش‌ها بیهوده نبودند. زیرا اکنون او به هدف رسیده است. کامل‌شده بر تخت خدا. از این زندگی و مرگ مقدس چیزی بی‌همتا پدید آمده است. مأموریت او به انجام رسیده است. برای مخالفانش او بهانهٔ مصلوب کردن بود. برای ما او انگیزه و بنیاد نجات جاودانی است. او این‌گونه رهایی نهایی، جاودانی و فراگیر را پدید آورده است. برای همهٔ کسانی که از او پیروی و اطاعت می‌کنند.

خدا درست چنین کاهنی را می‌جست! عیسی اکنون کاهنی به شیوهٔ ملک‌یصداق است. دربارهٔ معنای آن باز سخن خواهیم گفت. هنگامی که به آسمان صعود کرد، به قدس آسمانی، خدا با شکوه او را پذیرا شد و حرمت نهاد. خدا با این سخنان به او خوش‌آمد گفت: «تو رئیس کهنه‌ای مانند ملک‌یصداق هستی.» خدا این‌گونه به همه اعلام کرد که اکنون سرانجام این کاهن را دارد، کاهنی که همیشه می‌خواست داشته باشد. و با این کاهن، سرانجام نجاتی جاودانی نیز دارد که این کاهن آن را فراهم ساخته است!

در این باره سخن بسیار بیشتری برای گفتن هست. اما توضیح آن چندان هم آسان نیست. زیرا افسوس که کاهل و کندگوش شده‌اید. و این در حالی است که مدتی دراز است مسیح موعود را می‌شناسید. شما می‌توانستید و باید مدت‌ها پیش معلم شده باشید. اما نیاز دارید که دوباره الفبای سخنان خدا را بیاموزید. و آن هم از پایه، چنان‌که گویی نخستین بار آن را می‌شنوید. باید به شما شیر داد، مانند نوزادان کوچک، به جای خوراک درست و حسابی. هر که - به زبان تصویر - هنوز شیر می‌گیرد، بی‌تجربه است. کلام عدالت خدا را، که تنها به واسطهٔ مسیح بخشیده می‌شود، به‌راستی نمی‌شناسد. و نمی‌تواند آن را به‌گونه‌ای فهمیدنی به دیگران برساند. او مانند کودکی خردسال و نابالغ است.

خوراک‌های درست از آن بالغان در ایمان، از آن کسانی است که از نظر روحانی رسیده‌اند. آنان به آن عادت دارند و از این رو ورزیده‌اند که میان نیک و بد، نادرست و درست تمییز دهند. می‌دانند چگونه و چرا حتی در آزار و طرد شدن به عیسی مسیح و انجیل او چنگ بزنند.

باب 6

با این حال اکنون دوباره از نو آغاز نخواهم کرد - مانند جدول ضرب ساده. شما اکنون چنین انتظاری داشتید. نه. باید پیش برویم و بالغ شویم. تنها به چند چیز اشاره می‌کنم که درست و مهم‌اند. این‌ها پیش از آنکه مسیح موعود را بشناسید، برایتان آشنا بودند. اما به واسطهٔ مسیح موعود بسیار بیشتر دریافت کرده‌اید. تمام ثروت کسی را که به آسمان صعود کرده و بر تخت خدا نشسته است، **به چنگ آورید**. او همه چیز را به انجام رسانده و در عین حال ما را بی‌اندازه بخشش داده است. پس پشت این چیزهای کهنه و آشنا، که هم‌قومان شما نیز به آن‌ها ایمان دارند، از آنان پنهان نشوید. تنها برای اینکه با مخالفت روبه‌رو نشوید.

اکنون باید برخی تعالیم آغازین را هم پشت سر بگذاریم و دوباره از نو آغاز نکنیم: با توبه از کارها و آیین‌های مرده و بی‌فایده که نمی‌توانند نجات دهند؛ ایمان به خدا؛ تعلیم دربارهٔ شست‌وشوها، یا گذاشتن دست‌ها؛ یا تعلیم دربارهٔ رستاخیز مردگان و داوری جاودانی. اگر خدا زمان و فرصت دهد، دربارهٔ این‌ها نیز باز سخن

خواهیم گفت. اما اکنون موضوع این است که عظمت رئیس کهنه آسمانی خود و آنچه را به انجام رسانده و برای ما انجام می‌دهد، بشناسیم و محکم نگاه داریم.

افسوس کسانی هستند که از ایمان به مسیح موعود باز روی برمی‌گردانند و به یهودیت بازمی‌گردند. و این در حالی است که روزی منور شده بودند، مسیح موعود را شناختند، عطای آسمانی روح القدس را به‌طور ملموس تجربه کردند، آری، چشیدند. با آنکه کلام خدا را شنیدند و آن را فهمیدند. حتی توانستند کارهای شگفت‌انگیز جهان تازه آینده خدا را ببینند و تجربه کنند. با این حال از مسیح روی برگرداندند. این چنان است که گویی - مانند آن زمان - مسیح موعود را برای خود بار دیگر مصلوب کرده‌اند. و این را به هم‌قومان خود، که عیسی را رد می‌کنند، نشان داده‌اند. برای چنین انسان‌هایی که ایمان را رها می‌کنند و به زندگی زیر شریعت و به کارهای مرده بازمی‌گردند، تقریباً ناممکن است که آزادی و فیض مسیح را دوباره بیابند.

تصویری که زندگی ایمانی، و نیز روی گرداندن از مسیح را به‌خوبی نشان می‌دهد: زمین کشتزار بارها باران و برکت خدا را دریافت می‌کند و به سبب آفتاب و باران، سبزی‌های سودمند و خوردنی می‌رویاند. اما همان زمین کشتزار می‌تواند با وجود باران تنها خار و خس برویاند. هیچ کس به چنین چیزی نیاز ندارد. حتی می‌توانند زخمی کنند. پس خار و خس نشانه خوبی نیستند. بیشتر نوعی لعنت‌اند. در پایان همه چیز سوزانده می‌شود. کسی که از مسیح روی برمی‌گرداند، به اصطلاح مانند این زمین است. با وجود برکتی که تجربه کرده است، با وجود میوه نیکویی که شاید زمانی آورده بود، اکنون تنها علف هرز می‌رویاند.

ای برادران و خواهران ایمانی که محبوب خدايید: اکنون آگاهانه این‌قدر روشن و سخت سخن می‌گویم. اما در شما میوه‌های نیکو را می‌بینیم. نجات خداوند از آن شماست. چگونه ممکن است خدا نا عادل باشد و آنچه را برای او و برای مقدسین کرده‌اید فراموش کند؟ نام او، یعنی مسیح موعود، را دوست دارید. این را می‌توان از کارهایتان، از خدمتتان برای او و برای مقدسین دید. آرزو دارم که هر یک از شما چنین کوششی به کار برد. از همین می‌توان اطمینان ایمان و چنگ زدن به امید تا

پایان را بازشناخت. این گونه کاهل نخواهید شد. پس اقتداکنندگان کسانی باشید که با ایمان و پایداری وارث وعده خدا می شوند.

درباره ابراهیم نیز چنین بود. خدا به او وعده بخشید و به ذات خود سوگند خورد: «هرآینه تو را به فراوانی برکت خواهم داد و تو را بسیار کثیر خواهم ساخت.» و چون ابراهیم پایداری کرد، وعده را دریافت کرد - با آنکه همه چیز خلاف آن بود و تحقق آن مدتی چنین دراز طول کشید. انسان ها به کسی بزرگتر سوگند می خورند، خدا به ذات خود. سوگند یا قسم، پایان هر مخالفتی است.

این گونه خدا با سوگند به ذات خود، تغییرناپذیری اراده خود را به وارثان وعده - که شما هستید - ثابت کرد و ضمانت نمود. این گونه از راه دو چیز تزلزل ناپذیر - یعنی سوگند او و وعده - تسلی نیرومندی داریم که به مقصد خواهیم رسید. خدا نمی تواند دروغ بگوید. ما نزد او، نزد مسیح موعود خود، پناه جسته ایم. او امیدی تازه به ما بخشیده است. این امید ایمان ما را به سوی آنچه پیش روی ماست و بی گمان تحقق خواهد یافت، متوجه می سازد. این امید آرزویی خیالی نیست، توهم نیست. برای ما مانند لنگری مطمئن و محکم است. درونی ترین بخش وجود ما با آسمان پیوند دارد. **لنگر امید** در ما فرو نرفته است، بلکه در درونی ترین قدس آسمانی. در برابر تخت خدا. زیرا عیسی برای ما به آنجا داخل شده است. به عنوان پیشرو ما. روزی ما نیز در پی او به آنجا خواهیم رفت. این است وعده ما. این است امید ما. او چنین سوگند خورده است. آری، او رئیس کهنه ما شده است به شیوه ملک یصدق.

باب 7

پس این **ملکیصدق** کیست؟ او پادشاه اورشلیم بود. در روزگار ابراهیم. او همچنین کاهن خدای متعال بود. او کاهن-پادشاه بود. او به استقبال ابراهیم رفت و او را برکت داد، هنگامی که ابراهیم از پیروزی بر پادشاهانی که برادرزاده اش لوط را ربوده بودند، بازمی گشت. در پیدایش 14 چنین توصیف شده است.

ابراهیم یک دهم غنیمت جنگی را به او داد. ملک یصدق در ترجمه یعنی «پادشاه عدالت». شهر سالیم نیز به معنای سلامتی است. پس او پادشاه عدالت و سلامتی

است. از او نه پدری می‌شناسیم و نه مادری. و نه نسب‌نامه‌ای که او را برای کهنات شایسته سازد. او را با پسر خدا مقایسه می‌کنیم. او نمونه‌ای باشکوه برای مسیح موعود است. از ملک‌یصق نه آغاز زندگی‌اش را می‌شناسیم و نه پایان‌ش را. دربارهٔ پسر خدا، مسیح موعود، نیز چنین است. او مانند ملک‌یصق تا ابد کاهن است.

این پادشاه چه بزرگ بوده است که ابراهیم، نیای ما، حتی ده درصد غنیمت جنگی را به او بخشید. پسران لاوی، یعنی کاهنان، نیز بر طبق شریعت حق و وظیفه دارند که ده درصد را برای گذران خود از برادرانشان، یعنی هم‌قومانشان، بگیرند. و این در حالی است که آنان نیز درست مانند خودشان از نسل ابراهیم‌اند و از این رو همه در یک پایه‌اند. ملک‌یصق حتی خویشاوند ابراهیم نیست و ده درصد را از او گرفته است. سپس ابراهیم را برکت داد، کسی که – چنان‌که گفتم – وعده را دریافت کرده بود. آنچه در این میان باید به آن توجه کنیم: همیشه کوچک‌تر از بزرگ‌تر برکت می‌یابد! پس ابراهیم ملک‌یصق را حرمت نهاد!

لاویان، یعنی انسان‌هایی که فانی‌اند، ده درصد را دریافت می‌کنند. از این نظر حتی لاوی – که دریافت‌کنندهٔ ده یک است – آن را به ملک‌یصق داده است. زیرا لاوی این کار را به‌طور غیرمستقیم از راه نیای خود انجام داد، هنگامی که آن نیا با ملک‌یصق روبه‌رو شد، با آنکه لاوی هنوز به دنیا نیامده بود.

پس چرا هنوز به کاهن دیگری مانند ملک‌یصق نیاز هست؟ در حالی که قرار است بخشش گناهان، کمال و دسترسی آزاد به قدس برای همه از راه کهنات لاویان تضمین شود! بر پایهٔ شریعت موسی. اگر خدا کهنات را تغییر دهد، آیا نباید این شریعت نیز تغییر کند؟

درست همین را دربارهٔ عیسی می‌گوییم که از سبط لاوی نیست. او از سبط یهوداست. موسی دربارهٔ این سبط هیچ چیزی که به نوعی با خدمت کهنات مربوط باشد، نگفته است. همه چیز روشن‌تر می‌شود، هنگامی که اکنون به‌راستی کاهنی مانند ملک‌یصق برگماشته می‌شود. کاهن لاوی بر طبق شریعت مقرراتِ نسب، انسانی فراخوانده می‌شود. اما عیسی به قوت حیاتی زوال‌ناپذیر! دربارهٔ مسیح،

پسر، به گونه‌ای بی‌همتا از سوی خدا شهادت داده می‌شود: تو - و نه هیچ کس دیگر - کاهن هستی بر طبق رتبهٔ ملکیصدق.

این گونه حکم مربوط به کهانت در شریعت موسی به سبب ضعف و بی‌فایده‌گی اش باطل اعلام می‌شود. شریعت به کمال نینجامید. در مقابل، اکنون - به واسطهٔ این کاهن تازه - امیدی بهتر وارد می‌شود. به واسطهٔ این امید اکنون همه به خدا نزدیک می‌شویم.

برگماشتن او به کهانت با سوگند خدا انجام شد. دربارهٔ کسانی که از سبط لاوی بودند چنین نبود. دربارهٔ عیسی می‌شنویم که خدا می‌گوید: «خداوند سوگند خورده است و هرگز پشیمان نخواهد شد. تو برای همیشه کاهن هستی به شیوهٔ ملکیصدق.» در این جایگاه و نقش، عیسی همچنین ضامن، آری، تضمین و پشتوانهٔ عهدی بهتر شده است. به زودی به تفصیل در این باره سخن خواهم گفت.

در کهانت لاویان، کاهنی پس از کاهن دیگر می‌آمد، زیرا همه سرانجام می‌مردند. اما او تا ابد می‌ماند. کهانت او تغییر نمی‌کند. دیگر به هیچ کس دیگر نیز منتقل شدنی نیست. چون خدمت کهانت او هرگز قطع نمی‌شود یا پایان نمی‌یابد، می‌تواند همه را به طور کامل نجات دهد و به مقصد برساند. همهٔ کسانی را که به واسطهٔ او با دعا و پرستش به خدا نزدیک می‌شوند. او همیشه زنده است تا در برابر تخت خدا برای آنان شفاعت کند و برایشان دعا کند.

درست چنین رئیس کهنه‌ای را لازم داشتیم. کسی که بتواند ما را به شایستگی نمایندگی کند. کسی که مانند او چنین مقدس، چنین بی‌گناه و چنین بی‌آلایش باشد. کسی که جدا از گناهکاران، اکنون از آسمان‌ها بلندتر شده است. و بر تخت خدا نشسته است. کسی که مانند همهٔ پیشینیان نیازی ندارد نخست برای گناهان خود قربانی کند و سپس برای گناهان قوم. نه، او برای خود قربانی نکرد. برای قوم، یک بار برای همیشه خود را بر صلیب قربانی کرد.

شریعت موسی انسان‌هایی را به مقام رئیس کهنه می‌گمارد که ضعف دارند. کسانی که گناه می‌کنند. و می‌میرند! اما کلام سوگند خدا، که پس از دادن شریعت آمد،

پسر را می‌گمارد. او برای این خدمت کامل گردانیده شد. از راه زندگی‌اش، مرگش و تاجگذاری‌اش در جلال. برای تمام ابدیت.

باب 8

اصل آنچه می‌گوییم این است: ما رئیس کهنه‌ای داریم که در تالار تخت آسمانی نشسته است. به دست راست کبریاپی خدا. او خادم قدس حقیقی است. نه آنچه روزگاری انسان‌ها برپا کردند، بلکه آنچه خود خداوند ساخته است.

هر رئیس کهنه‌ای برای این گماشته می‌شود که هدایا و قربانی‌های ذبحی تقدیم کند. او باید این‌ها را داشته باشد تا خدمت خود را انجام دهد. اگر مسیح بر زمین بود، اصلاً نمی‌توانست کاهن باشد، زیرا کاهنان لاوی هم‌اکنون بر طبق شریعت هدایا تقدیم می‌کنند. این خدمت لاویان و قدس خیمه‌ای آنان، تصویری از واقعیت‌های آسمانی است. تمام آیین عبادت زمینی و قدس، سایه‌ای از چیزهای آسمانی است. هنگامی که موسی این خیمه را برپا کرد، فرمان خدا به او این بود: «آگاه باش که همه چیز را چنان آماده کنی که بر کوه به تو نشان دادم».

خدمت رئیس کهنه ما چه برتر است! افزون بر این، او میانجی عهدی تازه نیز شده است. این عهد بر پایهٔ وعده‌هایی بسیار بهتر برای ما برقرار شد. اگر نخستین عهد شریعت بی‌عیب بود، هرگز عهد دومی جست‌وجو نمی‌شد. زیرا آن زمان، در ارمیا 31، خداوند در حالی که قوم خود را سرزنش می‌کرد، گفت: «اینک روزهایی می‌آید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا **عهدی تازه** برقرار می‌کنم. این عهد متفاوت خواهد بود از عهدی که با پدران شما بستم، در روزی که دست شما را گرفتم و از مصر بیرون آوردم. شما در عهد من زندگی نکردید. آنگاه من دیگر به شما اعتنا نکردم».

اما این است عهد تازه‌ای که پس از این روزهای تاریک شکستن عهد، برای خاندان اسرائیل از نو برپا خواهیم کرد: شریعت کامل خود را در اندیشهٔ آنان استوار خواهیم ساخت. آری، آن را در دل‌هایشان خواهیم نوشت. باز خدای آنان خواهیم بود، خدایی که او را می‌شناسند. آنان قوم من خواهند بود. آنگاه دیگر لازم نخواهد بود که به همسایهٔ خود تعلیم دهند: خداوند، خدای ما را بشناس! زیرا آنگاه همهٔ آنان، از

کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین، به‌راستی مرا خواهند شناخت. با وجود خطاهایشان بر آنان رحیم خواهم بود. دیگر هرگز گناهانشان را به یاد نخواهم آورد.

چون او از عهدی تازه سخن می‌گوید، عهد نخست را کهنه ساخته است. آنچه کهنه می‌شود، فرسوده می‌گردد. به‌زودی برای همیشه ناپدید می‌شود.

باب 9

عهد نخست برای عبادت در قدس زمینی مقررات دقیقی داشت. این قدس خیمه‌ای چنین بود: در بخش نخست، چراغدان هفت‌شاخه و میز نان تقدّمه قرار داشت. این قدس بود. خیمه دوم، یا بخش دوم در پشت پرده دوم، قدس‌الاقداّس نامیده می‌شود. درست در برابر آن، مذبح زرین بخور قرار داشت. و در قدس‌الاقداّس صندوق عهد بود. صندوقی چوبین که سراسر با طلا پوشانده شده بود. در آن ظرفی زرین با مَنّ بیابان بود. و عصای هارون که جوانه زده بود. و سرانجام لوح‌های شریعت عهد نخست. بر روی صندوق، کروبیان جلال بودند، دو فرشته زرین که به سرپوش کفّاره (تخت رحمت) می‌نگریستند. همه این جزئیات را می‌دانید. از این رو لازم نیست بیش از این توصیفشان کنم.

چون قدس خیمه‌ای این‌گونه آراسته و تقسیم شده است، کاهن هر روز به بخش نخست داخل می‌شود تا خدمت خود را انجام دهد. به بخش دوم تنها رئیس کهنه داخل می‌شود. تنها سالی یک بار. او با خون قربانی داخل می‌شود. این خون را برای خود و برای گناهان قوم تقدیم می‌کند. از این راه روح‌القدس روشن می‌سازد که تا هنگامی که بخش نخست دسترسی مستقیم را ممکن نمی‌سازد، راه قدس‌الاقداّس نه گشوده است و نه شناخته. بنابراین زمانی که در آن همه این خدمت انجام می‌شود، از نظر نجات و بخشش بی‌فایده است. زیرا هیچ یک از هدایا و قربانی‌ها نمی‌تواند وجدان‌ها را سبک کند، چه رسد به اینکه تقدیم‌کنندگان را کامل سازد. زیرا خوراک‌ها، نوشیدنی‌ها و شست‌وشوها امور ظاهری‌اند که نمی‌توانند دل را کامل، پاک یا دگرگون کنند. اما اکنون زمانی فرا رسیده است که می‌توان وجدانی کامل، پاک‌شده، آری، آزاد داشت.

زیرا مسیح موعود آمده است. رئیس کهنه چیزهای کامل. کسی که خدمتش کمال پدید می‌آورد. چنین پیشگویی شده بود. او برای قدسی بزرگتر، آری، کامل آمده است. نه ساخته شده با دست. اصلاً از این جهان نیست. دیگر هیچ ربطی هم به خون بزها و گوساله‌ها ندارد. زیرا اینجا خون مسیح عمل می‌کند. پس از آنکه خون خود او بر صلیب جاری شد و رهایی جاودانی فراهم آورد، او با بالا برده شدنش به آسمان به قدس آسمانی داخل شده است. او در قوت و اعتبار پایدار خون ریخته شده خود داخل شد. خون او بر خون حیوانات برتری دارد. بی‌نهایت ارزشمندتر است.

و او مانند رئیس کهنه در قدس زمینی، دوباره از قدس بیرون نمی‌آید. نیازی هم ندارد که دوباره بیرون بیاید. زیرا او رهایی جاودانی و کاملی برای ما فراهم آورده است. چیزی برای تکرار نیست.

اگر خون بزها و گاوهای نر و خاکستر گاو جوانی که با آب بر کسانی پاشیده می‌شد که به مرده‌ای دست زده بودند، به‌طور ظاهری تقدیس می‌کند - خون مسیح چه بیشتر تقدیسی حقیقی پدید خواهد آورد. زیرا او به قوت و رهبری روح جاودانی خدا، به‌اختیار خود را به خدا سپرد، بر صلیب قربانی شد. و آن هم بی‌هیچ عیب یا چیزی سزاوار سرزنش. خون او مانند خون قربانی‌های حیوانی به‌طور ظاهری پاک و تقدیس نمی‌کند. نه. وجدان شما را پاک می‌کند! و آن هم از کارهای مرده و بی‌فایده شریعت، که می‌دانید شما را نجات نخواهند داد. با وجدانی آزاد و پاک‌شده سرانجام می‌توانید خدای زنده را خدمت کنید.

او میانجی عهدی تازه، عهدی دوم با خدا، شده است. زیرا او مرد و خود را برای رهایی ما از تخطی‌هایی که در زمان عهد نخست رخ داد، قربانی کرد. به‌واسطه او، میانجی ما، همه کسانی که دعوت انجیل را پذیرفتند، می‌توانند میراث موعود و جاودانی را دریافت کنند. بستن عهد تنها هنگامی اعتبار می‌یابد که مرگ قربانی‌ای رخ داده باشد. بدون مرگ و خون قربانی، بی‌اثر است. از این رو عهد نخست، عهد کهن، نیز با خون افتتاح شد. هنگامی که موسی همه احکام عهد را برای قوم خواند، خون قربانی‌ها را با آب و پشم قرمز بر کتاب عهد و بر تمام قوم پاشید. او گفت،

چنان‌که خروج 24 گزارش می‌دهد: «این است خون عهده‌ی که اکنون به آن متعهد هستید.» اما نه تنها کتاب شریعت و قوم پاشیده شدند. خیمه‌ی قدس و ابزارهای عبادت نیز، آری، تقریباً همه چیز با خون پاک می‌شود. خود شریعت چنین مقرر می‌کند. بنابراین **زیر شریعت** بی‌آنکه خون ریخته شود، هیچ بخشش یا پاک‌شدنی از گناهان نیست.

لازم بود که خیمه، که تصویری از قدس آسمانی است، با خون پاک شود. اما برای قدس آسمانی قربانی‌ای بسیار بهتر لازم بود. زیرا چنان‌که می‌دانیم، مسیح به قدس زمینی و برپاشده به دست انسان‌ها داخل نشده است، بلکه مستقیماً به آسمان، به تخت خدا. آنجا به‌عنوان رئیس کهنه برای ما شفاعت می‌کند. در حضور خدا.

او به آنجا داخل نشده است تا بارها و بارها خود را قربانی کند. این‌گونه بود درباره‌ی رئیس کهنه در زمان عهد کهن، که بارها و بارها داخل می‌شود، نه با خون خود، بلکه با خون قربانی‌ای حیوانی. بر طبق این نظام کهنات و قربانی، مسیح می‌بایست بارها رنج بکشد.

نه، مسیح موعود در زمانی که خدا تعیین کرده بود، یک بار بر زمین ظاهر شد. او آمد تا با سپردن خود بر صلیب، به‌عنوان قربانی کامل، مشکل گناه را یک بار و به‌طور نهایی حل کند. و آن هم چنان یکتا و بازگشت‌ناپذیر، که برای انسان مقرر است یک بار بمیرد و سپس در برابر داوری خدا حاضر شود. مسیح موعود یک بار، آری، یک بار برای همیشه قربانی شده است تا گناهان انسان‌های بسیار را به نیابت از آنان حمل کند و محو سازد.

آنگاه او قدس را یک بار دیگر ترک خواهد کرد: نه برای اینکه سپس دوباره برای بخشش گناهان داخل شود. نه، او بیرون خواهد آمد و بر همه‌ی کسانی که منتظر او هستند ظاهر خواهد شد. باز می‌گوییم: نه برای حل مشکل گناه، بلکه برای اینکه آنان را که به او اعتماد دارند، به‌طور کامل نجات دهد و به قدس آسمانی، به آرامی جاودانی خدا، وارد سازد.

باب 10

شریعت با مقررات قربانی‌اش و دستورالعمل ساختن خیمهٔ قدس، مانند سایه‌ای از چیزی بزرگ‌تر است. یعنی از چیزهای کامل که اکنون در مسیح آشکار شده و آمده‌اند. از این رو قربانی‌های ذبحی که بارها و بارها، هر سال در روز بزرگ کفّاره، تقدیم می‌شوند، هرگز نمی‌توانند کامل سازند. تمام قوم در این روز در انتظار بخشش به خیمهٔ قدس می‌آیند. اگر آنجا بخشش و کمال وجود داشت، تمام خدمت قربانی می‌توانست پایان یابد. آنگاه قوم و کاهنان دیگر لازم نبود به سبب گناهان بخشیده‌نشده وجدانشان ناآرام باشد. در روز بزرگ کفّاره – و نیز در مناسبت‌های دیگر – خون بزها و گاوهای نر به هیچ روی نمی‌تواند گناهان را بردارد. هرچند روز کفّارهٔ سالانه با آیین‌های قربانی‌اش بارها و بارها گناهان را به یاد می‌آورد! اما نمی‌توانست اطمینانی پایدار از بخشش پدید آورد. شاید آرامش وجدان برای یک سال.

هنگامی که عیسی به جهان آمد، به سخنان مزمور 40 اشاره کرد و تحقق آن‌ها را در خود نشان داد: «ای خدا، تو در واقع هرگز قربانی‌های حیوانی و هدایای آردی را نخواستی. اما به من بدنی دادی. قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های گناه به‌راستی تو را خشنود نساختند. آنگاه گفتم: به من بنگر. می‌آیم تا ارادهٔ نجات‌بخش تو را به انجام رسانم. این در طومار عهد عتیق دربارهٔ من از پیش نوشته شده است.» این سخنان خدا بسیار دیرتر از شریعت موسی با مقررات قربانی‌اش می‌آیند و از چیزی تازه و بسیار بهتر خبر می‌دهند.

هنگامی که گفت: «از هیچ یک از قربانی‌ها خشنود نبود، آری، اصلاً آن‌ها را نمی‌خواستی» (با آنکه بر طبق شریعت خدا تقدیم می‌شوند) – «، آنگاه پسر، که دل و ارادهٔ خدا را می‌فهمید، گفت: «اینک من می‌آیم تا ارادهٔ نجات‌بخش تو را به انجام رسانم».

این‌گونه او عهد نخست و خدمت قربانی‌اش را برمی‌دارد تا عهد دوم، تازه و جاودانی را برقرار سازد. زیرا به واسطهٔ ارادهٔ نجات‌بخش خدا، که مسیح موعود آن

را به جا آورد و به انجام رساند، ما مقدس شده‌ایم. از گناهان پاک شده‌ایم. به واسطهٔ قربانی یکبارهٔ بدن عیسی بر صلیب در جلجتا.

هر کاهن عهد کهن هر روز **می‌ایستد** و خدمت خود را انجام می‌دهد. او بارها و بارها همان قربانی‌ها را تقدیم می‌کند، اما این قربانی‌ها هرگز نمی‌توانند گناهان را بردارند. چگونه می‌توانستند؟ حیوانات قربانی شده که از گناه چیزی نمی‌دانند. اما مسیح، کاهن کامل، یک قربانی ذبحی یگانه برای گناهان تقدیم کرده است. خود را، آن بی‌گناه را. قربانی او **همه چیز** را جبران کرده است. نیازی به تکرار ندارد. از این رو او برای همیشه **نشسته است**. بر تخت خدا. به دست راست خدا، که قربانی پسرش را جشن می‌گیرد. آنجا منتظر است تا همهٔ دشمنانش کاملاً مطیع او شوند. زیرا با یک قربانی کامل، ما را - که ایمان داریم - برای همیشه مقدس ساخته است. او این‌گونه ما را به هدف خود رسانده است. می‌بایست همان شویم که او می‌خواست. ما را، که خود خدا مقدس می‌سازد تا با او باشیم، در قدس او.

درست همین را روح‌القدس در سخنان ارمیای نبی در روزگاران کهن شهادت می‌دهد: «این عهد را با آنان برقرار خواهم کرد، خداوند می‌گوید. شریعت‌های خود را در دل‌هایشان خواهم نهاد و در اندیشه‌هایشان خواهم نوشت.» و: «گناهان و بی‌قانونی‌هایشان را دیگر هرگز به یاد نخواهم آورد. بخشیده شده‌اند، چنان‌که گویی هرگز رخ نداده‌اند. دیگر هرگز آن‌ها را به رخ شما نخواهم کشید یا به حسابتان نخواهم گذاشت.» پس هنگامی که بخشش انجام شده است، هنگامی که اعلام و بخشیده شده است، دیگر هرگز به قربانی دیگری برای گناه نیازی نیست. تمام خدمت قربانی با این کار زائد، آری، منسوخ شده است.

اکنون هدف بزرگ به دست آمده است. چیزی که همیشه آرزوی دل خدا بود. آسمان گشوده است. برای همه. اجازه داریم نزد او بیاییم. اکنون اطمینان کامل داریم و اجازه داریم با دلگرمی، بی‌ترس، به درونی‌ترین قدس آسمانی، به حضور تخت خدا بیاییم. با ایمان. هنوز نادیدنی. به واسطهٔ خون عیسی. در **راهی تازه** که پیش‌تر وجود نداشت. راهی که زنده است. به مرگ نمی‌انجامد، بلکه به حیات. به حضور خدا. در این راه تازه و زنده اجازه داریم پیوسته پیش برویم. خود او، عیسی، این

راه را برای ما افتتاح کرده و گشوده است. از میان پرده‌ای که به اصطلاح قدس را می‌بندد. از این رو پرده می‌بایست دریده شود. عیسای زنده به ما نشان داد که خدا کیست. او در زندگی‌اش مانند پرده‌ای بود که هنوز دریده نشده بود. تنها قربانی او، مرگ او برای ما، راه را گشود. با این کار، آیین کهن کهنانت و قربانی برای همیشه پایان یافته است.

و او همچنین کاهن بزرگ **ما** بر خانه خداست. او برای ما نزد خداست. دست ما را می‌گیرد و ما را به حضور خدا می‌برد. او ما را در حضور خدا نیز رهبری می‌کند، با وجود همه ضعف‌ها، خطاها و گناهایی که هنوز تجربه می‌کنیم. او هر مسئولیتی را در این باره بر عهده می‌گیرد تا بتوانیم در قدس آسمانی با اطمینان دعا کنیم، بپرستیم، آرام بگیریم و به خدا گوش دهیم.

پس بیایید اکنون به راستی و پیوسته نزد خدا برویم! به تخت او. با دلی صادق که خدا را می‌جوید. در اطمینان کامل، که تنها ایمان به ما می‌بخشد. دل‌های ما که با خون او پاک شده است. وجدانی که پیوسته ما را به سبب گناهان متهم کند، دیگر وجود ندارد. با آب پاک کلام خدا نیز – البته به معنای تصویری – از چرک گناه شسته شده‌ایم.

ما که این قدر غنی بخشش یافته‌ایم، جز اینکه به امید خود اعتراف کنیم و آن را محکم نگاه داریم، چه کار دیگری باید بکنیم؟ امیدی که خود مسیح موعود است، بر تخت خدا، جایی که از آن بر کیهان فرمانروایی می‌شود. امیدی به اینکه روزی آنچه امروز با ایمان داریم، راست و دیدنی شود. زیرا هیچ کس چنان وفادار نیست که آن کس که این وعده را به ما بخشید.

آری، بیایید با محبت و مراقبت به یکدیگر توجه کنیم. نه برای کنترل. بلکه برای برانگیختن یکدیگر: برای نیکی کردن از روی محبت و سپاس. برای دلگرم کردن همسایگانمان. بیایید بارها و بارها گرد هم آییم و مشارکت را پاس داریم، دعا کنیم و بپرستیم. هیچ چیز نباید بتواند ما را از این بازدارد که این کار را هر چه منظم‌تر انجام دهیم. این گونه در ایمان پیش می‌رویم. برخی این کار را به کلی رها کرده‌اند، خسته شده‌اند و در خطرند که ایمان و امید را نیز رها کنند. بیایید فعالانه یکدیگر

را به مشارکت و در امید دلگرم کنیم. زیرا روز بزرگ خداوند ما عیسی و خدا هر روز نزدیکتر می‌شود. روز به روز.

کسی که ایمان و امید را آگاهانه و عمداً رها کند، مشکلی جدی دارد. زیرا او یک بار این امتیاز را یافت که حقیقت را بشناسد، اما سپس آن را دوباره دور می‌اندازد. اگر کسی یک بار قربانی عیسی را شناخته باشد و سپس دوباره آن را رد کند - برای او قربانی دیگری نیست که بتواند به آن تکیه کند. آنگاه کدام قربانی می‌تواند او را نجات دهد؟ برای او تنها انتظاری هراس‌آلود از داوری الهی باقی می‌ماند. زیرا نظام کهن قربانی که نمی‌تواند وجدان او را آزاد سازد. تنها انتظار آتش بازنایستادنی داوری باقی می‌ماند که دامنگیر دشمنان مسیح موعود خواهد شد. حتی کسی که شریعت موسی را رد کرده بود، بنا بر گواهی شاهدان، بی‌رحمت می‌میرد. به نظر شما، کیفر کسی که اکنون پسر خدا، عیسی مسیح موعود، را پایمال می‌کند - گویی خاک کوچه است - چه هولناک خواهد بود؟ و خون عهد تازه و جاودانی را، که مقدس و کامل می‌سازد، ناپاک می‌شمارد؟ و به روحی که روزی این فیض را برای او آورد و او را در این باره منور ساخت، اکنون اهانت می‌کند، چنان‌که گویی بدترین چیزی بوده که بر او گذشته است؟ این را می‌گوییم، زیرا کسی را می‌شناسیم که موسی در تثنیه 32 درباره‌ او گفته است: «انتقام و جزا از آن من است»، خداوند می‌گوید. و همچنین: «خداوند قوم خود را داوری خواهد کرد». در این هیچ تردیدی نمی‌تواند باشد. هولناک است که با گناهان خود، با رد کردن مسیح موعود و قربانی او، به دست‌های خدای زنده بیفتیم. هیچ کس نخواهد توانست از روبه‌رو شدن با آن زنده بگریزد. یک چیز کاملاً یقینی است: مرگ. و پس از آن داوری. همه با خدای زنده روبه‌رو خواهند شد.

بینید که در راه ایمان خود تاکنون چه چیزهایی را برای مسیح تحمل کرده‌اید. در آغاز، روزها پیش، هنگامی که به واسطه روح فیض منور شدید، به‌طور غیرعادی کشمکش و رنج بسیاری را بر خود گرفتید. در ایمان استوار ماندید. شما را با سخنان زشت مانند پست‌ترین چیزها دشنام دادند و آزار رساندند. این‌گونه در برابر همه به نمایش گذاشته شدید. هرگاه این بر خود شما مستقیم وارد نمی‌شد، با وفاداری در کنار کسانی ایستادید که چنین وضعی داشتند. از زندانیانی که به خاطر

ایمان در بند بودند چنان پشتیبانی کردید که گویی خود در زندان هستید. حتی با شادی تحمل کردید که دارایی‌تان را غارت کردند. می‌دانستید که همه شما دارایی‌ای دارید که بسیار بهتر است و پیش از همه تا ابد باقی می‌ماند.

پس اکنون دلگرمی، اعتماد و امید خود را دور نیندازید، مانند کسانی که ایمان را رها می‌کنند. آشکارا در کنار مسیح موعود بایستید! زیرا پاداشی بزرگ در انتظار شماست. باید پایداری کنید! شما که اراده خدا را به جا آورده‌اید. عیسای مسیح موعود را پذیرفته‌اید. اکنون از او پیروی هم بکنید! بر این بمانید - تا وعده خدا در زندگی‌تان تحقق یابد. تا آن هنگام تنها زمانی بسیار کوتاه مانده است، چنان‌که حقوق نبی می‌گوید. مسیحی که می‌آید، خواهد آمد و - برای همیشه آنجا خواهد بود. اگر هنوز آن زمان نرسیده است، دلیلی دارد.

اما «عادل به ایمان زیست خواهد نمود! اما اگر عقب بکشد و ایمان را دور بیندازد، از او خشنود نیستیم.» اما ما از کسانی نیستیم که عقب می‌کشند و هدف ایمان را رها می‌کنند و در هلاکت به پایان می‌رسند. نه! ما از کسانی هستیم که ایمان دارند برای نجات کامل، و ایمان نجات‌بخش را محکم نگاه می‌دارند - تا مسیح بازگردد.

باب 11

ایمان است که تعیین‌کننده است. اما ایمان دقیقاً چیست؟ ایمان یقینی استوار است، اطمینانی پابرجا، آری، گویی پیش‌دریافت آن چیزی است که به آن امید داریم - و خواهد آمد. آینده برای ایمان از هم‌اکنون حقیقت یافته است.

ایمان یعنی قانع‌شدن، یقین به آنچه دیده نمی‌شود. هنوز دیده نمی‌شود. این را با نمونه‌هایی دلگرم‌کننده از نیاکانمان برایتان روشن خواهم کرد، انسان‌هایی مانند ما. ایمان در آنان زنده بود. و آنگاه که کار بسیار دشوار شد، فروکش نکرد - همان‌گونه که شما نیز تجربه می‌کنید.

تنها ایمان درمی‌یابد که جهان با کلام خدا به وجود آمد. هیچ‌یک از ما انسان‌ها آنجا نبود و آن را ندید. او جهان را از نیستی آفرید. کلام او چنین می‌گوید.

به ایمان، هابیل در آغاز تاریخ بشر قربانی حیوانی پسندیده‌ای به خدا تقدیم کرد. این قربانی برای خدا بزرگ‌تر از قربانی برادرش قائن بود. او میوه‌هایی تقدیم کرد که از زمین روییده بود. خدا با پذیرفتن قربانی ذبح‌شده گواهی داد که هابیل عادل است و قائن نه. هابیل و قربانی‌اش امروز نیز - با آنکه از آن روزگار زمانی بس دراز گذشته است - هنوز پیامی حیاتی دارند: ما در مقام گناهکار به جانشینی نیاز داریم. اعمال نیکِ خودمان کافی نیست تا خدا ما را بپذیرد.

به ایمان، خنوخ به آسمان، نزد خدا، برده شد. بی‌آنکه بمیرد. در حالی که انسانی زنده بود، به آسمان رفت. چرا؟ زیرا خدا از زندگی او بسیار خشنود بود و می‌خواست او را نزد خود داشته باشد - برخلاف بسیاری از هم‌روزگاران خنوخ. بدون ایمان هرگز نمی‌توان خدا را خشنود ساخت. هر که نزد خدا می‌آید تا به او نزدیک باشد، البته باید ایمان داشته باشد که او هست. اما نه تنها این. باید همچنین ایمان داشته باشد که خدا به کسانی که او را صادقانه و با پشتکار می‌جویند پاداش می‌دهد و پاسخشان را می‌دهد.

نوح از خدا فرمان یافت که کشتی بزرگی، یک کشتی نجات، بسازد. بر خشکی. هیچ دریایی در آن نزدیکی نبود. تنها ایمان می‌توانست چنین کاری بکند. او که از خدا هشدار گرفته بود، دهه‌های بسیار ساخت و با نگرانی در انتظار بود که چه چیزی در راه است. حتی در جسورانه‌ترین تصوراتش نمی‌توانست آن را مجسم کند. با اطاعت از خدا، در کنار او ایستاد. در عین حال - با ساختن مطیعانه کشتی - بی‌خدایی انسان‌هایی را که به خدا گوش نمی‌دادند محکوم کرد. بدین‌سان عادل شد. از راه ایمان.

ابراهیم نیز تنها به ایمان توانست مطیع باشد. پس از آنکه فرمان خدا را شنید، سرزمین پدری‌اش را ترک کرد. بیرون رفت بی‌آنکه بداند مقصد کجاست. به سوی جایی که قرار بود آن را از خدا به میراث بگیرد.

به ایمان، در سرزمینی که به میراث به او وعده داده شده بود، سرگردان می‌گشت. چون مهمانی در منطقه‌ای ناآشنا، در خیمه‌ها، ساکن بود. همراه پسرش اسحاق و نوه‌اش یعقوب. همه آنان وارثان همان وعده‌ای بودند که ابراهیم یافته بود.

آنان مانند کوچ‌نشینان در سرزمینی بیگانه به سر می‌بردند. اما دورتر را می‌نگریستند. چشم به راه شهری بودند که بنیادهایی استوار و جاودانی دارد. شهری که انسان‌ها آن را ساخته‌اند، بلکه خودِ خدا.

به ایمان، ساره، با آنکه دیگر بسیار پیر بود، توانست فرزندی بیاورد. تنها از آن رو که ایمان داشت خدا امین است و وعده‌اش را همیشه به جا می‌آورد. این نیز به آن معناست که از ابراهیمی بسیار پیر، که در اصل دیگر نمی‌توانست صاحب فرزند شود، با این همه، بی‌شمار کسان زاده شدند. همان‌گونه که خدا وعده داده و پیشگویی کرده بود.

این پدران قوم در ایمان مردند. آنان با نیروی وعده میراث زندگی کردند. اما هنوز نمی‌توانستند آن را تصاحب کنند. میراث را، به اصطلاح، از دور می‌دیدند. زندگی کوچ‌نشینی‌شان گواهی می‌داد که در آن سرزمین بیگانه‌اند، بی‌حق شهروندی. هر که چنین زندگی کند، آشکارا نشان می‌دهد که در جست‌وجوی وطنی دیگر، آری، وطنی بهتر است. نه آنجا که از آن آمده بودند. به آنجا البته می‌توانستند هر زمان که بخواهند بازگردند. اما در مقام بیگانگانی در کنعان، دورتر را می‌دیدند. به بالا. چشم به وطنی آسمانی دوخته بودند. جایی که خدا ساکن است. از این رو خدا عار ندارد که خدای این سه پدر قوم اسرائیل خوانده شود. او خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب خوانده می‌شود. آنان در ایمان به سوی او در راه بودند. از این رو خدا در وطن آسمانی شهری برایشان آماده کرده است. خانه‌ای جاودانی.

تنها به ایمان بود که ابراهیم از بزرگ‌ترین آزمایش ایمان زندگی‌اش سربلند بیرون آمد: آنگاه که پسر یگانه‌اش، اسحاق، حامل وعده، را قربانی کرد. خدا به او قول داده بود که نسلش به واسطه او تضمین شده است. ابراهیم با دلی لرزان به سوی قربانی کردن پیش رفت. زیرا می‌دانست که خدا مردگان را نیز می‌تواند زنده کند. با آنکه قربانی اسحاق در واپسین لحظه به دست خود خدا متوقف شد، چنان بود که گویی آن را به انجام رسانده است. به این معنا، ابراهیم توانست پسرش اسحاق را در آغوش بگیرد، گویی از مردگان برخاسته بود.

به ایمان، اسحاق پسرانش یعقوب و عیسو را با نظر به امور آینده برکت داد. به همین‌گونه، در ایمان، یعقوب دوازده پسرش را برکت داد. هر یک را جداگانه. و بر این خدا را پرستید. یوسف بر بستر مرگ، در ایمان، از پیش دید که چگونه همه بنی‌اسرائیل مصر را ترک خواهند کرد. از این رو دستور داد که استخوان‌هایش را آنگاه با خود ببرند.

به ایمان، والدین موسی کودکشان را بیش از سه ماه پنهان کردند. دیدند که خدا با او کاری ویژه در سر دارد. از این رو از فرعون نترسیدند، که فرمان مرگ همه پسران نوزاد را داده بود. به ایمان، موسای بزرگسال چشم پوشید، آری، به راستی سر باز زد که پسر دختر فرعون بماند. به سوی قوم خود رفت و طرف آنان را گرفت. می‌خواست در خواری و رنجشان سهیم باشد. بدین‌سان لذتِ زودگذر و فانی گناه را در دربار فرعون رد کرد. او خواریِ مسیح را – اگر از نگاه امروز آن را تفسیر کنیم – ثروتی بزرگ‌تر از گنج‌های مصر شمرد. موسی به پیش می‌نگریست، به پاداش در کنعان. از خشم و تعقیب فرعون نترسید، آنگاه که مردی مصری را کشته بود. استوار ماند، در انتظار اینکه قومش رهایی را تجربه خواهد کرد. حتی آنگاه که از مصر گریخت و 40 سال را در سرزمینی بی‌حاصل گذراند. چنان به خدا می‌نگریست که او را نمی‌دید، گویی او را درست پیش چشمان خود می‌بیند. در ایمان، فصیح را برگزار کرد. خون بره را بر چارچوب درها مالید – تا همه نخست‌زادگان از فرشته مرگ در امان بمانند.

به ایمان، از دریای سرخ که شکافته شده بود گذشتند. گویی بر خشکی. مصریان که آنان را تعقیب می‌کردند، آن را نیز آزمودند. برای آنان البته ایمان نقشی نداشت. از این رو در امواجی که فرو می‌ریخت هلاک شدند.

به ایمان، دیوارهای نخستین شهر در کنعان، اریحا، فرو ریخت. پس از آنکه هفت روز گرداگرد شهر راه رفته بودند.

زنی روسپی، راحاب، که در دیوار این شهر خانه داشت، مانند دیگران در آن هلاک نشد. زیرا به ایمان آن دو جاسوس اسرائیل را پناه داده بود.

می توانستم بسیار بیشتر بگویم. از جدعون، باراق، شمشون، یفتاح، داود و سموئیل و نیز از انبیا تعریف کنم. اینکه چگونه به ایمان بر پادشاهی ها پیروز شدند. عدالت را گسترانند و به کار بستند. وعده ها را به دست آوردند. بر شیران چیره شدند. آتش را خاموش کردند. از تعقیب شمشیر جان به در بردند. و در ناتوانی کامل دوباره نیرو یافتند. در نبرد و جنگ نیرومند شدند. انبوه مهاجمان را عقب راندند. و زنانی مردگان خود را از راه رستاخیز بازیافتند.

دیگران شکنجه شدند و رهایی را نپذیرفتند. تا ایمان خود را انکار نکنند. زیرا به رستاخیزی بهتر ایمان داشتند - رستاخیز به حیات جاودانی. دیگران ریشخند شدند و تازپانه خوردند. در بند و در زندان بودند. دیگران سنگسار شدند، با اره دو پاره شدند، سر بریده شدند. در پوست گوسفند و بز آواره می گشتند. در تنگدستی سخت بودند. در فشار. با بدرفتاری. در چشم دنیا نه ارزشی داشتند، نه اهمیتی، نه آبرویی. در بیابان ها و کوه ها سرگردان بودند. در غارها و حفره های زمین پنهان می شدند.

همه کسانی که در اینجا نام بردم، که ایمانشان گواهی یافت، آنچه را به آنان وعده داده شده بود دریافت نکردند. چرا؟ زیرا خدا چیزی بهتر در نظر گرفته است. برای ما! آنان باید برای آن منتظر می ماندند. تا ما نیز وارث شویم و جزو آنان باشیم. پس اکنون آنان و ما با هم به مقصد رسانده می شویم. در عهد تازه. همه ما اکنون با هم چیزی بسیار بهتر از آنچه آن زمان وعده داده شده بود دریافت می کنیم.

باب 12

گویی در میدانی بزرگ، گرداگرد ما را چنین ابری از شاهدان و شهیدان ایمان فرا گرفته است. همه آنان برای ما سرمشق اند. دلیلی بر اینکه ایمان و پایداری ارزشش را دارد. با آنکه دیگر در دنیای ما زندگی نمی کنند، ما به واسطه ایمان با آنان پیوند داریم. پس بیایید مسابقه دو ایمان را رها نکنیم و چوب امدادی را از آنان بگیریم. بیایید به دوییدن ادامه دهیم. آنچه را مزاحم است دور بیندازید. هر بار بیهوده و دست و پاگیری را که ما را کند می کند کنار بگذارید. به هر حواس پرتی و وسوسه ای

اعتنا نکنید. و بیش از همه گناهی را که چنین آسان ما را در خود می‌پیچد و به لغزش می‌اندازد.

به پیش بنگرید، به عیسی! به چپ یا راست ننگرید. تنها به او. او از همه بزرگ‌تر است. او در رأس همه ایمانداران ایستاده است. او در ایمان دوید. تا به مقصد. او پیشوا و کامل‌کننده ایمان است. او ایمان را در زندگی ما پدید آورده و ما را به مقصد می‌رساند. هیچ چیز نتوانست او را از این راه بازدارد. رسوایی را هیچ شمرد. صلیب هولناک را تحمل کرد. زیرا به آن شادی بزرگی می‌نگریست که پیش رویش بود: اینکه به دست راست خدا بنشیند. و پسران و دختران بسیاری را به جلال برساند. به او بیندیشید که چنین مخالفت و ایستادگی بزرگی را از سوی انسان‌های بدکار بر ضد خود تحمل کرد. با این همه به مقصد رسید. اگر او سرمشق شما باشد، خسته و بی‌رمق نخواهید شد.

شما هنوز، مانند عیسی، تا به حد خون ایستادگی نکرده و در برابر مخالفت تاب نیاورده‌اید. در برابر گناه برگشتن از عیسی، مسیح موعود. نصیحتی را که با شما همچون پسران و دختران سخن می‌گوید فراموش کرده‌اید: «ای پسر من، آن را برکتی بشمار که خداوند تو را همان‌گونه که هستی رها نمی‌کند. سست مشو آنگاه که خداوند گاهی ناچار است با تو سخت رفتار کند. این از محبت است، زیرا او پسران و دختران خود را بی‌قید و شرط دوست دارد. اگر هیچ تأدیب و تربیتی را تجربه نکنید، اصلاً پسران و دختران پدر آسمانی نیستید.»

والدین جسمانی ما نیز ما را تربیت کردند. اگر لازم بود، با سخت‌گیری. و از آنان نیز اطاعت می‌کردیم. پس آیا نباید خود را تسلیم پدر آسمانی‌مان کنیم و تربیت او را بپذیریم؟ او پدر روح‌هاست. همه فرشتگانی که به ما خدمت می‌کنند در اختیار اویند. حتی اگر این را نبینیم. تربیت ما برای او مهم است و با هر آنچه در اختیار دارد به آن می‌پردازد. بیایید از دل به دست نیکوی او «آری» بگوییم. حتی اگر گاهی سخت باشد. آنگاه زنده خواهیم ماند. برای همیشه.

والدین جسمانی ما بر پایه توانایی‌های انسانی و خطاپذیر خود ما را تربیت و تنبیه کردند. تنها برای چند سال. خدا ما را بی‌هیچ خطایی تربیت می‌کند، تا به مقصد

برسیم. نه فقط در کودکی روحانی. حتی آنگاه که مدت‌هاست در ایمان در راهیم. چرا؟ تا هر روز بیشتر به او شبیه شویم. به ذات بی‌همتای الهی‌اش و به قدوسیت او. تأدیب خدا آماده‌سازی برای آینده است و هرگز مجازاتی برای گذشته نیست.

چنین تربیتی، آنگاه که از دوران‌های دشوار می‌گذریم، مایه شادی نیست. اگر صادق باشیم، بیشتر مایه اندوه است. اما در آن، میوه‌ای گران‌بها در زندگی ما بی‌وقفه می‌روید که خدا را خشنود می‌سازد. به این شرط که از تربیت او نگریزیم. زیرا اگر دشواری‌ها را از دست او بپذیریم و در آن‌ها صبر را تمرین کنیم، دگرگون می‌شویم. به سوی نیکویی. حتی اگر خودمان آن را درک نکنیم یا نخواهیم بپذیریم.

در اشعیا 35 آمده است: «پس دست‌های سست‌شده و زانوهای لرزان را استوار سازید و در راهی راست گام بردارید.» وگرنه خستگان و دل‌باختگان از راه بیرون می‌افتند، به جای آنکه لنگ‌شدگان شفا یابند.

با هم متحد بمانید! با همه پیروان عیسی با عزمی راسخ برای صلح با یکدیگر بکوشید. همچنین برای قدوسیت، با این کار که از هر گناهی بیزار باشید و از هر آنچه خدا را خشنود نمی‌سازد فاصله بگیرید. اگر از گناه بیزار نباشیم، خدا را در مقام پدرمان در آن روز بزرگ **نخواهیم** دید.

و مراقب یکدیگر باشید که هیچ‌یک از شما بیرون از فیض خدا زندگی نکند و نجات و حیات خود را به خود و اعمالش وابسته نسازد. یا به شریعت، یعنی به عهد کهنه، بازنگردد.

مراقب باشید که در هیچ‌یک از شما ریشه زهرآگین تلخی و بدخواهی سر برنیاورد. نخست پنهان در دل. اما سپس، اگر رشد کند، جمع ایمانداران را آشفته می‌کند و بسیاری را تحت تأثیر بد قرار می‌دهد و مسموم می‌سازد.

هیچ‌کس در میان شما زناکار نباشد. هر کس به همسر خود وفادار بماند.

هیچ‌یک از شما کسی نباشد که هیچ چیز برایش مقدس نیست. حتی خدا. مانند عیسو که حق نخست‌زادگی‌اش را به بهای یک کاسه عدس ساده فروخت. اندکی

بعد دریافت که چه کار سبکسرانه‌ای کرده است. با وجود اشکها و تقلای فراوان، به بازگشت از رفتارش و به دگرگونی واقعی فکر نرسید.

جایگاه نجات خود را همان‌گونه ارزیابی کنید که خدا آن را می‌بیند. شما در مقام پیروان مسیح موعود به عهد کهنه نیامده‌اید، که آن زمان در ترس و وحشت آغاز شد. بر کوهی دیدنی، سینا:

- که نمی‌شد به آن دست زد.
- که بر آن آتش شعله‌ور بود.
- ابری بزرگ آنجا بود.
- که تیرگی و ظلمت آن را در بر گرفته بود.
- که توفانی هراس‌انگیز گرداگردش می‌خروشید.
- که بر آن آوای بلند کرنا شنیده می‌شد.
- و صدایی بلند و به‌روشنی شنیدنی.

شنوندگان دیگر تاب شنیدن آن سخنان را نداشتند و درخواست کردند که دیگر با آنان سخن گفته نشود. اگر حتی حیوانی به کوه دست می‌زد، باید کشته می‌شد. تمام آن ماجرای کوه سینا پس از گناه گوساله زرین چنان هولناک بود که حتی موسی اعتراف کرد: از ترس خشم خداوند می‌لرزم.

ای پیروان عیسای مسیح موعود: خدا به شما عهدی تازه و شگفت‌انگیز بخشیده است. چیزی کاملاً تازه، افقی گسترده، به روی شما گشوده شده است. واقعیتی روحانی که هنوز دیدنی نیست، اما از هر آنچه هرگز بتوانیم تصور کنیم فراتر است. ما به کوه صهیون آمده‌ایم، جایی که خدا ساکن است:

- به شهر خدای زنده، اورشلیم آسمانی.
- به ده‌ها هزار پیام‌آور آسمانی، فرشتگان خدا، در محفل بزرگ، شاد و باشکوه جشن.
- به جماعت نخست‌زادگان همه رهایی‌یافتگان، که نامشان در آسمان نوشته شده است.
- و به خود خدا، داور همه انسان‌ها، که اکنون در برابر او مقدسیم.

- به عادلانی که مرده و هم‌اکنون به مقصد آسمانی رسیده‌اند.
 - به عیسی، مسیح موعود. واسطهٔ عهد تازه.
 - و به خون او. این خون بسیار نیکوتر از خون هابیل سخن می‌گوید، که برای انتقام فریاد برمی‌آورد. خون مسیح ما را کاملاً پاک و مقدس می‌سازد.
- بهوش باشید که او را رد نکنید که از آسمان، در عیسی، با شما سخن گفته است. کسانی که آن زمان بر کوه سینا و در بیابان صدای الهی را از زمین شنیدند، اما آن را رد کردند، نتوانستند بگریزند. اگر ما صدای الهی را از آسمان به واسطهٔ عیسی بشنویم و رد کنیم، به مراتب بیشتر بازخواست خواهیم شد.
- این صدا آن زمان زمین را لرزاند. پس از آن او به واسطهٔ حجتی نبی پیشگویی کرد: «یک بار دیگر زمین را می‌لرزانم، اما نه تنها زمین را، بلکه آسمان را نیز.» با این لرزش هر آنچه آفریده شده است از میان خواهد رفت. اما در این زلزله آنگاه آشکار می‌شود که چه چیزی در برابر لرزش پایدار می‌ماند و از میان نمی‌رود. ما به واسطهٔ مسیح موعود پادشاهی‌ای تزلزل‌ناپذیر دریافت می‌کنیم که برای همیشه می‌ماند. برای این هر روز خدا را شکر می‌کنیم! به فیض، این خدا را خدمت می‌کنیم. بیایید این را چنان انجام دهیم که او را خشنود سازد، نه خودمان را. با خداترسی و حرمتی که شایستهٔ خداست. نه در ترس، اما با نوعی هیبت. زیرا در تثنیه 4:24 از پیش آمده است: «برای ما نیز خدا، که از آنِ اویم، مانند آتشی سوزاننده است. خدایی غیور.» اما آن آتش سوزاننده نمی‌خواهد ما را نابود کند – ما که در عهد تازه زندگی می‌کنیم – بلکه می‌خواهد قربانی شکرگزاری ما را بپذیرد.

باب 13

محبت به همهٔ برادران و خواهران ایمانی را زندگی کنید. این را در مهمان‌نوازی نشان دهید. با گشاده‌دستی یکدیگر را دعوت کنید. بدین‌سان برخی از شما – بی‌آنکه بدانید – فرشتگان را پذیرایی کرده‌اید. آنان، همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم، در خدمت ما هر جا که پدر آسمانی‌مان بفرستدشان فعال‌اند. پس اگر مهمان‌نواز نباشید، ممکن است دیدار فرشتگان را از دست بدهید.

زندانیان را به یاد آورید. آن هم چنان که گویی با آنان در زندان هستید. همچنین کسانی را که با آنان بدرفتاری می‌شود و این را در تن خود تجربه می‌کنند.

پیمان ازدواج و زندگی زناشویی باید محترم و گران‌قدر شمرده شود. در همه جنبه‌های زندگی مشترک. بستر زناشویی و لذت‌های جنسی تنها از آن زن و شوهر است. این پیمان ازدواج را استوار می‌سازد. زناکاران و کسانی که پیمان ازدواج خود را با رابطه جنسی با زنان یا مردان دیگر می‌شکنند یا رابطه جنسی دلخواه و بی‌پیمان ازدواج را برای خود روا می‌دارند - خدا آنان را داوری خواهد کرد، بی‌آنکه چشم‌پوشی کند.

بی‌پول‌دوستی زندگی کنید. به آنچه دارید قانع باشید. هیچ معنایی ندارد که بخواهید پیوسته چیزهای فانی بیشتری داشته باشید. با وجود کمبود، فقر و گرسنگی، یک چیز پابرجا می‌ماند - وعده الهی: «تو را فراموش نخواهم کرد و تو را ترک نخواهم کرد. از این رو می‌توانیم با دلیری و قاطعیت بگوییم: خداوند یاور ماست. نیازی نیست بترسیم. انسان‌ها با ما چه می‌توانند کرد؟»

بگذارید کوشش، ایمان و وفاداری کسانی که کلام، یعنی انجیل خدا، را به شما بشارت دادند، دلگرم‌تان کند. ببینید که چگونه تا پایان زندگی خود در ایمان ماندند.

عیسی مسیح، مسیح موعود ما، همیشه همان می‌ماند: در آنچه هست، در آنچه بشارت می‌دهد و در آنچه وعده داده است. او دیروز، یعنی در دوران زمینی‌اش، و امروز در زندگی روزمره ما، و نیز تا ابدالابد، در مقصد تاریخ نجات، همان خداوند امین و راستین است.

نگذارید تعلیم‌های گوناگون و بیگانه شما را منحرف و مشغول کنند. هیچ معنایی ندارد که بخواهید با خوراک‌هایی معین در ایمان رشد کنید، زیرا چنین چیزهای ظاهری و دیدنی به ذات عهد کهنه تعلق داشت. به سادگی بی‌فایده بود. دل ما با فیض استوار و نیرومند می‌شود. زیرا ما مذهبی روحانی، بهتر و نادیدنی داریم. از آن می‌خوریم. به معنای مجازی، از فیض مسیح موعود و از حضور او می‌خوریم. آنان که هنوز در معبد دیدنی خدمت خود را انجام می‌دهند، این را نمی‌شناسند - و حقی هم بر آن ندارند.

جسد حیوانات قربانی، که خونشان به دست رئیس کهنه به قدس برده می‌شود، بیرون از اردوگاه سوزانده می‌شود. همین‌گونه عیسی نیز بیرون از شهر اورشلیم رنج کشید و صلیب را تحمل کرد. آنگاه که ما را با خون ریخته‌شده خود مقدس ساخت.

پس بیایید بیرون، نزد او برویم. بیایید نظام کهنه عهد نخست را یکسره پشت سر بگذاریم. حتی اگر رسوایی به همراه داشته باشد و بهای بسیار داشته باشد. تحمل رسوایی او هرگز بیهوده نیست.

بیایید به پیش، آری، به بالا بنگریم. زیرا ما بر زمین هیچ‌جا شهری پایدار نداریم که در آن خانه داشته باشیم. ما بیگانه‌ایم. در گذر، به سوی شهر آینده. اورشلیم آسمانی، شهر پادشاه بزرگ ما، از هم‌اکنون در انتظار ماست.

اگر در این امید زندگی می‌کنیم، بیایید قربانی‌های ستایش و شکرگزاری به خدا تقدیم کنیم. در هر زمان. در هر مکان. به تنهایی و با هم. نه قربانی‌های حیوانی بر مذبحی دیدنی. نه سخنان گفته‌شده و سروده‌شده شکر، ستایش و پرستش. به یاد داشته باشید: خدا در میان ستایش قوم خود ساکن است.

اگر چنین قربانی‌هایی با سخنان تقدیم می‌کنید، به هیچ روی قربانی‌های مادی را فراموش نکنید – که با آن‌ها به نیازمندان نیکی می‌کنید یا به آنان کمک مالی می‌کنید. خدای ما از چنین قربانی‌هایی که برایتان بهایی دارند – وقت، پول، توان – و شاید به معنای چشم‌پوشی باشند، به‌ویژه خشنود است.

از رهبران روحانی خود پیروی کنید و پیوسته از آنان انتقاد نکنید. آنان فقط می‌خواهند شما را از خطرهای حفظ کنند تا در ایمان سالم و استوار بمانید. آنان باید در برابر خدا حساب پس بدهند که این مأموریت را تا چه اندازه خوب و با غیرت انجام داده‌اند. پس خدمت آنان را ارج نهید و قدر بدانید. آنگاه می‌توانند آن را با شادی انجام دهند. این برای شما بسیار سودمند خواهد بود. بسیار بهتر از آنکه آن را با آه و ناله یا تنها از سر انجام وظیفه انجام دهند.

برای ما دعا کنید! می‌خواهیم در همه‌چیز آن کنیم و چنان زندگی کنیم که خدا را خشنود سازد. برای من بیشتر دعا کنید! آنگاه به‌زودی می‌توانم دوباره نزد شما باشم.

خدای سلامتی، خداوند ما عیسی را از مرگ بیرون آورده است. خون او عهدی تازه، بهتر، آری، جاودانی بنیاد نهاده است. او شبانِ بزرگِ گوسفندان است. چه بسیار کسان را به‌زودی خودش از مرگ بیرون خواهد آورد، به وطن جاودانی، و آنان را بر سرچشمهٔ حیات خواهد چراند. آنگاه که بازگردد

اگر خدا عیسی را از مرگ بیرون آورده است، پس می‌تواند و می‌خواهد در زندگی شما نیز کارگر باشد. او می‌تواند - و برای همین دعا می‌کنیم - ما را به اعمال نیکو برانگیزد و برای آن‌ها تجهیز کند. همچنین برای انجام ارادهٔ او. همهٔ این‌ها به‌واسطهٔ عیسی مسیح. جلال و حرمت برای همیشه از آنِ او، رهانندهٔ ماست.

نصیحت‌های نامه‌ام را تحمل کنید! من که با سخنانی اندک برایتان نوشته‌ام و کوتاه گفته‌ام.

برادر ما تیموتائوس آزاد شده است. به‌زودی با هم نزد شما خواهیم بود و سرانجام دوباره شما را خواهیم دید.

به همهٔ رهبران روحانی خود سلام برسانید. به‌سادگی به همهٔ مقدسین در مسیح. مقدسین ایتالیا به شما سلام می‌رسانند.

فیض با همهٔ شما باد! آمین.

مکاشفہ

آنچه در کتاب مکاشفه در انتظار شماست

Apocalypse Now! این نام فیلمی ضدجنگ، بسیار تیره و جهان‌شمول از دهه 80 است. کتابی از کتاب مقدس که اکنون نوبت آن است نیز «آپوکالیپس» نام دارد. آن نیز پر از صحنه‌های تیره است. اما برخلاف فیلم، در آن نور و امید بسیار هست و پیروزی نیکی در پایان تاریخ. آپوکالیپس به معنای «سناریوی آخرالزمان یا نابودی جهان» نیست - بلکه به معنای «پرده‌برداری» است. پرده از این برداشته می‌شود که خدا چگونه بر بدی و رنج چیره می‌شود. داستان خدا با جهانش در اورشلیم جدید، بر زمینی تازه، به پایان می‌رسد. آغاز حرکت به سوی جهانی تازه، به سوی آفرینشی تازه، نقطه اوج است. نقطه‌ای که به خطی بدل می‌شود که دیگر هرگز پایان نمی‌یابد. برای این ارزش دارد که از عیسی پیروی کنیم، تا در آن سهم باشیم.

اما باید به شما هشدار دهم. این آخرین کتاب کتاب مقدس با هر آنچه تاکنون خوانده‌اید یکسره فرق دارد. یوحنا، یکی از شاگردان عیسی، در سال‌خوردگی آنچه را دیده بود نوشت. او اجازه یافت به تالار تخت آسمانی خدا قدم بگذارد. گشوده شدن کتاب هفت‌مهر را دید، که در پی آن رشته‌ای از صحنه‌های پرهیجان می‌آید.

یوحنا جهانی را می‌بیند و وصف می‌کند که نیروی خیال و قدرت تصویرش شگفت‌آور است. او ما را به‌راستی دعوت می‌کند که در سینمای ذهن خود در این نمایش شرکت کنیم. این کتاب معمولاً برای جماعت گردآمده مسیحیان بلند خوانده می‌شد. مردم گوش می‌دادند. چنین نبود که هر کس مانند امروز در کتاب مقدس خود همراه بخواند. برای شنونده جهانی گشوده می‌شود پر از نمادها، نشانه‌ها و تصویرهای فراواقعی که برای ما در قرن 21 بیگانه‌اند. اغلب آشفته‌کننده، عجیب، پرهیجان، آری، بی‌رحمانه و اغراق‌آمیز. به ظاهر متناقض یا نامنتقی. اما همچنین تصویرهایی بسیار زیبا، خیره‌کننده، تسلی‌بخش و پر از وعده.

در روزگار یوحنا این سبک ادبی به‌راستی رایج بود. آن را **ادبیات مکاشفه‌ای یهود** می‌نامند. این شیوه نگارش مدت‌هاست دیگر وجود ندارد. شاید بتوان آن را امروز اندکی، فقط اندکی، با آمیزه‌ای از «پارک ژوراسیک»، «ارباب حلقه‌ها» و «جنگ ستارگان» مقایسه کرد. سواری با ترن هوایی در انتظار شماس است. به آسمان و بازگشت به زمین. همه این‌ها چندین بار. به سوی آینده. آری، کمرندهایتان را ببندید!

ادبیات مکاشفه‌ای به بحران حیاتی ایمان می‌پردازد. بحران، زیرا همه‌چیز چنین می‌نماید که خدا در برابر بی‌عدالتی خاموش است. چرا بدی بالا می‌گیرد و به چنین ابعاد ناگفتنی‌ای می‌رسد؟ ادبیات مکاشفه‌ای به شیوه ویژه خود با دلیری تأکید می‌کند که خدا به جهان و به قوم خود **پشت نکرده** است. درست برعکس. هیچ چیز از دست او بیرون نلغزیده است. او به‌گونه‌ای غیرمنتظره و قاطع دخالت خواهد کرد. او بی‌گمان نجات را پدید خواهد آورد. بدی شکست خواهد خورد و قوم او نجات خواهد یافت.

بکوشید **تصویر بزرگ**، یعنی کل آن، را دریابید. نخست سخن بر سر جزئیات و ظرافت‌های متن نیست. در ذهن خود بیش از اندازه به تصویر نزدیک نشوید. یکی دو گام عقب بروید تا کل تصویر را پیش چشم داشته باشید. مانند تابلویی امپرسیونیستی است که در آن جزئیات اهمیت ندارند. آنچه اهمیت دارد، دریافت کلی‌ای است که نقاش می‌خواهد نشان دهد. ادبیات مکاشفه‌ای به جزئیات کوچک اهمیت نمی‌دهد، بلکه به پیام کل تصویر. جزئیات گاهی تنها برای آن‌اند که کل را نیرومندتر سازند. اگر بکوشید کل را در نظر داشته باشید، بارها به حیرت و هیبت، آری، به پرستش کشیده خواهید شد.

در رؤیاهای مکاشفه‌ای عناصر گوناگونی هست: نمادین، پیشگویانه، اشاره‌کننده یا تلمیح‌آمیز، تحت‌اللفظی یا تصویری. نیز ترکیب‌هایی از این عناصر. این کار را برای ما چندان آسان نمی‌کند. آنچه در اینجا **مهم** است: هر چیزی در مکاشفه، حتی هر چیزی از باب 4 به بعد، لزوماً پیشگویی به معنای نبوت درباره آینده نیست. اینکه چیزی را باید به آینده تفسیر کرد، باید دلیلی محکم داشته باشد، زیرا این کتاب

خطاب به مسیحیانِ نزدیک به 2000 سال پیش، در دوران باستان، بود. و اگر چنین باشد، هرگز نمی‌توانیم بدانیم که دقیقاً چگونه تحقق می‌یابد. ادبیات مکاشفه‌ای گزارشی از آینده نیست.

بی‌گمان سخن بر سر چیزهایی نیز هست که هنوز رخ خواهند داد. و نیز بر سر آنچه پیش‌تر رخ داده است. اما مهم است بپذیریم که این کتاب نمی‌خواهد جدول زمانی آینده باشد. **هیچ محور زمانی‌ای** در آن نیست. و ما نیز نمی‌توانیم محوری در آن بسازیم. فرض را بر این بگذارید که 7 مهر، 7 کرنا و 7 پیاله‌ای که درباره آن‌ها خواهید خواند، همه پشت سر هم نمی‌آیند، بلکه هم‌زمان در کنار هم رخ می‌دهند، زیرا جنبه‌های گوناگون رویدادهایی یکسان را وصف می‌کنند.

به روشنی بگویم: مکاشفه **گوی بلورین نیست** که از آن جزئیات آینده را ببینیم. سخن بر سر اطلاعات نیست. فراخوانی به وفاداری است.

واقعیت‌های روحانی، و نیز رویدادهای تاریخی، با نمادها و زبان تصویری مجسم می‌شوند. از این رو بیشتر آن را نمی‌توان و نباید به **معنای تحت‌اللفظی** فهمید.

نبرد میان نور و ظلمت، میان خدا و ابلیس، به زبان جنگ و خشونت وصف می‌شود. یهودیان آمدن مسیح موعود را این‌گونه امید داشتند: جنگاوری از سوی خدا که دشمنان را به معنای تحت‌اللفظی نابود می‌کند. اما رهاننده نزد یوحنا چگونه است؟ او از شیر سبط یهودا می‌شنود که پیروز شده است. چون می‌خواهد شیر را ببیند، هیچ شیری نمی‌یابد. اما بره‌ای می‌بیند. در میان تخت خدا. بره‌ای با زخمی کشنده. این را می‌توان صحنه کلیدی کتاب نامید.

جنگ در مکاشفه را باید **روحانی** فهمید. و نه به معنای تحت‌اللفظی بر ضد انسان‌ها. بره نه خشونت به کار می‌برد و نه زور، بلکه بی‌خشونت، از راه مرگ خودش، غالب می‌آید. مسیح و پیروانش بخشی از کشمکش کیهانی‌اند که نه با قدرت، بلکه با حقیقت و وفاداری برده می‌شود. ایستادگی پیروان عیسی بر پایه سرمشق عیسی است - **بی‌خشونت**. با آمادگی برای از دست دادن جان. زیرا پیروزی‌شان همین است. زبان جنگ همیشه تصویری است. جنگجویان اصلی به معنای تحت‌اللفظی یک بره یا اژدهایی هفت‌سر نیستند. با این همه، جنگ روحانی

میان دروغ و حقیقت، میان وفاداری و گمراه‌سازی، کمتر از جنگی به معنای تحت‌اللفظی واقعی نیست. چنان واقعی است که پیروان عیسی ممکن است به معنای واقعی کلمه جان خود را از دست بدهند. آنان «ارتش نجات» حقیقی‌اند که با جسم و خون نمی‌جنگد.

در کوشش برای فهم زبان و تصویرهای این جنگ، خوب است هرگز فراموش نکنیم: عیسی در مکاشفه همان عیسی در اناجیل است. عیسی در مکاشفه همان عیسی بر صلیب است - یعنی برهٔ قربانی‌شده. در نگاه نخست در مکاشفه چنین به نظر خواهد رسید که گویی او جنگاوری است که خشونت به کار می‌برد. بسیار متفاوت با آنچه او را می‌شناسیم و دوست داریم. نه، او همان است و همان می‌ماند. یوحنا بسیار دقت می‌کند که عیسی را چگونه وصف کند. شمشیری که از دهان او بیرون می‌آید حقیقت است، کلام خدا، شهادت امین، و نه سلاحی که می‌کشد. با این عیسی در برابر چشمان خود مکاشفه را می‌خوانیم. آنگاه درمی‌یابیم که یوحنا درست همان جنگاورِ خشمگینی را که انتقام می‌گیرد وصف نمی‌کند. این الگوی فکری دنیا، خدایان و اسطوره‌هاست. با این همه، همهٔ اقتدار، در آسمان و بر زمین، به او سپرده شده است. آمدن او نیازی ندارد که با شمشیرها همراه شود - آن‌گونه که روزی پطرس می‌خواست از عیسی دفاع کند. حضور دیدنی او روزی کافی خواهد بود تا همه را خاموش کند.

برای پایان تاریخ این جهان، او از پدر مأموریت یافته است که داوری را به اجرا درآورد. و آنجا که با او و شاگردانش پیوسته دشمنی می‌کنند، بر آنان خشونت روا می‌دارند و به هر روی بر ضد انسان‌ها و آفرینش سرسختانه بدخواه می‌مانند - به این پایان خواهد داد. هر کس در برابر او حساب پس خواهد داد. **حق** پیروز خواهد شد و حرف آخر را خواهد زد!

آن زمان ادبیات مکاشفه‌ای کمابیش فهمیدنی بود، در آنچه می‌خواست بگوید و آنچه نمی‌خواست. امروز برای ما دیگر چنین نیست. با این همه، با اندکی شناخت از داستان‌های کهن و از تاریخ جهان در آغاز تقویم ما، می‌توان راه درازی پیش رفت. تقریباً هر آنچه یوحنا می‌بیند، هم‌تا یا ریشه‌ای در کتاب مقدس عبری، یعنی عهد

عتیق، دارد. در مکاشفه رشته‌های عهد عتیق به هم می‌رسند. زیرا این کتاب تحقق را وصف می‌کند، به کمال رسیدن جهان را. پس در کوشش برای تفسیر تصویرهای مکاشفه، به منطق غربی خود **تکیه نکنید**. در اینجا یک یهودی در جهان فکری عبری و همچنین در مقام فرزند زمانه خود می‌نویسد. تفسیرها اغلب تنها در پرتو عهد عتیق ممکن‌اند. در برگردان توضیحی خود، اینجا و آنجا ردپاهایی گذاشته‌ام که می‌توان آن‌ها را بیشتر دنبال کرد.

یوحنا جهانی را نیز که در آن زندگی می‌کرد بازمی‌تاباند. برای نمونه امپراتوری روم را، که در آن امپراتوران همچون خدا پرستیده می‌شدند. آری، او بی‌آنکه نامی ببرد، با اشاره‌ها و تصویرها، بت‌پرستی و شیوه زندگی زمانه خود را **نقد می‌کند**. در پادشاهی‌ها و شهرهای جهان، نقش پیروان عیسی مورد هجوم است و پیروزمندانه نیست. آنان رنج می‌برند، زیرا به کلام خدا وفادارند، عیسی را خداوند حقیقی جهان اعتراف می‌کنند و تسلیم گمراه‌سازی نمی‌شوند. از این رو بسیاری جان خود را از دست می‌دهند. اما مرگشان پیروزی‌شان است.

در مکاشفه بسیاری چیزها جز آن است که در ظاهر می‌نماید. این باور به بره قربانی چون رشته‌ای سرخ سراسر کتاب را درمی‌نوردد. مرگ به خاطر عیسی پیروزی است، اما پیروزی‌ای که تنها در کمال نهایی آشکار می‌شود. به همین‌گونه باید نابودی کسانی را سنجید که در حق پیروان عیسی گناه کرده‌اند. آنان پیروز به نظر می‌رسیدند. اما پیروز نیستند! سرمشق بزرگ، بره خداست که با مرگ خود بر صلیب پیروز شده است. نه با قدرت و خشونت، بلکه با سپردن خود به مرگ. با بی‌خسوفی. تنها بدین‌سان آفرینش تازه ممکن شده است – از هم‌اکنون.

از این رو این کتاب امروز بیش از هر زمان دیگری به روز است. **کتاب تسلی** به معنای واقعی. دلگرمی از ژرف‌ترین نوع، زیرا نقشه و پیروزی خدا قطعی است، حتی اگر به بهای جانمان تمام شود.

هدف این کتاب این است که خدا و عیسی را بزرگ نشان دهد. فراخوانی است که در او، با او و نزد او بمائیم. حتی آنگاه که تمام جهان عکس آن را انجام دهد. شنوندگان و خوانندگان دلگرم می‌شوند که ایمان و پیروی از عیسی را رها نکنند.

مکاشفه در اثر نبوتی خود می‌خواهد به دل‌های سخت‌شده نیز برسد. مانند توفانی است که باید بیدار کند و تکان دهد.

هدف دیگر، پرستش است. بارها وصف می‌شود که خدا و بره چگونه پرستیده می‌شوند. **در این پرستش همراه شوید.** بگذارید عظمت خدا شما را با خود ببرد.

این کتاب به‌طور مشخص به هفت کلیسا در آسیای صغیر، در ترکیهٔ امروز، نوشته شده است. اما روی سخن با همهٔ انسان‌هاست. این کتاب می‌خواهد بر دل ما اثر بگذارد و ما را دگرگون کند. اما همچنین ما را برانگیزد که اگر لازم باشد راهی تازه در پیش بگیریم. برای آنکه این ممکن شود، باید بگذاریم آپوکالیپس به‌سادگی با ما سخن بگوید. به یاری این تصویرهای پرهیجان، باید زبان احساسی آن را به‌راستی حس کرد.

ما یوحنا را از پیش، از انجیلش می‌شناسیم، گزارش زندگی و سخنان عیسی. هنگامی که مکاشفه را می‌خوانید، فراموش نکنید: این کتاب نیز انجیل است، خبر خوش. این واپسین و شدیدترین فراخوان همهٔ زمان‌هاست که آنچه را خدا در فیض می‌خواهد به هر کس ببخشد – اما بر هیچ‌کس تحمیل نمی‌کند – رایگان بپذیریم. دعوتی است که نمی‌توان نشنیده‌اش گرفت: اینکه در جهان تازه و جاودانی خدا حضور داشته باشید!

و یک نکتهٔ آخر. ادبیات مکاشفه‌ای در برخی جاها **رازآلود می‌ماند.** پرسش‌هایی باقی می‌ماند. اما از این رو خواندن را رها نکنید. این کتاب را بخوانید. بارها و بارها!

مکاشفه

- بره، شیر یهودا - و اژدها
- کتابی که سعادت می بخشد
- چه کسی سزاوار پرستش است؟
- پادشاه جهان کیست؟
- خداوندی که باز می گردد
- امید برای کلیسا
- ظفر بره
- شهیدان و غالبانی که از بره پیروی می کنند
- بازگشت پادشاه
- تسلی برای جماعت
- هدف همه چیزها
- مکاشفه یعنی پرده برداری!

مکاشفه

این است مکاشفه خداوند عیسی مسیح. آپوکالیپس. پرده برداری. درباره او، مسیح موعود، پادشاه پادشاهان، و درباره هدف تاریخ.

خدا آن را به او، به پسر انسان، داد تا آن را برساند. به خادمان و پیروانش. تا به آنان نشان دهد و ایشان را از آنچه باید به زودی رخ دهد آگاه سازد. از نقشه نجات خدا برای این جهان.

فرشته ای فرستاده شد تا به یوحنا، شاگرد و خادم شناخته شده عیسی، همه آنچه را در نشانه هایی پرهیجان رخ خواهد داد نشان دهد. او آن را به نگارش درآورده است. و بدین سان به آنچه نزدیک به 2000 سال پیش شنید و دید شهادت داده است: به کلام خدا و به شهادت درباره عیسی مسیح. خدا را شکر! همه چیز را برای ما نوشته است!

خوشا به حال همه کسانی که این سخنان نبوتی خدا را می خوانند یا آنگاه که بلند خوانده می شود می شنوند! خوشا به حال همه کسانی که آنچه را یوحنا به نگارش شهادت می دهد، همچون گنجی الهی نگاه می دارند - و به جا می آورند. زیرا زمان تحقق این سخنان نزدیک است. بی گمان خواهد آمد. هر لحظه ممکن است فرا رسد. من، یوحنا، به هفت کلیسا در ایالت رومی آسیای صغیر می نویسم، که خداوند کلام نبوتی خود را به آنان خطاب کرده است.

فیض و سلامتی خدا در میان شما افزون باد! از سوی خدای زنده. او که هست، که همیشه بود، و که می آید! از سوی یهوه، آن هستی سرمدی، که برای شما حاضر است.

و از سوی هفت روحی که در برابر تخت آن قادر مطلق و دانای مطلق اند! که حضور و کار روح القدس را در هر مکان و هر زمان تضمین می کنند. نزد قوم او. و آنجا که خدا فرمان می راند. و از سوی عیسی مسیح، شاهد امین و شهید. او تا به مرگ

امین بود. اما از مردگان بازگشت. در مقام نخست‌زاده: در مقام نخستین و برترین جهان تازه رستاخیز؛ آفرینش تازه آسمان و زمین. در مقام نخستین همه کسانی که برخوانند خاست. او فرمانروای همه پادشاهان زمین است. آنان که می‌خواستند او را از جهان بردارند، اکنون به انقیاد او درمی‌آیند. هیچ‌کس در برابر او تاب نخواهد آورد.

اوست: عیسی، که ما را دوست دارد! همیشه. چنان که هیچ‌کس دیگر. که در کنار ماست! که ما را می‌پذیرد!

او گناهان ما، بی‌قانونی‌های ما، خودسری‌مان را بخشیده و از میان برداشته است. به واسطه خون خود، به واسطه مرگ قربانی خود بر صلیب جلجتا.

او ما گناهکاران گمشده را **پادشاهان** ساخته است، تا با او سلطنت کنیم. بی‌آنکه از تبار شاهی باشیم.

او ما ناامیدان و بی‌اهمیتان را **کاهنان** خدا ساخته است، که اجازه دارند در حضور خدا زندگی کنند. و جلال او را به جهان ببرند.

ما هدیه عیسی به پدرش هستیم! در مقام پادشاهان و کاهنان. نه برای خودمان. همچون آغاز، در بهشت. آدم و حوا نیز برای خدا کاهنان و پادشاهان بودند. اما همه چیز را از دست دادند. اما اکنون زمان بازسازی فرا می‌رسد. به واسطه عیسی: بهشتی تازه و بهتر!

این خدا را، که در محبت خود تمام آفرینش را تازه می‌سازد و آفریده‌هایش را رها نمی‌کند: جلال و قدرت بر همه چیز تا ابد از آن او باد! آمین.

این خداوند، پادشاه پادشاهان، می‌آید! دیدنی برای همه انسان‌ها – در ابرهای آسمان! این رویداد – حضور دیدنی عیسی مسیح – همه چیز را زیر و رو می‌کند، چندان که قوم‌هایی تمام دچار ترس و وحشت می‌شوند. حتی آنان که او را بر صلیب می‌خکوب کردند و نیزه بر او زدند، آمدنش را خواهند دید. حتی اگر از پیش

مرده باشند. این رویداد را هر کس باید ببیند، آنگاه که آسمان و زمین به هم می‌رسند. آنگاه که داور و نجات‌دهنده می‌آید، برای بار دوم.

وحشت و هراس به‌ویژه گریبان کسانی را خواهد گرفت که نه منتظر او بودند و نه او را حرمت نهادند. با گناه، بی‌اعتنایی و تحقیرشان، لرزان در برابر او خواهند ایستاد که در قدرت و جلال می‌آید: عیسی مسیح. برای ما این روز تحقق همه امیدهاست. همه چیز برای همیشه دگرگون خواهد شد. به مقصد رسیده‌ایم. و تازه اکنون آغاز واقعی است. هلولیا! آری، آمین!

من الف و یا هستم، خداوند، خدا، یهوه، می‌گویم. اول و آخر. آن هستی سرمدی: او که هست و بود و می‌آید. او که همه چیز را زنده نگاه می‌دارد، ال‌شدای. او که هر کمبودی را پر می‌کند. او که بر همه چیز فرمان می‌راند. او که همه چیز را می‌داند. او که همیشه حاضر است. او که هرگز دیر نمی‌کند. او که به مقصد می‌رسد.

من، یوحنا، برادر شما، که من نیز، مانند بسیاری از شما، به خاطر نام او در تنگی و مصیبت هستم. زیرا به پادشاهی او تعلق داریم. از راه رنج‌ها در راه به سوی جلال. با صبر منتظر او بایم، که به همه رنج‌های ما نیز پایان خواهد داد. در زمان خودش.

من در جزیرهٔ **پلمس** در **تبعید** بودم. نه به خواست خودم. تبعید شدم، زیرا به کلام خدا چسبیده‌ام و عیسی مسیح را فرمانروای حقیقی جهان اعتراف می‌کنم. این هیچ خوشایند مقامات رومی نیست! از این رو مرا، که در میان مسیحیان ایالت آسیای صغیر رسول بودم، دستگیر کرده‌اند تا ما را ناتوان کنند.

در نخستین روز هفته، در روز خداوند، به‌خوبی به یاد دارم، روح بر من آمد. در روح خدا ربوده شدم. بارها خود را در جهانی دیگر، آسمانی، یافتم. چیزهای بزرگ شنیدم و دیدم!

چنین آغاز شد: آنگاه که در روح بودم، صدایی بلند و پر قدرت از پشت سر با من سخن گفت. مانند کرنا. «آنچه اکنون می‌بینی، و هر آنچه هنوز خواهی دید، بر طوماری از پوست بنویس. آن را برای هفت کلیسا در آسیای صغیر بفرست. به افسس، اسمیرنا، پرغامس، طیاتیرا، ساردس، فیلادلفیه و لائودیکه.»

برگشتم، به سوی آن صدا، تا بینم کیست که چنین پرعلاقت با من سخن می‌گوید. و آنگاه نخست هفت چراغدان زرین و نورشان را دیدم. و در میان این هفت چراغدان، او را که با من سخن گفته بود. مانند انسانی بود.

از خود پرسیدم: کیست؟ فرشته‌ای؟ نه. خود خدا؟ عیسی بود. اما نه آن آشنای نزدیک، آن گونه که او را می‌شناختم. نه. یکسره دیگرگونه. خودتان بشنوید.

جامه‌ای بلند بر تن داشت، مانند ردایی که تا پاها می‌رسید. در بلندای سینه با کمربندی زرین بسته شده بود.

بی‌درنگ برایم روشن شد که این پسر انسان همچون کاهنی چراغدان‌ها را واری می‌کند، پاک می‌کند و روغن می‌دهد. با شکوه کاهنانه. نیز با حرمتی شاهانه. و با اقتدار داورانه.

موی سرش سفید بود چون پشم. چون برف. تنها او قدوس و پاک است. و نیز دیرینه، چنان که دانیال 7 می‌گوید. زیرا او سرمه‌ای و دست‌نیافتنی است. به یاد آنچه افتادم که دانیال نبی در روزگار کهن دید و تجربه کرد. زیرا بسیار شبیه بود. و قرار بود در این لحظه‌ها همان را تجربه کنم که او کرد.

چشمانش مانند شعله‌های آتش بود. جلال خدا را می‌تاباند. همه‌چیز را می‌کاوید و روشن می‌ساخت. با قدوسی کامل.

پاهایش مانند مس گداخته در کوره می‌درخشید. استواری و نیروی او بزرگ است. آزموده و پایدار در زندگی زمینی‌اش.

صدایش پرعلاقت بود. مانند خروش آبهاری بزرگ که زمین را به لرزه درمی‌آورد. برای تسلی آنانی که از آن‌ها می‌ترسیدند و هراس دشمنان.

در دست راستش هفت ستاره داشت.

از دهانش شمشیری تیز و دودم بیرون می‌آمد. نماد کلام خدا و حقیقت و وفاداری. او داور رشوه‌ناپذیر است. عدالت کامل حرف آخر را می‌زند.

چهره‌اش مانند خورشید تابان در نیمروز بود، که نمی‌توان بی‌آنکه نابینا شد به آن نگریست.

این ظهور چنان هولناک، چنان هراس‌انگیز بود که من، مانند دانیال در آن زمان، پیش پاهایش افتادم. مانند مرده. هیچ چیز در من نمی‌توانست در برابر او تاب آورد. به‌سادگی خیره‌کننده بود. دیداری حقیقی با خدا.

آنگاه حس کردم که **دست راستش** را بر من نهاد. مانند دوستی. و به من گفت: «مترس! من اول و آخر هستم. من پیش از همهٔ زمان‌ها بودم و همیشه خواهم بود. و آن زنده. پسر انسان برخاسته. زیرا مرده بودم. با رسوایی بر صلیب کشته شده. اما اکنون زنده‌ام. برای همیشه. تا ابد. من مرگ را درهم شکسته و بر آن پیروز شده‌ام و کلیدهای مرگ و عالم مردگان را دارم. نیروهای مرگ عقب خواهند نشست. دیگر ترسی نخواهد بود.»

آنچه را خواهی دید بنویس. آنچه در روزهای آخر رخ می‌دهد - از آمدنم به بیت‌لحم تا بازگشتم بر ابرهای آسمان.

او راز هفت چراغدان و هفت ستاره‌ای را که در دست داشت برایم توضیح داد. معنای آن‌ها چه بود؟ هفت ستاره فرشتگان‌اند. نمایندگان هفت کلیسا. این برایم هم عجیب بود و هم شگفت‌انگیز. آنان نماد این کلیساهایند که بر زمین، در هفت شهر آسیای صغیر، قرار دارند. در عین حال به‌واسطهٔ فرشتگان از هم‌اکنون در آسمان حاضرند، جایی که خانهٔ آنان است. نزد تخت خدا. آنان در دست نیرومند او نگاه داشته شده‌اند. این کلیساها از آن‌او، پسر انسان، هستند.

باب 2

این خداوند شگفت‌انگیز، کوریوس خدا، به من مأموریت داد که به فرشتهٔ کلیسای **افسس** - و بدین‌سان به کلیسای سراسر جهان نیز - نامه‌ای با پیامی مهم بنویسم. از سوی او که هفت کلیسا از آن‌اوست. از سوی او که آنان را در دست پرقدرتش نگاه می‌دارد و در میان هفت چراغدان زرین خدمتی کاهانه انجام می‌دهد. پیام او چنین است:

تو را تا کوچک‌ترین جزئیات می‌شناسم. اعمال نیکو و محبت به همسایه را نیز بسیار زحمت می‌کشی. پایداریِ صبورانه‌ات در هر خدمتی نیز سرمشق است.

نیز اینکه به انسان‌های بدکار در میان خود جایی نمی‌دهی و آنان را نزد خود تحمل نمی‌کنی. کسانی را که آمدند و گفتند رسول‌اند، آزمودی و رسوا کردی. زیرا رسولان دروغین بودند.

رنج‌ها را نیز به خاطر نام من با صبر تحمل کردی. خسته نشدی.

اما با همهٔ نیکویی‌ها، چیزی اساسی هست که ره‌ایش کرده‌ای! **محبت نخستین را**. محبتِ آغازینت را – آنگاه که نخستین بار با تو روبه‌رو شدم و دلت را به دست آوردم. آن زمان محبت به من، به برادران و خواهران ایمانی و به انسان‌های پیرامونت، سوزان و تازه بود. این محبت بنیاد و انگیزهٔ هر کاری بود که می‌کردی. به یاد آور که از کجا افتاده‌ای. بازگرد، توبه کن. همان اعمالی را به جا آور که در آغاز به جا می‌آوردی. از سر محبتی راستین.

اگر به آنجا بازنگردی، چراغ‌دانت را برخواهم داشت. آنگاه دیگر به کار شهادت برای من در افسس نمی‌آیی. اگر پیشیمانی نشان ندهی و توبه نکنی، دیگر برای من نور نخواهی داد. زیرا محبت مهم‌ترین و بزرگ‌ترین است. بدون آن همه‌چیز هیچ است.

اما تو را برای این می‌ستایم که از اعمال نقولویان بیزاری، که من نیز از آن بیزارم – یعنی کسانی که بی‌بندوباری اخلاقی را روا می‌دارند، دیگران را گمراه می‌کنند و خوردن گوشتِ قربانی‌بت‌ها را سفارش می‌کنند.

هر که گوش شنوا دارد، بشنود آنچه را من به واسطهٔ روح خدا به کلیساهای می‌گویم. هر که بر این حال غالب آید و به محبت نخستین بازگردد، از من پاداشی فراوان خواهد یافت. به او از درخت حیات خواهم داد تا بخورد. درختی که در میان بهشت خداست. در عدن تازه و بهتر. در اورشلیم جدید. در جهان تازه‌ای که با مرگ و رستاخیز خود آفریده‌ام. آنجا اجازه دارد بی‌وقفه و برای همیشه از آن بهره‌مند شود.

به فرشتهٔ کلیسای **اسمیرنا** - و به همهٔ کسانی که از این کلیسا در این شهرند - به فرمان عیسی می‌نویسم. آنچه را می‌رسانم که او می‌گوید که اول و آخر است. که پیش از همه بود و در آخر پیروزمندانه خواهد ایستاد. که مرد، اما دوباره زنده شد. که برای همیشه زنده است. آن غالب بر مرگ.

اعمال محبت را، آزارها و رنج‌هایی را که به خاطر من تحمل می‌کنی، به دقت می‌شناسم. و نیز فقرت را. اما هرگز فراموش مکن: تو در من دولت‌مندی. جهان آینده از آن توست.

کفرگویی‌ها و تهمت‌های کسانی را نیز می‌شناسم که با غرور خود را یهودی می‌نامند. با آنکه از نظر تبار یهودی‌اند، در حقیقت کنیسهٔ شیطان‌اند. از عیسای مسیح موعود بیزارند - و از همهٔ کسانی که از او پیروی می‌کنند. به‌ویژه از یهودیانی در میان شما که به من ایمان دارند.

مترس از رنج‌هایی که به خاطر عیسی هنوز باید تحمل کنی. ابلیس، یعنی شیطان، برخی از شما را به زندان خواهد افکند. یهودیان و غیریهودیان را بر ضد شما بسیج خواهد کرد تا ایمان را رها کنید. اما عکس آن رخ می‌دهد: ایمان شما آزموده و نیرومند می‌شود. تنگی شما ده روز خواهد بود. زمانی که من تعیین می‌کنم و هیچ‌کس نمی‌تواند آن را تغییر دهد. حتی شیطان.

تا به مرگ امین باش! آنگاه که در برابر ادای احترام به امپراتور یا به بت‌ها به تو زندگی و آزادی پیشنهاد می‌شود، تسلیم مشو. زیرا تاج پیروزی حیات را به تو خواهیم داد. اگر تا به مرگ امین بمانی، به زندگی ادامه خواهی داد، آری - حیات حقیقی را تجربه خواهی کرد. در پادشاهی جاودانی من. در جلال من. نزد من.

هر که گوش دارد، گوش فرا دهد، بشنود و به جا آورد آنچه را من به واسطهٔ روح به کلیساها می‌گویم. باید مرا جدی بگیرید. سخنم را باور کنید و به آن عمل کنید. این مهم است و من پیوسته تکرار نمی‌کنم.

هر که غالب آید و تا به مرگ امین بماند، از موت دوم آسیبی نخواهد دید. این همان موت جاودانی است، جدا از من. دور از من در دریاچهٔ آتش. همهٔ کسانی که از من

پیروی نکردند و مرا رد کردند، به آن دچار می‌شوند. اما شما زنده خواهید ماند، زیرا من زنده‌ام.

به فرشتهٔ کلیسای **پرغامس** - و به همهٔ کسانی که از این کلیسایند - به فرمان عیسی مسیح می‌نویسم. آنچه را می‌رسانم که او می‌گوید که شمشیر تیز، نافذ و دودم را دارد. کلام او مقاومت‌ناپذیر است.

از همهٔ اعمال نیکوی محبت آگاهم. به‌دقت می‌دانم کجا ساکنی و زندگی می‌کنی. یعنی آنجا که تخت شیطان است. آنجا که او فرمان می‌راند و انسان‌ها را در بت‌پرستی اسیر نگاه می‌دارد. آنجا که هیچ نشانی از من پیدا نیست، تو نام مرا محکم نگاه می‌داری. ایمان به من، به آن نادیدنی، را در برابر این همه معبد دیدنی شهرت انکار نکردی. حتی آنگاه که شاهد امینم انتیپاس در پرغامس کشته شد. آنجا که شیطان در خانهٔ خود است و انسان‌ها را بر ضد شما برمی‌انگیزد.

اما بر تو ایرادی دارم که آن را نخواهم پذیرفت. در میان شما کسانی هستند که تعالیم بلعام را نیکو می‌شمارند و به آن چسبیده‌اند. او آن زمان به بالاق آموخت که چگونه می‌تواند قوم اسرائیل را شکست دهد. نه با نیروی نظامی، بلکه با گمراه‌سازی. یعنی با شرکت در قربانی‌های بت‌ها و هرزگی جنسی همراه آن.

به همین‌گونه برخی در میان شما هستند که تعلیم نقولویان را محکم نگاه می‌دارند، که بی‌بندوباری جنسی را نیز نیکو می‌شمارند. من از این تعالیم بیزارم که کلیسا را نابود می‌کنند و به آن آسیب می‌رسانند.

چون همهٔ شما در این مسئول هستید، توبه کنید. پشیمان شوید و بازگردید! باید این را تغییر دهید و با آن مقابله کنید. اگر هیچ نکنید یا تنها نیم‌دلانه بکنید، خودم خواهم آمد. با شمشیر برّانم که از دهان بیرون می‌آید. با آنان خواهم جنگید و کاری خواهم کرد که بازگردند و توبه کنند. یا کاری خواهم کرد که از میان شما برداشته شوند.

هر که گوش دارد، گوش فرا دهد، بشنود و به جا آورد آنچه را من به‌واسطهٔ روح به کلیساها می‌گویم.

به کسی که بر پیروان بلعام و نقولایان غالب آید و در جشن‌های بت‌ها و هرزگی جنسی شرکت نکند، از مّای پنهان خواهم داد تا بخورد. نه گوشت قربانی بت‌ها، بلکه خوراک حقیقی آسمانی در انتظار شماست.

به آنان سنگی سفید خواهم داد. سفید چون مّثّا. پاک. و بر آن نام تازه او را خواهم نوشت که جز گیرنده‌اش کسی آن را نمی‌داند: نه محکومیت، بلکه تبرئه و تازگی حیات در زمانی تازه که از هم‌اکنون آغاز شده است. در رابطه‌ای با من، در مقام دوستان شخصی من.

به کلیسای **طیاتیرا** او می‌نویسد که چشمانش چون شعله آتش می‌درخشد، که همه چیز را می‌کاود و هیچ بدی را تاب نمی‌آورد. که پاهایی چون مس درخشان دارد، گویی در کوره گداخته‌اند. که آنجا که سخن از قدوسیت و حقیقت است، موضعی بی‌سازش دارد.

همه نیکویی‌هایی را که انجام می‌دهی می‌شناسم و ارج می‌نهم. محبت راستین و خدمت امینت را. و پایداری صبورانه‌ات را. آنچه اکنون برای من به آن می‌کوشی، بهروشنی بیشتر و پرشورتر از کاری است که در آغاز می‌کردی. با پیشرفت‌هایت آشنا هستم.

اما با این همه بر تو ایرادی دارم. زنی را تحمل می‌کنی که مانند ایزابل، همسر اخاب، است و او را به حال خود وامی‌گذاری. او خود را نبیه می‌نامد و بسیاری در میان شما به او گوش می‌دهند. اما آنچه می‌گوید از من نیست. او تعلیم می‌دهد و خادمان مرا **گمراه می‌کند** که در ضیافت‌های بت‌پرستانه معبد شرکت کنند. در کنار آن، کار به هرزگی جنسی می‌کشد. به زنا و خوردن قربانی‌های بت‌ها. و شما دخالت نمی‌کنید!

او مدت‌هاست چنین می‌کند. به او مهلت دادم تا فکرش را دگرگون کند و از گمراه‌سازی و زناکاری‌اش دست بردارد. اما او به هیچ روی نخواست به من گوش دهد. از این رو او را داوری خواهم کرد و بستر زناکاری‌اش را بستر بیماری خواهم ساخت. پس او را رد خواهم کرد! و نیز گمراه‌شدگان و فریب‌خوردگانی را که با او هم‌بستر می‌شوند. آنان را به تنگی بزرگ دچار خواهم کرد، اگر فکر خود را دگرگون

نکنند و بازنگردند و از اعمال ایزابل دست برندارند. فرزندان روحانی اش را، که به او دل بسته‌اند و فرمانبردارانه هر چه می‌گویند انجام می‌دهند، با بیماری کشنده خواهم کشت، مگر آنکه توبه کنند و به‌راستی بازگردند.

همهٔ کلیساها خواهند دانست که منم که دل‌ها و قلوها را می‌آزمایم. که همه چیز را می‌کاوم و می‌بینم. در کلیسای من هیچ‌کس چنین کاری نخواهد کرد بی‌آنکه مسئول آن باشد و حساب پس دهد. به هر کس برحسب اعمالش جزا خواهم داد.

اما شما، دیگران، که از تعلیم ایزابل پیروی نمی‌کنید: **آنچه دارید محکم نگاه دارید.** شما ژرفاهای شیطان را، که آنان به آن می‌نازند، نشناخته‌اید. شما از این دانش ظاهری پیروی نکرده‌اید، مانند آنان که فخر می‌فروشند که همهٔ این‌ها را با شناخت ویژهٔ پنداری‌شان دریافته‌اند. بدتر از آن، ادعای آنان است که این کار گناه نیست. بر دیگران باری نمی‌نهم. اما وفاداری و سرسپردگی به خودم و به کلامم را می‌طلبم – تا زمانی که بیایم.

هر که بر ایزابل و اعمالش غالب آید و اعمال مرا تا رسیدن به مقصد به جا آورد، به او بر امت‌ها اقتدار خواهم داد. حتی اگر شما اکنون بی‌اهمیت به نظر برسید و هیچ کاری هم در برابر ایزابل و پیروانش از دستتان برنیاید. همراه با من بر قوم‌ها فرمان خواهید راند و آنان را همچون شبانی با مراقبت و محبت خواهید چراند. سرکشان را مانند کوزه‌های گلی خرد خواهید کرد. این را من از پدرم یافته‌ام. و این قدرت و اقتدار را غالبان نیز از من خواهند یافت.

به آنان ستارهٔ صبح را خواهم داد. آنان با من، پادشاه مسیح موعود، ستارهٔ درخشان صبح، خواهند درخشید و فرمان خواهند راند. برای همیشه. به‌زودی روز خواهد دمید.

هر که گوش دارد، بشنود آنچه را من به‌واسطهٔ روح به کلیساها می‌گویم. ارادهٔ مرا به جا آورید! من به‌واسطهٔ روحم و کلامم با هر کلیسا در سراسر زمین سخن می‌گویم!

باب 3

به فرشته کلیسای **ساردس** - و بدین سان به همه کسانی که از این کلیسایند - بنویس: این را او می گوید که هفت روح خدا را دارد. اشعیا 11 نیز از آن سخن می گوید. او که در عین حال هفت ستاره، یعنی هفت فرشته کلیساها، و بدین سان همه کلیساها را در دست خود نگاه می دارد.

اعمال و هر آنچه می کنی را می شناسم. می دانم به راستی چه حالی داری. تو به کلیسایی زنده و فعال شهرت داری. اما در حقیقت **بی جانی**، آری، از نظر روحانی مرده ای. رابطه زنده و آگاهانه با من را نداری. آرامش، سلامتی و آسودگی ات را با آرامش گور و مرگ روحانی اشتباه می گیری. پس بیدار شو! به کسانی که هم اکنون در روند مرگ روحانی اند رسیدگی کن و دل بسوزان. آنان را استوار کن تا نمیرند. اعمال تو را در برابر خدایم نیکو نیافته ام. پایدار نیستند.

به یاد آور که با چه شادی ای کلام مرا پذیرفتی، آنگاه که نخستین بار آن را شنیدی. این کلام، یعنی انجیل مرا، محکم نگاه دار و فکرت را دگرگون کن. به کلام من بازگرد. هنوز دیر نشده است. می توانی دوباره زنده شوی.

اگر بیدار نشوی و مردمانت را استوار نسازی و به کلام من بازنگردی، نزد تو خواهم آمد. نه با برکت، بلکه مانند دزد. نخواهی دانست که بلا کی می آید. اگر بازنگردی، تو را داوری خواهم کرد.

اما به راستی چند نفری نزد تو هستند که جامه های خود را نجس نکرده اند. از آنچه مرا خوش نمی آید فاصله می گیرند. خود را با محیط بت پرست و بی خدای شما نیز هم رنگ نمی کنند. **درست همین ها را می جویم**. آنان در رستاخیز جامه های سفید و پاک دریافت خواهند کرد - از من. همراه با من در اورشلیم جدید گردش خواهند کرد و در راه خواهند بود. بر زمین تازه. زیرا شایسته اند. دیگران در ساردس از آنان فاصله می گرفتند و دوری می جستند، زیرا آنان می خواستند مرا خشنود سازند. اما درست همین ها مهمانان ویژه من خواهند بود.

هر که در ساردس - و اکنون تکتک شما را خطاب می‌کنم - بر مرگ روحانی پیروز شود، جامه‌هایش را آلوده نکند و به کلام من بازگردد، جامه‌های سفید از من خواهد یافت. نام او را از دفتر حیات - از آن فهرستی که همه کسانی که از آن خدای من‌اند در آن ثبت شده‌اند - پاک نخواهم کرد. به نام او در برابر پدرم و فرشتگانش اعتراف خواهم کرد.

هر که گوش دارد، بشنود آنچه را من به واسطه روح به کلیساها می‌گویم و اراده مرا به جا آورد! من به واسطه روحم و کلامم با هر کلیسا در سراسر زمین سخن می‌گویم!

به فرشته کلیسای **فیلاذلفیه** - و بدین‌سان به تمام کلیسا، به همه کسانی که از آن‌اند - باید بنویسم: این را آن قدوس و حق می‌گوید، که می‌توان یکسره به او اعتماد کرد. او پسر داود است که کلیدهای پادشاه را دارد - و بدین‌سان قدرت آن را که درها را بگشاید یا ببندد. هیچ‌کس دیگر این را نمی‌تواند. و هیچ‌کس اختیار آن را ندارد که آنچه را من می‌کنم متوقف کند یا پس براند.

اعمال تو را نیز به دقت می‌شناسم و می‌آزمایم. اینک: دری پیش روی تو گشوده‌ام که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را ببندد. میوه روحانی پدید خواهد آمد. به تو راهی به سوی انسان‌ها می‌دهم تا آنان را نزد من بیاوری. پس هرچند **قوتی اندک** داری، اما همین قوت می‌تواند کارهای بسیار بکند. آغازهای کوچک و چیزهای بی‌سروصدا را خوار نشمردی. زیرا آنچه را می‌گویم نگاه داشتی و به جا آوردی. و نام مرا در شهر فیلاذلفیه انکار نکردی، بلکه با دلیری به آن اعتراف کردی. با وجود مخالفت، ریشخند و دشمنی‌ها.

منم که کاری می‌کنم که برخی از یهودیان به ایمان آیند. همان‌گونه که پیش‌تر نیز رخ داده است. اما از آن یهودیانی نیز آگاهم که به همین سبب با بدگویی و تهمت به تو حمله می‌کنند. شما را از کنیسه بیرون انداخته‌اند. اما آنان یهودیان حقیقی نیستند. هر آنچه را در مقام یهودیان راستین باید انجام دهند و ایمان داشته باشند، انکار می‌کنند. آنان از کنیسه شیطان‌اند. کاری خواهم کرد که در برابر شما و در برابر هم‌وطنانشان که از من پیروی می‌کنند، به زانو درافتند. ناچار خواهند پذیرفت که

من تو را دوست دارم. و نه آنانی را که مرا، آن یهودی حقیقی، مسیح موعود، رد می‌کنند.

تو کلام مرا، که با صبر منتظر من باشی، نگاه داشتی و اعلام کردی. در امید آمدن من زندگی می‌کنی. از این رو من نیز تو را در زمانِ گمراه‌سازیِ بزرگ نگاه خواهم داشت. گمراه‌سازی‌ای که به‌زودی تمام جهان را فرا خواهد گرفت تا همهٔ ساکنان زمین را بیازماید.

پیوسته این را پیش چشم داشته باش: به‌زودی می‌آیم. آری، ناگهانی! پس آنچه داری حتماً محکم نگاه دار. رهایش مکن. پایدار بمان. آنگاه هیچ‌کس تاج پیروزی را از شما نخواهد ربود.

هر که غالب آید، و سخنان مرا نگاه دارد و به نام من اعتراف کند، او را چون ستونی در قدیس معبد خدایم بلندمرتبه خواهم ساخت. پایداری او و اعتراف او به نام من برای همیشه افتخار او خواهد بود. دیگر هرگز از این معبد آسمانی خدا بیرون نخواهد رفت. آنجا خانهٔ او خواهد بود. نام خدایم را بر او خواهم نوشت. و نام شهر خدایم را. این همان اورشلیم جدید است که از آسمان بر زمین تازه فرود خواهد آمد. و نام تازهٔ خود را بر او خواهم نوشت. بدین‌سان برای همیشه از آن خدای من خواهد بود. و برای همیشه شهروند اورشلیم جدید. از آن من نیز خواهد بود که او را با خون خود خریده‌ام. از آن من، آفرینندهٔ نظم تازهٔ جهان، آن برخاسته از مردگان.

هر که گوش دارد، بشنود آنچه را من به‌واسطهٔ روح به کلیساها می‌گویم – و ارادهٔ مرا به جا آورید! من به‌واسطهٔ روحم و کلامم با هر کلیسا در سراسر زمین سخن می‌گویم!

به فرشتهٔ کلیسای **لائودکیه** – و بدین‌سان به تمام کلیسا – باید بنویسم، به همهٔ کسانی که از آن‌اند: این را او می‌گوید که آمین است. او که همه‌چیز در او بی‌گمان تحقق می‌یابد. او که حرف آخر را می‌زند. شاهد امین و راستین سخن می‌گوید. من، عیسی، که بهای اعتراف و سرسپردگی‌ام را با خون خود پرداختم. او سخن

می‌گوید که آغاز آفرینش است، آفریننده آفرینش نخست و نیز آفرینش تازه – با نیروی رستاخیزش.

همان‌گونه که همه کلیساهای دیگر را، تو را نیز می‌شناسم. می‌دانم چه می‌کنی. بی‌درنگ، رک و روشن به تو می‌گویم: نه سردی و نه گرم! کاش سرد بودی مانند جرعه‌ای تازه‌کننده از آبی خنک و پاکیزه. یا گرم – برای حمامی دلپذیر یا جای داغ. اما تو ولرمی. نه سرد و نه گرم. اگر کسی چنین چیزی نامعلومی را بنوشد، به این انتظار که سرد یا گرم است، آن را بیرون می‌اندازد. حال من با تو نیز همین است. تو نیمه‌کاره‌ای بی‌شخصیت هستی. مردد. از همه چیز اندکی داری. اما بسیار کم. کاش برای من سوزان بودی. یا آشکارا بر ضد من، آنگاه امید بیشتری بود تا اکنون.

چرا چنین ولرمی؟ زیرا خودبین و از خود مطمئن. می‌گویی: دولت‌مدم و به رفاه رسیده‌ام. به هیچ چیز و هیچ‌کس نیاز ندارم. نه به فیض و نه به برادران و خواهران ایمانی بیرون از کلیسایت. اما آنچه نمی‌بینی: در حقیقت در وضعی نکبت‌بار و رقت‌انگیز هستی. مانند گدایی هستی. فقیر و کور. برهنه، بی‌جامه رویی.

از این رو تنها یک توصیه به تو دارم: از من طلا بخر. طلای ناب، در آتش پالوده. تنها بدین‌سان به راستی دولت‌مند می‌شوی. و جامه‌های سفید، تا دیگر برهنه نباشی و وضع رقت‌بارت پوشانده شود. مرهم چشم نیز می‌توانی از من بگیری، تا سرانجام ببینی که چه چیزی حقیقت است و در برابر من چگونه ایستاده‌ای.

همه کسانی را که دوست دارم، شما را نیز، توبیخ می‌کنم. گناهشان را پیش چشمشان می‌گذارم تا بازگردند. آنان را تربیت می‌کنم. این ممکن است دردناک باشد، اما بسیار شفاف‌بخش است. بکوش و غیور باش که هر آنچه کم داری از من بطلبی. پشیمان شو! بازگرد! به وضع رقت‌بارت اعتراف کن تا بتوانی از نو آغاز کنی.

من نزد شما هیچ خوش‌آمد نیستم. اما پشت در شما ایستاده‌ام. در می‌زنم تا وارد شوم. ندا می‌دهم. اگر کسی از شما صدایم را بشنود و در دلش را به رویم بگشاید، به زندگی‌اش درمی‌آیم. آنگاه با هم غذا خواهیم خورد و مشارکتی زنده و عملی

خواهیم داشت. منتظرم که کسی در را باز کند. هیچ‌کس را به این کار وادار نمی‌کنم.

هر که غالب آید و نزد من بیاید، هر که به‌راستی آنچه را بدان سخت نیاز دارد بطلبد، با من بر تخت فرمانروایی‌ام خواهد نشست و همراه من سلطنت خواهد کرد. درست همان‌گونه که من در مقام شاهد امین غالب آمدم و تا به مرگ امین ماندم. از این رو پدرم مرا بر تخت خود نشاند تا با او فرمان برانم.

هر که گوش دارد، بشنود آنچه را من به‌واسطهٔ روح به کلیساها می‌گویم – و ارادهٔ مرا به جا آورید! من به‌واسطهٔ روحم و کلامم با هر کلیسا در سراسر زمین سخن می‌گویم!

باب 4

پس از آنکه مسیح باشکوه را در میان هفت چراغدان دیدم و هفت نامه را به کلیساها نوشتم، سر بلند کردم و در آسمان دری گشوده دیدم. آنگاه صدایی شنیدم که با من سخن می‌گفت، – بلند چون کرنا. پیش‌تر آن را شنیده بودم. به من فرمان داد که بالا بیایم و از آن در به آسمان وارد شوم. قرار بود آنجا ببینم که پس از آنچه پیش‌تر دیده بودم، چه رخ خواهد داد و چه دیدنی خواهد بود.

روی هم رفته، چنان که بعدها به یاد آوردم، قرار بود پس از آن چهار بار دیگر چیزهایی در آسمان **گشوده شود**. روی هم رفته **پنج رؤیا** با تصویرهای گوناگون بر من گشوده شد، اما همه با بازگشت مسیح موعود پایان می‌یافتند. برایم روشن شد که آن‌ها همیشه پشت سر هم نمی‌آمدند، بلکه چیزی را وصف می‌کردند که هم‌زمان، در کنار هم و همسو جریان داشت، زیرا همه در آن یک هدف بزرگ پایان می‌یافتند.

آنگاه روح بر من آمد و مرا از آن در به آسمان برد. خدا را دیدم. در تالار تخت. اما بسیار بزرگ‌تر. هیچ‌جا، از هیچ سو، پایان نمی‌یافت. زیرا آنجا در میانه تختی عظیم دیدم. جایی – مانند چشمِ توفان. مانند کانون همهٔ چیزها.

کسی بر این **تخت** باشکوه نشسته بود. تنها می‌توانستم خطوط پیرامونش را تشخیص دهم. تخت خالی نبود. و این مرا بسیار آرام کرد. پیدا بود که قرار است

این صحنه را پیش از هر چیز ببینم. یعنی: اینکه خدا بزرگتر است و بر فراز همه چیز ایستاده است. و حرف آخر را او می‌زند. و او فرمان می‌راند و مهار را در دست دارد، حتی اگر چنین به نظر نرسد.

و آنکه آنجا نشسته بود، مانند سنگ گران بهایی از یشم یا عقیق می‌نمود، که با رنگی سرخ‌فام و باشکوه به زیبایی می‌درخشید. خیره‌کننده.

بر فراز تخت، از یک سو تا سوی دیگر، درخشی پرتوافشان می‌تابید، مانند رنگین‌کمان. اما درخشان چون سنگ گران‌بهای سبزی از زمرد. به سادگی شکوهمند.

گرداگرد تخت، به شکل دایره، تخت‌های دیگری دیدم. کوچک‌تر بودند. 24 تا شمردم. بر آن‌ها چهره‌هایی نشسته بودند که می‌توانستم تشخیص دهم. پیران بودند. مردانی سالخورده. جامه‌های سفید بر تن داشتند. بر سر خود تاج‌های زرین داشتند، مانند تاج‌های پیروزی. همان‌گونه که فرشتگان نمایندهٔ کلیساها بودند، در این پیران مقدسین همهٔ زمان‌ها را دیدم. مانند 12 پدر اسرائیل و 12 رسول با هم. سراپا سفیدپوش بودند و در مقام غالبان تاج‌های پیروزی را دریافت کرده بودند. مانند پادشاهان و کاهنان.

از تختی که در میانه بود برق‌ها بیرون می‌جهید. صداهایی شنیده می‌شد. و رعدی سهمگین. مانند آن زمان که خدا خود را بر کوه سینا بر موسی آشکار کرد. دریافتیم که از این تخت تمام کیهان، از جمله زمین، نگاه داشته و پایدار نگه داشته می‌شود. در برابر تخت هفت مشعل آتش شعله می‌کشید. این‌ها هفت روح خدایند که به سراسر زمین فرستاده شده‌اند. آنان، یعنی روح خدا، راه نجات را روشن می‌کنند و عدالت خدا را می‌درخشاند.

پهنهٔ پیش روی تخت به چشمم مانند دریایی بزرگ می‌نمود. اما نه از امواج توفانی و آشفته، بلکه از شیشه‌ای سخت. درخشان چون بلور. از همهٔ قدرت‌ها و نیروهای طبیعت نیرومندتر است. دریای قوم‌ها، یعنی ملت‌های ناآرام و بی‌خدا، نیز در برابر این تخت چون یخ منجمد می‌شود. مانند تخته‌هایی از یاقوت کبود زیر پاهای خدا.

همانند آنچه در خروج 24 آمده است، آنگاه که موسی و مشایخ بر کوه سینا نزد خدا بالا رفتند.

نزد تخت، آری، در میان تخت، و گرداگرد آن، چهار موجود زنده دیدم. مانند فرشتگان حرکت می‌کردند. و با این همه یکسره دیگرگونه. به سادگی بی‌همتا. چنین نزدیک به آنکه بر تخت بود. همه‌جایشان چشم بود. پیش و پس. چیزی همانند این را اشعیا و حزقیال نبی از دیرباز دیده بودند. به نظرم همچون نیروهایی می‌آمدند که کیهان را به هم پیوسته نگاه می‌دارند.

این موجودات را به ترتیبی دیدم. نه به معنای ترتیب مقام. آنان نماینده آن سرمدی در مقام آفریدگار بودند. و پیوند زنده او با **آفرینش خود**. اینکه او هر چیز و هر کس را در آن چگونه می‌بیند و می‌خواهد ببیند. در هر چهار جهت. او در مقام آفریدگار دلسوز و نگاه‌دارنده پرتوان آن، همه‌چیز را زیر نظر دارد:

موجود نخست مانند شیر بود. این حیوان وحشی و شاهانه.

موجود دوم مانند گوساله نر بود. حیوانی نیرومند.

موجود سوم چهره‌ای مانند انسان داشت. آن را جز دیگر موجودات دریافتم. انسان را در نقش برگزیده‌اش به من نشان می‌داد، در مقام حامل صورت خدا.

موجود چهارم به عقابی در پرواز می‌مانست. تیزرو، والا و رازآلود.

هر چهار موجود، که درون و بیرونشان پر از چشم بود، شش بال داشتند.

این موجودات، که همه‌چیز را می‌بینند و بی‌وقفه سخن می‌گویند، خستگی‌ناپذیر پیوسته همین چند سخن اندک، اما تنها شایسته، را تکرار می‌کنند: قدوس، قدوس، قدوس است خدا یهوه، خداوند خدا! آن قادر مطلق، پانتوکراتور، ال‌شدای! آن هستی سرمدی! که بود، که هست و که می‌آید!

او در مقایسه با ما انسان‌ها و دیگر آفریده‌ها چه **بی‌نهایت** والا و بی‌نهایت دیگرگونه، آری، چه برتر است!

آنگاه که چهار موجود زنده، پرستش‌کنان، حرمت و شکر، شکوه و جلال را به آن متعال ندا می‌دهند، به او که تا ابدالآباد زنده است، آن بیست و چهار پیر در برابر تخت‌های خود به زانو درمی‌افتند. در برابر او که بر تخت نشسته است. خدا.

او را که تا ابدالآباد زنده است، ستایش و پرستش می‌کنند. آری، تاج‌های پیروزی خود را پیش تخت می‌نهند و همه با هم می‌گویند: نه ما، بلکه تنها تو شایسته‌ای. تنها تو باید جلال و ستایش، حرمت و قدرت را دریافت کنی.

زیرا تو همه‌چیز را – تمام کیهان را – آفریدی. تنها اراده تو بود. برای خود آن را آفریدی. به خاطر توست که همه این‌ها هست. بی‌اراده تو هیچ چیز نبود. تنها تو بودی.

چه شرافتی که ما ثمره اراده اوییم! که در آفرینش او جای داده شده‌ایم. تمام زمین از جلال او پر است.

باب 5

آنگاه در دست راست الهی او که بر تخت نشسته بود **طوماری** دیدم. بر هر دو رویش نوشته شده بود. چنان مفصل که یک رو بس نبود. اما با هفت مهر مومی، نه کمتر، مهر شده بود. به دست خود خدا.

به این طومار نگریستم. و ناگهان برایم روشن شد که سخن بر سر چیزی بی‌اندازه مهم است. پیدا بود که سرنوشت جهان به آن بسته است. مانند سندی بود از قدرت مطلق، دانایی مطلق و هدایت تاریخ به دست خدا.

آنگاه فرشته‌ای نیرومند و بزرگ پیش تخت آمد. با صدایی بلند و غرّنده، که همه موجودات کیهان شنیدند، ندا داد: «کیست که شایسته و مجاز باشد طومار هفت‌مهر را بگشاید؟ تا آنچه را در آن نوشته شده است به اجرا درآورد!»

اما هیچ‌کس پیش نیامد که این را از خود برآید. هیچ‌کس در آسمان، هیچ‌کس بر زمین یا زیر زمین، در عالم مردگان. سکوتی مرگبار بود. نفس‌گیر. هیچ‌کس نمی‌توانست مهرها را بگشاید یا در آن بنگرد.

نومیدی مرا فرا گرفت. به شدت شروع به **گریستن** کردم. زیرا این به آن معنا بود که همه چیز همان گونه که هست بماند. هیچ امیدی به آزادی یا رهایی از مرگ، درد و بیماری نباشد. جنگ ها همچنان ادامه یابند. گرسنگی و رنج بمانند. زمین تازه ای در کار نباشد. تقلای رقت بار برای زنده ماندن برای بیشتر انسان ها بی پایان باشد. آیا جهان هیچ پیروزی نخواهد داشت؟

اما یکی از آن 24 پیر نزد من آمد و دستش را بر من نهاد. او چیزی را می دانست که من در آن لحظه نمی توانستم بدانم. به من گفت: گریه مکن! راه حلی هست. اینک، یکی پیروز شده است. **شیر** شاهانه از سبط یهودا. مسیح موعود وعده داده شده. از نسل یهودا و داود. او، مسیح موعود، شایسته است که طومار را بگشاید و هفت مهر را بشکند.

با آسودگی سر بلند کردم تا آن شیر پر قدرت، آن پیروز، را ببینم. اما چه دیدم؟ بره ای دیدم، - گویی ذبح شده. بره قربانی. با زخمی کشنده بر گردن. پس آن شیر بره بود. آن شیر نه با قدرت و خشونت، بلکه با مرگ خود پیروز شده بود - مانند یک **بره**! یکسره متفاوت با جهان فرمانروایان و قیصرها. خدا با آن بره کوچک و آسیب پذیر پیروز می شود. بی خشونت. نه مانند یک شیر. مرگ او مهم ترین رویداد همه زمان هاست: پیروزی تعیین کننده بر سرگذشت رنج این جهان. او همه وعده ها را تضمین می کند. و پیروزی خدا را بر همه نیروهای دشمن.

آن بره - با دل یک شیر - اکنون در میان تخت ایستاده بود. آنجا که جایش است. در میان چهار موجود زنده. و در حلقه آن 24 پیر. در مرکز ایستاده بود! همه چیز به این بره کوچک با زخم کشنده اش می نگرست. آری، خدا خود را با بره یکی ساخت و بدین سان نشان داد که خودش چگونه است و تاریخ را چگونه هدایت می کند. بی خشونت، بی قدرت نمایی و بی زور، با از خودگذشتگی فداکارانه، به هدف پرچال تاریخ می رسد، هدفی که من هنوز قرار بود ببینم.

این بره، برخلاف همه بره هایی که تا آن زمان دیده بودم، نه دو، بلکه هفت شاخ داشت. یعنی کمال قدرت الهی. با آنکه بره کوچکی بود، همه قدرت و اقتدار به او سپرده شده بود. افزون بر این هفت چشم. این ها باز همان هفت روح خدایند که به

سراسر زمین فرستاده شده‌اند و همه‌چیز را می‌بینند. و در عین حال انسان‌ها را برای نجات روشن می‌سازند.

این بره اکنون به سوی تخت رفت. طومار را از دست راست او که بر تخت نشسته بود گرفت. او طومار را به سوی بره دراز کرد. لحظه‌ای برای ابدیت بود. باشکوه و با این همه شگفت. آخر تنها یک بره بود. اما در دست او، مسیح موعودِ مرده و برخاسته، اکنون سرنوشت جهان قرار داشت. و در هیچ دستی بهتر از این نمی‌تواند باشد.

و چون طومار را گرفت، چنین رخ داد: آن 24 پیر، مانند پیش، به خاک افتادند. حتی چهار موجود زنده نیز سر فرود آوردند. همه بره را ستایش و پرستش کردند. آن 24 پیر، آن پادشاهان و کاهنان، بخوردان‌هایی با بخور داشتند، مانند معبدی آسمانی. بخورِ درون بخوردان‌ها همه دعا‌های مقدسین بود. پرستش، درخواست‌ها و نیز ناله‌هایشان. چنگ‌هایی نیز در دست داشتند که با آن‌ها سرودی تازه آغاز کردند. به‌راستی باید سرودی تازه می‌بود! زیرا به‌واسطه بره اکنون همه‌چیز، آری به‌راستی همه‌چیز، دگرگون شده بود. آنان پرستش‌کنان و سپاسگزار برای بره سرودند:

تنها تو شایسته‌ای که طومار را بگشایی، مهرها را بشکنی و آنچه را در آن نوشته شده است بخوانی و به اجرا درآوری.

زیرا تو، ای بره خدا، قربانی شدی. با خون خود ما را برای خدا خریدی. از هر قبیله، هر زبان و ملت و قوم.

همه آنان را، آن بسیاریانِ **سراسر زمین** را، برای خدای ما **پادشاهان و کاهنان** ساختی.

آنان بر زمین فرمان خواهند راند! و آنچه را در دل خدا بود انجام خواهند داد. از آغاز. و در حضور او خدمتش خواهند کرد.

چون سرودشان به پایان رسید، فرشتگانی دیدم که آنان نیز گرداگرد تخت، با موجودات زنده و پیران، گرد آمده بودند. انبوهی چنان بزرگ از فرشتگان بود، چون

ستارگان آسمان. مانند دریایی از فرشتگان که اکنون در این ستایش بره همراه می‌شدند. ستایشی آسمانی و ناگفتنی بود. چنان پرشکوه که نزدیک بود آنچه را می‌دیدم و می‌شنیدم باور نکنم:

شایسته است برهٔ قربانی‌شده!

که همهٔ قدرت، ثروت و حکمت را دریافت کند.

همهٔ توانایی، حرمت، جلال و ستایش را.

چون فرشتگان این را گفتند، تمام کیهان در ستایش همراه شد. شنیدم که هر آفریده‌ای در آسمان، بر زمین و زیر زمین، بر دریا و در دریا، می‌گفت:

او را که بر تخت نشسته است، یعنی خدای پدر را، و بره را، پسرِ سرمدی پدر، تنها ستایش و حرمت و جلال و قدرت سزاوار است. آن هم تا ابدالابد.

آنگاه چهار موجود زنده گفتند: آمین. و آن 24 پیر باز به روی درافتادند و پرستش کردند.

باب 6

اکنون بره آغاز کرد که مهرها را یکی پس از دیگری بگشاید. اما هر بار گشودن مهر با آن صدای پرصلابت و غرنده همراه بود. صدای یکی از چهار موجود زنده نزد تخت، که ندا می‌داد: بیا و به‌دقت بنگر!

چنین کردم. با گشوده شدن **مهر نخست** اسبی سفید دیدم. بر آن کسی نشسته بود که کمانی داشت. و تاج پیروزی‌ای بر سر این سوار نهاده شد. و او، آن موجود فرشته‌گون، به تاخت بیرون رفت تا هر جا می‌رسد پیروز شود. مانند جهانگشایی. فرشتهٔ نیکویی نبود.

برایم روشن شد که هیچ امنیتی نیست. هیچ‌جا. پادشاهی‌ها شکست می‌خورند و زیر پا لگدکوب می‌شوند. امپراتوری‌های تازه برمی‌خیزند. امپراتوری روم و صلح رومی نیز روزی فرو خواهند افتاد. زیرا خدا چنین می‌خواهد.

چون بره **مهر دوم** را گشود، موجود زندهٔ دوم نیز مانند نخستین گفت: بیا و به دقت بنگر!

اکنون باز اسبی دیدم. اسبی سرخِ آتشین. کسی بر آن نشسته بود که اختیار یافت صلح را از میان انسان‌ها و قوم‌ها بردارد. آنگاه یکدیگر را می‌کشتند. در جنگ‌ها و جنگ‌های داخلی بی‌شمار. به سوار شمشیری بزرگ داده شد که با آن صلح را نابود کرد. این نیز فرشتهٔ نیکویی نبود.

خدا و بره دیگر این نیروهای بد و ویرانگرِ شریر را باز نمی‌داشتند. این داوری اوست، آنگاه که به نیروهای بدی میدان می‌دهد. نیازی نیست به آنان فرمان دهد؛ آنان خود به خود بدی‌ای را انجام می‌دهند که در اینجا، در مکاشفه، گسترش می‌یابد.

چون بره **مهر سوم** را گشود، موجود زندهٔ سوم نیز گفت: بیا و به دقت بنگر! آنگاه اسبی سیاه دیدم. بر آن کسی با ترازویی نشسته بود، ترازویی که با آن گندم و جو را وزن می‌کنند.

از میان چهار موجود زنده صدایی با این پیام آمد: جیرهٔ یک روز گندم به بهای مزد روزانهٔ کارگری که 12 ساعت کار می‌کند. و جیرهٔ سه روز جو به بهای یک روز مزد. به روغن و شراب آسیب نرسد. این‌ها بهایی به غایت گزاف برای خوراک‌های پایه‌اند. اما روغن و شراب، که کمتر ضروری‌اند، ارزان به دست می‌آیند. جامعه‌هایی نابرابر، که بیشتر مردم در آن هر روز برای زنده ماندن تقلا می‌کنند، آنگاه که جنگ و خشکسالی محصول را نابود می‌کند – و گرسنگی از راه می‌رسد. و با این همه برخی در تجمل زندگی می‌کنند. آری، این جهانی است که هرگز چنین خواسته نشده بود. فریاد رهایی سر می‌دهد. انسان‌ها باید به سوی آفریدگار و روزی‌دهندهٔ خود بازگردند.

با گشوده شدن **مهر چهارم**، موجود زندهٔ چهارم گفت: بیا و به دقت بنگر!

اکنون باز اسبی دیدم، اسبی خاکستری‌رنگ و رنگ‌پریده. نام سوارش «مرگ» بود. هادس، یعنی عالم مردگان، همراهش بود. او همهٔ مردگان، کشته‌شدگان، را به

اسارت می‌گرفت، که در جهان آن سو، در جهان نادیدنی، تا روز داوری بزرگ به زندگی ادامه می‌دادند. این فرشته مرگ و هلاک‌کننده اختیار یافت که یک‌چهارم ساکنان زمین را بکشد. با شمشیر جنگ، با قحطی‌ها و وباها و به‌واسطه جانوران درنده زمین.

همه این سواران به من نشان دادند که خدا چگونه از راه داوری انسان‌ها را به بازگشت فرا می‌خواند. او در داوری نیز فیض خود را نشان می‌دهد و هر کاری می‌کند تا انسان‌ها به او گوش دهند. از راه نیکویی‌اش، اما نیز از راه فاجعه‌ها.

چون بره مهر پنجم را گشود، چیزی یکسره دیگر دیدم. در معبد آسمانی مذبح قربانی سوختنی را تشخیص دادم. پای مذبح کسانی را ایستاده دیدم که به خشونت کشته شده بودند، زیرا از کلام خدا اطاعت کرده و به عیسی شهادت داده بودند. آنان نیز، مانند بره، جان خود را فدا کرده و به مرگ سپرده بودند. اکنون در آسمان‌اند، نزد بره و نزد خدا.

این **شهیدان** با ناله، همه با هم و با صدای بلند، در برابر تخت فریاد می‌زدند: «تا به کی، ای فرمانروای مطلق، ای قدوس و حق، تا قاتلان ما را برای خون بی‌گناه ما بازخواست کنی و آنانی را بر زمین که ما را کشته‌اند داوری کنی؟ تا این بی‌عدالتی پایان یابد.»

آنگاه نخست به همه آنان جامه‌های سفید داده شد. زیرا در مقام غالبان شایسته بودند. آری، از راه مرگ غالب آمده بودند – مانند بره. خود آنکه بر تخت بود به آنان گفت که اندک زمانی از راه دشوار زندگی‌شان در مقام شاهدان عیسی بیاسایند. تا زمانی که هم‌رنجانشان بر زمین نیز کشته شوند و بدین‌سان شمار شهیدان کامل شود. روز بازخواست می‌آید. به سبب این همه شهید بی‌گمان باید بیاید. بدی دیگر دیری نخواهد پایید.

آنگاه **مهر ششم** آمد. و این پایان تاریخ جهان بود. داوری جهان. روز بازخواست. زمین‌لرزه‌ای بسیار بزرگ زمین را لرزاند. خورشید دیگر نمی‌تابید و سیاه شد. ماه چون خون سرخ شد. ستارگان آسمان بر زمین فرو ریختند، مانند انجیرهای ناری که چون درخت به شدت تکان داده شود فرو می‌ریزند. آسمان مانند طوماری

درنوردیده شد. همه کوه‌ها و جزیره‌ها در این آشوب از جای خود به جای دیگری برده شدند.

هیچ چیز چنان نخواهد بود که بود. نظم کیهان و نظم جامعه از هم می‌پاشد. همه این‌ها دیگر به کار نمی‌آید. همه این رویدادها چکیده پایان و ظهور خدایند.

انسان‌ها در برابر این فروپاشی کیهانی جهان چه کردند؟ همه پادشاهان، بزرگان و ثروتمندان، سرداران و نیرومندان، همه بردگان و همه آزادگان کوشیدند در غارها و صخره‌های کوه‌ها پناهی بیابند. اکنون هر تفاوت اجتماعی یکسره بی‌اهمیت بود. همه به یکسان گرفتار بودند.

در نومی‌دی خود به کوه‌ها و صخره‌ها التماس می‌کردند که بر آنان بیفتند. تا آنان را پنهان کنند و از او که بر تخت نشسته است حفظ کنند. از خدای سرمدی، زنده، یگانه و قدوس، داور تمام زمین. و از خشم بره. تا آن زمان از بره خشمگین نه چیزی شنیده بودم و نه دیده بودم. اما به مسیح موعود، که روزی در اورشلیم شکنجه شد و کشته شد، فرمانروایی جهان و داوری سپرده شده است. من عیسی را تقریباً هرگز خشمگین ندیده بودم. یک بار در معبد، آنجا به‌راستی خشمگین بود، زیرا به خانه پدرش بی‌حرمتی شده بود.

او پیروانش را نجات خواهد داد و با آزاردهندگان‌شان به عدالت رفتار خواهد کرد. زیرا روز بزرگ داوری خشم او بر هر بی‌عدالتی اکنون فرا رسیده است. هیچ‌کس نمی‌تواند از آن بگریزد. هیچ‌کس. و انسان‌ها درمی‌یابند که این پایان است و آنان در جبهه نادرست ایستاده بودند. زیرا خدا و بره برایشان بی‌اهمیت بودند.

و کیست که بتواند در برابر **خشم بره** بایستد؟

این را قرار بود در ادامه ببینم. به‌راستی کسانی بودند که می‌ایستند.

باب 7

پس از آن چهار فرشته دیدم که بر چهار گوشه زمین ایستاده بودند. باد را نگاه می‌داشتند. تا هیچ بادی بر زمین، بر درختان و بر دریا نوزد. آنگاه فرشته دیگری

دیدم، فرشته پنجمی، که از برآمدن خورشید، از مشرق، می‌آمد. فرستاده خدا. و مهری با خود آورد. مهر مالکیتِ خدای زنده.

این فرشته با صدایی پر قدرت به آن چهار فرشته ندا داد: به زمین آسیب مرسانید، و نه به درختان و دریا، آنگاه که توفان را رها می‌کنید. آن هم تا زمانی که همهٔ بندگان خدا را بر زمین با این مهر بر پیشانی‌شان آشکارا نشان‌گذاری نکرده باشیم. بدین‌سان در مصیبت حفظ می‌شوند و به مقصد، به حیات جاودانی نزد تخت خدا، می‌رسند.

این فرشتگان نیروهای طبیعت همیشه و در هر زمان می‌خواهند به انسان‌ها آسیب برسانند. اما خدا انسان‌ها را حفظ می‌کند. در داوری حفاظت خود را بازمی‌گیرد و تنها کسانی را نگاه می‌دارد که او را خدمت می‌کنند.

آنگاه شنیدم که چه شماری را باید مهر کنند: 144000. از همهٔ سبط‌های پسران اسرائیل، یعنی یعقوب. ترتیب آنان را، آن‌گونه که اکنون شنیدم، هرگز پیش‌تر نشنیده یا نخوانده بودم.

از یهودا 12000. از روبین 12000. از جاد 12000. از اشیر 12000. از نفتالی 12000. از منسی 12000. از شمعون 12000. از لاوی 12000. از یساکار 12000. از زبولون 12000. از یوسف 12000. از بنیامین 12000.

این‌ها همهٔ آنانی از اسرائیل بودند که از عیسی، مسیح موعود، پیروی می‌کردند و از این رو از سوی هم‌قومانشان، یعنی یهودیان، چنین خوار شمرده و آزار دیده می‌شدند. از سوی کنیسهٔ شیطان، چنان که پیش‌تر نوشته بودم. آنان، که انجیل نخست به ایشان بشارت داده شده بود، هسته و آغاز کلیسا را تشکیل می‌دادند. آنان نوبر بودند. نزد خدا شناخته‌شده و ملک او. یکسره برخلاف همهٔ یهودیان دیگر که مسیح موعود را رد کردند. در حقیقت، برگزیدگان حقیقی هنوز در دل و نقشهٔ خدا زنده‌اند، که در عدد نمادین کامل 12 سبط نشان داده شده‌اند. حتی اگر اکنون یافتنی نباشند. آری، تمامی اسرائیل نجات خواهد یافت، آنگاه که دروی بزرگ قوم‌ها – که به‌زودی آن را می‌دیدم – گرد آورده شود. هم‌قومانم، که از ته دل برایشان آرزو دارم که عیسی را مسیح موعودِ خود بشناسند.

پس از آن جمعیتی بی‌شمار و بسیار عظیم از قوم‌ها دیدم. مانند دریایی بزرگ از انسان‌ها در برابر تخت آن متعال. از همه قوم‌ها، قبیله‌ها، ملت‌ها و زبان‌ها آمده بودند. این همان دروی بزرگ و بین‌المللی قوم‌ها بود، آری، ثمره مشقت جان او، چنان که اشعیا درباره رنج‌های عیسی پیشگویی کرده بود. همه در برابر تخت و در برابر بره ایستاده بودند. جامه‌های سفید بر تن داشتند. در دستانشان شاخه‌ها و برگ‌های نخل گرفته بودند و تکان می‌دادند و پیروزی بره و **خروج نهایی** و تازه را جشن می‌گرفتند. لرزه بر اندامم افتاد، آنگاه که شنیدم در یک همسرایی پرشکوه هلهله این سخنان را ندا می‌دادند: نجات را تنها مدیون او هستیم که بر تخت نشسته است. خدای ما و بره.

چون این رخ داد، همه فرشتگان بی‌شمار را دیدم که گرداگرد تخت ایستاده بودند. مانند میدانی بزرگ، اما بزرگ‌تر از آنچه انسان‌ها بتوانند بسازند. برای آنان این جمعیت بین‌المللی رهایی‌یافته شگفتی شگفتی‌ها بود. آن 24 پیر و چهار موجود زنده نیز از آنان بودند. همه به روی درافتادند و خدا را پرستیدند. به آنچه انسان‌ها ندا داده بودند آمین گفتند. آنگاه پرستش کردند و گفتند: همه ستایش، همه جلال و حکمت، و شکر و حرمت و قدرت و توانایی از آن خدای ماست! تنها از آن او، برای همه زمان‌ها! اکنون و همیشه.

آنگاه، مانند پیش، یکی از آن 24 پیر با من سخن گفت. از من پرسید و می‌خواست بداند آیا می‌توانم حدس بزنم این انسان‌ها که با جامه‌های سفید در برابر تخت ایستاده بودند کیستند و از کجا آمده‌اند. نمی‌دانستم. به‌راستی هیچ نمی‌دانستم و این را به او گفتم. کنجکاو بودم که چه خواهد گفت.

او گفت: این‌ها کسانی‌اند که از **آن مصیبت عظیم** می‌آیند. همه اینان جامه‌های خود را در خون بره شسته و سفید کرده‌اند. آنان به بخشش از راه خون مسیح ایمان آورده‌اند. این، و تنها این، دلیل آن است که اکنون اینجا، در برابر تخت خدا، در حضور او هستند و او را خدمت می‌کنند. شب و روز و برای همیشه. در مقام پادشاهان و کاهنان. در معبد آسمانی او. و خدا، که بر تخت نشسته است، بر فراز آنان و گرداگردشان مسکن خود را برپا خواهد کرد و با آنان خواهد بود. نزد آنان

خواهد آمد و در میانشان خیمه خواهد زد. دیگر هرگز گرسنگی یا تشنگی نخواهند کشید. تقلا برای زنده ماندن و هراس از نداشتن دیگر نخواهد بود. و هرگز دیگر گرمای خشک‌کنندهٔ خورشید بر آنان نخواهد تابید. زیرا خودِ بره، که در مرکز تخت است، آنان را همچون **شبان** دلسوز و پرمحبت نگاهبانی خواهد کرد و خواهد چراند. آنان را به **چشمه‌های آب** زنده و جوشان حیات جاودانی رهنمون خواهد شد.

خدا همهٔ **اشک‌ها** را از چشمانشان **پاک خواهد کرد**. دیگر هرگز نخواهند گریست، زیرا دیگر دلیلی برای آن نخواهد بود. دیگر نه دردی خواهد بود، نه سوگی، نه جنگی. خدا و بره همه چیز را تازه می‌سازند.

چون آن پیر این را به من گفت، به‌سختی می‌توانستم باورش کنم. آیا دروی بره به‌راستی چنین عظیم خواهد بود؟ من در روز پنطیکاست و در اورشلیم دیده بودم که چگونه هزاران نفر به ایمان آمدند. و پس از آن نیز بسیار بودند. و اکنون اینجا در آسیای صغیر بسیار بودند. اما این همه؟ زبانم بند آمده بود. شگفت‌انگیز! پس انجیل تا کرانه‌های زمین خواهد رسید. قوم خدا همیشه **بزرگ‌تر** از آن است که می‌پنداریم.

اما همه از دل آن مصیبتی آمده بودند که خودم نیز در آن بودم، و به خاطر ایمان سختی‌ها دیده بودند. اما وفادار مانده بودند. اکنون به تالار تخت آسمانی درآمده بودند. از همه‌جا. به مقصد رسیده. درست نزد خدای خود و بره، که آنان را برای خدا خریده بود.

اکنون می‌دانستم چه کسی می‌تواند در برابر خشم بره و در برابر او که بر تخت است بایستد. و چه کسی نه.

باب 8

اکنون بره مهر هفتم را گشود. بدین‌سان طومار یکسره گشوده شد. از شدت انتظار، آسمان خاموش بود. نیم ساعت سکوت و درنگ. همان‌گونه که همه چیز خاموش می‌شود، آنگاه که حضور خدا در داوری آشکار می‌شود و داوری نزدیک است.

اکنون برای بار دوم چیزی گشوده شده بود؛ این بار مهر هفتم بود. بدین سان **دومین رشته رؤیاها** آغاز شد، که آن نیز قرار بود با بازگشت مسیح پایان یابد.

آنگاه ماجرا ادامه یافت و **هفت فرشته** را دیدم که در برابر تخت ایستاده بودند. به هر یک از آنان **کرناپی** داده شد.

اما فرشته دیگری نیز آنجا بود. با بخوردانی زرین. درست کنار مذبح بخور در برابر تخت خدا ایستاده بود. بخور فراوانی به او داده شد. این بخور را بر مذبح نهاد. همراه با دعاها، بسیار، آری بی شمار مقدسین، تا در دود خوشبو در حضور خدا بالا روند. چه تسلاپی برای کلیسای آزاردیده، که دعاها به او می‌رسند که می‌تواند آن‌ها را مستجاب کند.

اما آنگاه فرشته اندکی از اخگرهای مذبح را در بخوردان خود ریخت - و آن را بر زمین افکند. این پاسخی بود به همه دعاهایی که از زمین به آسمان بالا رفته بودند. در پی آن رعداها، صداها، برق‌ها و زمین‌لرزه‌ای پدید آمد. خدا به دعاها قوم خود و شهیدان تازه در روز بازپسین پاسخ نمی‌دهد.

پس از آن هفت فرشته با کرناهایشان آماده بودند که کرنا بنوازند و داوری‌های دیگری را اعلام کنند، داوری‌هایی که انسان‌ها اینجا در آسیای صغیر با هراسی ویژه به آن واکنش نشان می‌دهند.

فرشته نخست کرنا نواخت. آنگاه تگرگ و آذرخش‌های بزرگ، لرزان و خیره‌کننده بر زمین افکند. یک‌سوم درختان و همه سبزه‌های سبز سوخت.

فرشته دوم کرنا نواخت. آنگاه چیزی که مانند کوهی بزرگ و سوزان بود به دریا افکند. یک‌سوم دریا خون شد. یک‌سوم جانوران دریا مردند. و یک‌سوم کشتی‌های دریا نابود شد.

فرشته سوم کرنا نواخت. آنگاه ستاره‌ای بزرگ از آسمان فرو افتاد که مانند مشعلی می‌سوخت. بر یک‌سوم رودها و چشمه‌های آب افتاد. نام آن ستاره افسنتین است. از این رو یک‌سوم آب‌ها افسنتین شد. بسیاری از انسان‌ها که از آن آب نوشیدند مردند. زیرا آب تلخ شده بود.

فرشته چهارم کرنا نواخت. آنگاه یکسوم خورشید و ماه و ستارگان زده شد. تاریک شدند، چندان که یکسوم روز نوری نداشت و شب نیز همچنین.

بسیاری چیزها مرا به یاد ده بلای مصر می انداخت، که او بر فرعونى سرسخت و بر مصریان آورد.

آنگاه عقابی دیدم که در اوج آسمان پرواز می کرد و چنان بلند فریاد می زد که گویی هم درد است: وای، وای، وای! ساکنان زمین هنوز سه داوری کرناى دیگر را تجربه خواهند کرد! اینها قرار بود از آن چهار داوری نخست نیز بدتر باشند.

باب 9

آنگاه **فرشته پنجم** کرنا نواخت. دیدم که ستاره‌ای از آسمان فرو افتاده بود. فرشته‌ای که کلید چاه هاویه، یعنی ابیسوس، را دریافت کرد. آن را گشود و دودی غلیظ و سیاه از چاه بیرون آمد. مانند دود کوره. تمام هوا و خورشید تاریک شد.

اما در دود ملخ‌هایی پنهان بودند که اکنون بر زمین بیرون آمدند. به آنان قدرتی مانند عقرب‌ها داده شد، که با نیش زهرآگین خود آزار می‌رسانند.

مأموریتی هولناک یافتند. نمی‌بایست مانند ملخ‌ها که معمولاً چنین می‌کنند، درختان و کشتزارها را بخورند تا خوراک را از انسان‌ها برابیند. نه، می‌بایست انسان‌ها را با نیش‌های زهرآگینشان عذاب دهند و آسیب برسانند. اما تنها کسانی را که مهر مالکیت خدا را بر پیشانی ندارند. پنج ماه مهلت یافتند که انسان‌ها را به معنای واقعی شکنجه کنند. زمانی که خدا آن را محدود کرده است و با چرخه زندگی ملخ برابر است. انسان‌ها را نمی‌کشتند، بلکه از عذاب دادنشان لذت می‌بردند. عذاب‌هایی چنان هولناک، روانی و نیز جسمانی، که انسان‌ها می‌کوشند خود را بکشند و تنها راه گریز را در مردن می‌بینند. اما این از آنان دریغ می‌شود. گویی مرگ از آنان می‌گریزد. اما آنانی که ملک خدایند از این در امان می‌مانند.

هیئت ملخ‌ها مانند لشکری بود آماده برای جنگ. بر سرشان تاج‌های پیروزی زرین بود. چهره‌هایشان مانند چهره انسان بود. مویشان بلند بود چون موی زنان. دندان‌هایی مانند دندان شیر داشتند تا شکار را بدرند. با زره‌های آهنین بر سینه

زره‌پوش بودند. غوغای بال‌زدنشان مانند صدای ارابه‌های جنگی بسیاری بود که اسبان آن‌ها را به میدان نبرد می‌کشند. دم‌هایشان مانند دم عقرب‌ها بود و در انتهای آن نیشی زهرآگین داشت. با آن اختیار یافتند که انسان‌ها را پنج ماه عذاب دهند. لشکری از ارواح پلید که با بدخواهی انسان‌هایی را عذاب می‌دهد که پیوسته تحمل و بردباری خدا را پس می‌زنند.

پیشوا و پادشاهشان فرشتهٔ مقرب سقوط‌کرده‌ای از هاویه است. نامش به عبری ابدون است. به یونانی نام اپولیون دارد - یعنی هلاک‌کننده. اگر انسان‌ها خود فاسد و بدکارند، فرشتگان هاویه، آن موجودات روحانی تاریک که آن شریر از هاویه بیرون افکنده است، چه بیشتر! هلاک‌کننده پیش‌تر چه بارها در کار بوده است. از جمله آنگاه که نخست‌زادگان مصر را کشت.

اکنون **وای نخست** گذشته است. هنوز دو وای دیگر خواهد آمد.

پس از آن **فرشتهٔ ششم** کرنا نواخت. و صدایی از یکی از چهار شاخ مذبحی که در برابر خداست شنیدم. به فرشتهٔ ششم گفت: آن چهار فرشتهٔ بد را که کنار رود بزرگ، فرات، بسته شده‌اند، رها کن تا کار بد خود را انجام دهند. کنار فرات، مرز امپراتوری روم، که آن را از پارسیان هولناک جدا می‌کند.

و آن چهار فرشته رها شدند، که برای این لحظه آماده شده بودند تا یک‌سوم بشریت را بکشند. لشکرهای سوارهٔ عظیمی بودند که برای اجرای داوری روانه شدند. لشکری بسیار بزرگ، تقریباً بی‌شمار. مانند پارت‌ها، آن دشمنان نیرومند روم، که تهدیدی برای امپراتوری روم‌اند و هرگز شکست نخوردند.

اسبان و سوارانشان چنین می‌نمودند: زره‌هایی آتشین و آسمانگون و زرد گوگردی داشتند. سرهای اسبان مانند سر شیران بود. از دهانشان آتش، دود و گوگرد بیرون می‌آید. قدرت اسبان در دهان و در دم‌هایشان است. زیرا دم‌هایشان مانند مارهای زهرآگین است که با آن‌ها آسیب می‌رسانند.

دیگر انسان‌ها، که با این بلاها کشته نشدند، با این همه پشیمانی نشان ندادند. به زندگی پیشین خود ادامه دادند. با وجود این داوری‌ها از همهٔ بدیهایی که

می‌کردند بازنگشتند. با دیوها و ارواح پلید سروکار داشتند و بت‌ها را می‌پرستیدند - بت‌هایی از طلا، نقره، آهن، سنگ و چوب - که نه می‌توانستند ببینند، نه بشنوند و نه راه بروند. توبه نکردند و از قتل‌ها و جادوگری‌های غیبی‌شان بازنگشتند - و از خودپرستی‌شان. و نه از زناکاری بی‌مهارشان و دزدی‌هایشان. نه روی‌گرداندنی از بدی و نه روی آوردنی به خدا.

همهٔ این رویدادها، یعنی داوری‌های خدا، مانند بلندگویی بودند تا انسان‌ها را بلند و روشن به بازگشت فرا بخوانند، تا سرانجام دریابند که تنها نزد خدای زنده در امان‌اند.

باب 10

پس از آن فرشتهٔ دیگری دیدم که بر زمین فرود می‌آمد. فرشته‌ای به طرز چشمگیری نیرومند - که ابری او را چون جامه‌ای در بر گرفته بود. بر فراز سرش درخششی پرتوافشان بود، همانند رنگین‌کمان. چهره‌اش مانند خورشید به شدت می‌درخشید. پاهایش مانند ستون‌های آتش بود. در دستش طوماری کوچک و گشوده داشت. همان طوماری بود که بره هفت مهرش را گشوده بود: تمام تدبیر خدا برای این جهان و نیز اجرای آن را در حکمت الهی در بر داشت.

پای راست خود را بر دریا نهاد، بی‌آنکه در آن فرو رود. و پای چپ را بر خشکی. بدین‌سان به نام خدا زمین و دریا را ملک خدا اعلام کرد. آنگاه با صدایی بلند فریاد برآورد، چنان که شیری می‌غرد. و چون چنین فریاد برآورد، هفت رعد با صدای خود سخن گفتند.

آنگاه شروع کردم به نوشتن همهٔ آنچه هفت رعد بیان کردند. اما صدایی از آسمان به من هشدار داد که آن را ننویسم. باید مهر شود و پنهان بماند. این تنها کار خدا بود. ما انسان‌ها همه‌چیز را نمی‌توانیم بدانیم و نخواهیم دانست، و اگر هم بدانیم، تازه در مقصد.

و آن فرشتهٔ نیرومند که بر دریا و بر خشکی ایستاده بود، دست خود را با طومار به سوی آسمان برافراشت و به او سوگند خورد که تا ابد زنده است. به او که آسمان را

و آنچه در آن زندگی می‌کند آفریده است. به او که زمین را و آنچه بر آن زندگی می‌کند آفریده است. و دریا را و همه آنچه در آن زندگی می‌کند آفریده است. این سوگند بسیار روشن می‌گفت: دیگر هیچ مهلت و هیچ تأخیری نخواهد بود. پایان فرا رسیده است. در روزهایی خواهد بود که فرشته هفتم آغاز به نواختن کرنا کند. آنگاه راز خدا، نقشه او با این جهان، به کمال خواهد رسید. همان‌گونه که آن را به بندگان‌ش اعلام کرده است.

آنگاه باز صدای آسمان را شنیدم. عیسی بود که با من سخن می‌گفت. باید نزد آن فرشته‌ای می‌رفتم که بر دریا و بر خشکی ایستاده بود و **طومار** را از دست او می‌گرفتم. نزد او رفتم و کتاب را خواستم. آن را به من داد و گفت: آن را بخور. در دهانت چون عسل شیرین خواهد بود. اما در شکمت تلخ خواهد بود. آنگاه آن را گرفتم و خوردم، همان‌گونه که روزی حزقیال چنین کرد. و به‌راستی در دهانم چون عسل شیرین بود. اما در شکم حس کردم که تلخ است. همه رنج‌ها و ناله‌هایی که از داوری‌ها می‌آمد در آن بود. اما در دهانم نیز شیرین بود و وفاداری خدا را نسبت به بندگان‌ش به من نشان داد، که به آنان پاداش خواهد داد و آنان را به جهان تازه خود دعوت خواهد کرد.

آنگاه به من گفتند که باید باز نبوت کنم و پیشگویی کنم درباره قوم‌ها، ملت‌ها و زبان‌ها و درباره پادشاهان بسیار. کتابی که خورده بودم همه این نبوت‌ها را در بر داشت.

باب 11

آنگاه نی‌ای برای اندازه‌گیری به من داده شد. برخیز و **قدیس معبد** و مذهب و آثانی را که در آن پرستش می‌کنند اندازه بگیر. اما صحن بیرون معبد را نه. آن به امت‌ها داده شده است. آنان شهر مقدس، اورشلیم، را 42 ماه پایمال خواهند کرد.

این، در نگاه به گذشته، معبد اورشلیم بود، چنان که روزی تا سال 70 میلادی وجود داشت. در آن به‌طور نمادین کسانی را بازشناختم که با وفاداری خدمت می‌کردند. یهودیان مسیحایی، بازمانده حقیقی اسرائیل در میان هم‌قومانشان که مسیح موعود را خوار شمردند و امت‌ها آنان را گمراه کرده بودند. این مرا باز به یاد آن

144000 مهرشده از همه سبطهای اسرائیل انداخت و به یاد ایستادگی خدمسبحی برادران بی‌ایمانشان.

و من در این زمان به **دو شاهد** خود همه اختیار را خواهم داد. 1260 روز، یعنی 42 ماه، نبوت خواهند کرد. فروتن و نالان - پوشیده در پلاس. این دو، آن دو درخت زیتون و آن دو چراغدان اند که در برابر خداوند تمام زمین ایستاده‌اند. و هر کس بخواهد به آنان آسیب برساند یا خاموششان کند -، آنگاه آتشی از دهانشان بیرون می‌آید که دشمنان را نابود می‌کند. آری، هر که به آنان آسیب برساند، باید کشته شود. آنان حتی قدرت دارند آسمان را ببندند تا در زمانی که نبوت می‌کنند، گناهان انسان‌ها را آشکار می‌سازند و آنان را متهم می‌کنند، باران نبارد. همانند آنچه آن زمان با الیاس رخ داد. حتی اختیار دارند، مانند موسی، آب را به خون بدل کنند. می‌توانند زمین را هر چند بار که بخواهند به هر بلایی بزنند.

اندیشیدم که این دو چه کسانی می‌توانند باشند. آیا باید آنان را نمادین فهمید؟ سرانجام در آنان بیش از هر چیز نمایندگان کلیسا را بازشناختم. حتی اگر این در نگاه نخست دشوارفهم باشد. اما وفاداری‌شان، شهادتشان، سرسپردگی‌شان از همان آغاز، این را به ذهن نزدیک می‌کند. آنان همه تنگی‌ها را به جان خریدند. کلیسای ایمانداران نیز، مانند آن دو شاهد، زیر حفاظت و اختیار خدا بازنايستادنی بود. هر قدر هم که سخت در فشار بود. داوری‌ها به خاطر آن به وقوع پیوستند، تا آنکه در پایان همه‌چیز به اوج بحران رسید. کلیسا دشمنانش را به معنای تحت‌اللفظی نابود نکرد. نبرد او روحانی است. با پیام او دشمنان خاموش شدند. گاهی رویدادها به شیوه‌ای شگفت‌انگیز به سود او برگشتند.

آنگاه که روزهای شاهدان به پایان برسد، وحشی که از هاویه برمی‌آید، و درباره آن باز مفصل گزارش خواهم داد، به آنان حمله خواهد کرد. به راستی: وحش بر آنان پیروز خواهد شد و آنان را خواهد کشت. و جسدهایشان در خیابان آن شهر بزرگ، اورشلیم، خواهد افتاد، که از نظر روحانی و اخلاقی درست به اندازه سوم و مصر بی‌خداست. این همان شهری است که خداوند ما عیسی در آن مصلوب شد. اما

آنچه دربارهٔ این شهر گفته می‌شود، در نهایت دربارهٔ همهٔ شهرها، آری، دربارهٔ تمام زمین و همهٔ ساکنان زمین صادق است

بسیاری از همهٔ قوم‌ها، قبیله‌ها، زبان‌ها و ملت‌ها شاهد این پیروزی بدی خواهند بود. 3 ½ روز در خیابان افتاده‌اند. تمام جهان، همهٔ کسانی که بت‌ها را خدمت می‌کنند و خدای زنده و عیسی را رد یا خوار می‌شمارند، از این شاد می‌شوند. برای یکدیگر تبریک و هدیه خواهند فرستاد. زیرا سرانجام کسانی کشته شده‌اند که 3 ½ سال آنان را با بلاهایشان عذاب دادند و پیوسته گناهان و بی‌عدالتی‌هایشان را به آنان گوشزد کردند. با این هدف که آنان را به توبه و بازگشت برسانند، همان‌گونه که آن زمان فرعون نیز می‌بایست به توبه می‌رسید.

اما آنگاه، پس از آن 3 ½ روز، چیزی یکسره غیرمنتظره رخ داد، آری، چیزی که برای انسان‌ها به‌راستی نامعقول بود. حیات دوباره به آن دو شاهد بازگشت. همان‌گونه که خدا در آغاز حیات را در آدم دمید، یا نَفَس خود را در استخوان‌های مردگان نزد حزقیال، اکنون نیز با این دو شهید امین چنین شد. از مرگ برخاستند. این همهٔ آن بسیاری را که آن را دیدند به وحشت انداخت. سخت ترسیدند. زیرا همهٔ آن صدای بلند را از آسمان شنیدند که به آن دو می‌گفت: به اینجا بالا بیاوید! و همچون آن زمان الیاس، و همچون خداوندشان عیسی، در ابری به آسمان بالا رفتند. در برابر چشمان دشمنانشان.

بدین‌سان جماعت ایمانداران در پایان تقریباً یکسره از میان برداشته خواهد شد. اما **شهادتِ خونین** آنان در پایان **پیروزی** آنان خواهد بود. همان‌گونه که بره با مرگ پیروز شده است. این جماعت نزد خدا ربوده خواهد شد. و از سوی او پذیرفته و سرافراز خواهد شد. این پیروزی آن است و در عین حال آغازِ پایانِ دشمنانش.

در این ساعتِ وحشت از آن دو نبی و ربوده شدنشان، آنگاه زمین‌لرزه‌ای بزرگ رخ داد. یکدهم شهر اورشلیم فرو ریخت. هفت هزار نفر در این زمین‌لرزه مردند. همهٔ بازماندگان ترسیدند و آنگاه خدای آسمان را جلال دادند. آری، پشیمانی و بازگشت رخ داد، همان که داوری برای آن بود. تمامی اسرائیل در پایان روزها نجات خواهد یافت.

بدین سان **وای دوم** گذشته است. **وای سوم** به زودی می آید.

آنگاه با بی تابی منتظر **فرشته هفتم** با کرنایش بودم. و چون کرنا نواخت، صداهایی بلند در آسمان برخاست. می گفتند: اکنون تمام جهان، تمام زمین، در مقام پادشاهی خدا به خداوند، یهوه، و به مسیح او، مسح شده او، سپرده شده است. اکنون سلطنت او آغاز می شود که برای همیشه پایدار خواهد ماند.

آن 24 پیر که در برابر خدا بر تخت های خود نشسته اند، چون این را شنیدند به روی درافتادند و پرستش کردند و گفتند: تو را شکر می کنیم، ای خداوند، ای خدا، ای قادر مطلق، که همیشه بودی، که هستی و که می آیی. زیرا اکنون سرانجام به دوران تاریک پایان دادی و **سلطنت صلح** نهایی را آغاز کردی.

امت ها هزاران سال خشمگین بوده اند. اما اکنون، پس از صبری طولانی، خشم واپسین تو فرا رسیده است. و سرانجام زمان آن رسیده که همه مردگان در برابر تخت تو داوری شوند. و به همه بندگان، از همه هزاره ها، **پاداششان** را خواهی داد. به انبیا، به همه مقدسین، آری، به همه کسانی که از نام تو می ترسند. به کوچکان و به بزرگان. اما همان گونه که به بندگان پاداش می دهی، کسانی را که زمین و انسان های روی آن را تباه کرده اند به هلاکت وامی گذاری.

و پایان این رؤیای عظیم درباره آخر زمان ها این بود که معبد در آسمان، قدس الاقداس، گشوده شد و صندوق عهد خدا دیده شد. آنگاه برق ها، صداها، رعد ها، زمین لرزه و تگرگی بزرگ پدید می آید. هر آنچه رخ داده بود، از درونی ترین قدس، آنجا که خدا بر تخت نشسته است، آمده بود. همه چیز اراده مطلق او بود که در اینجا بر ما آشکار می شود.

این **بار سوم** بود که چیزی **گشوده شد**. این بار معبد. بدین سان **سومین رشته رؤیاها** آغاز شد، که آن نیز با آمدن خداوند عیسی در جلال به پایان رسید.

باب 12

آنگاه نشانه ای بزرگ در آسمان پدیدار شد. **زنی** جوان دیدم، در ماه های آخر بارداری، که خورشید را در بر کرده بود. زیر پاهایش ماه بود. بر سرش تاجی از 12 ستاره

داشت. از درد زایمان فریاد می‌زند. درست در آستانه زایمان است.

اما نشانه بزرگ دیگری نیز در آسمان دیدم. **اژدهایی** عظیم و سرخ آتشین. ماری آبی و چندسر، مانند هیدرا، مانند لویاتان در مزامیر 74، آن هیولای دریا. هفت سر و ده شاخ داشت. بر سرهایش هفت تاج داشت. دم بزرگش یکسوم ستارگان را جارو می‌کند و به زمین فرو می‌اندازد. موجودی بی‌اندازه نیرومند، هوشمند و تهدیدکننده، آری، آدمکش.

این مار-اژدها در برابر زنی که در آستانه زایمان است برخاست. می‌خواهد کودک را، همین که زاده شود، بلعد. زن **پسری** به دنیا آورد. او برای آن مقدر شده بود که بر جهان و بر همه قوم‌ها فرمان براند. اما اژدها می‌خواست از این جلوگیری کند، زیرا خودش می‌خواهد بر جهان فرمان براند و آن را از آن خود کند. اما چیزی شگفت رخ داد: اژدها نتوانست پسر را بگیرد، زیرا او نزد خدا، به سوی تخت او، ریبوده شد. آشکار بود که اژدها نمی‌توانست نقشه خدا را متوقف کند.

اندکی دریافتیم که این نشانه‌ها چه معنایی دارند. آن زن اسرائیل بود، در محاصره رومیان. به‌ویژه وفاداران اسرائیل، که با اشتیاق در انتظار مسیح موعود بودند.

و هیچ نشانه‌ای مناسب‌تر از این نبود که آن دشمن بزرگ، دشمن خدا، با اژدهایی هفت‌سر نشان داده شود. آری، او بود که هیروдіس را به کشتار کودکان بیت‌لحم برانگیخت تا عیسی را بکشد. پس از آن نیز، بارها و بارها، کوشید مسیح موعود را بکشد. اما آنگاه که سرانجام به ظاهر کامیاب شد، ناچار دریافت: مرگ عیسی بر صلیب ظفر او نبود، بلکه بزرگ‌ترین و قطعی‌ترین شکست او بود.

چنین تصویرها و داستان‌هایی را از اسطوره‌های مصریان، بابلیان و یونانیان می‌شناختم. پیدا بود که خدا چیزهایی از آن‌ها را برگرفت تا در نوری تازه دوباره تفسیرشان کند، یعنی به سوی او که فرمانروایی جهان به‌راستی از آن اوست. زیرا او رهاننده است – مسیح خداوند. او خدای حقیقی مسیحیان آزاردیده است. این اسطوره نیست، بلکه حقیقت است. و با این نشانه‌های آسمانی که دیدم، او همه اسطوره‌های کهن و خدایانشان را بی‌معنا می‌سازد.

آری، و این نشانه‌ها در آسمان به **آرایشی از ستارگان** اشاره داشتند که روز تولد پسر، یعنی مسیح موعود، را اعلام می‌کند. همین آرایش ستارگان بود که پیش‌تر به مجوسی‌ان از مشرق‌زمین راه آخوری را نشان داد که پسر در آن زاده شد. آنگاه که خورشید در میانه صورت فلکی سنبله (دوشیزه) است، همان جا که دوشیزه کودک را در شکم دارد؛ ماه زیر پاهای او؛ در زیر آن صورت فلکی عقرب زهرآگین، ستارگان صورت فلکی اسد مانند تاجی بر فراز سرش؛ و آنگاه، که بسیار کم پیش می‌آید، آنگاه که مشتری، پادشاه سیارگان، و قلب‌الاسد شاهانه (رگولوس) در صورت فلکی اسد به هم می‌رسند: این 11 سپتامبر بود، سه سال پیش از آغاز تقویم ما. این آرایش ستارگان به آمدن مسیح موعود در آخوری در بیت‌لحم اشاره داشت. در تقویم یهودی، روز تولد عیسی مسیح با روز سال نو مصادف بود. و نیز روز تولد **نوح**. آری، آمدن مسیح موعود آغازی تازه به معنای واقعی بود. نوحی تازه، که آفرینشی تازه می‌آورد و بر شیطان و فرشتگان، آن پسران سقوط‌کرده خدا، و بر نسل آنان، یعنی دیوها، برای همیشه غالب می‌آید. ازدها یک‌سوم فرشتگان را با دم خود از آسمان جارو کرده بود. آری، این همه فرشته در شوررش از او پیروی کرده بودند. اما در پایان، آن پسر، آن فرزند نرینه، آن بره، پیروز خواهد شد.

آنگاه زن به بیابان گریخت. به جایی که خدا آماده کرده است. آنجا در طول 1260 روز، یعنی **3 ½ سال**، از او نگهداری شد. درست به همان مدت که آن دو شاهد نبوت کرده بودند. چندین بار با این مدت در واحدهای گوناگون روبه‌رو شدم. به صورت زمان‌ها، روزها و سال‌ها. این مدت، که دانیال نیز پیش‌تر از آن سخن می‌گوید، در اینجا نماد و چکیده تنگی همه پیروان بره می‌شود. این دوران آنگاه آغاز شد که آن پسر به سوی تخت خدا رفته شد و جلال یافت. دورانی تا آنگاه که او بازگردد و فرمانروایی‌اش بر جهان آغاز شود. آری، 3 ½ سال آزار هولناک یهودیان وفادار زیر دست آنتیوخوس اپیفانس (Antiochus Epiphanes)، پادشاه سوریه، به درازا کشید. 3 ½ سال شهادت خداوند ما به درازا کشید. و 3 ½ سال اورشلیم پیش از ویرانی به دست رومیان در محاصره بود. زن، همچون اسرائیل، به بیابان رفت تا مراقبت خدا را تجربه کند، در سفر به سوی خود او.

آنگاه جنگی در آسمان درگرفت. میکائیل فرشتهٔ مقرب با فرشتگانش با اژدهای سرخ آتشین و فرشتگانش جنگید. اما اژدها و فرشتگانش نتوانستند در برابر میکائیل و لشکرش تاب آورند. برای اژدها، یعنی ابلیس، و فرشتگانی که از او پیروی می‌کنند، دیگر هیچ راهی به تخت خدا در آسمان نیست. این آغازِ پایانِ آنان است.

اژدهای بزرگ همان مار کهن عدن است که نخستین انسان‌ها را فریفت. او را ابلیس و شیطان نیز می‌نامند. او دشمن خدا و فریبنده است، آری، خدای تمام دنیا. امت‌ها را گمراه می‌کند. او بر زمین افکنده شد. رئیس این جهان بیرون رانده شد، چنان که روزی از زبان عیسی شنیده بودم.

اکنون که آن پسر، یعنی عیسی، مسیح موعود، بر تخت خدا، به دست راست خدا، نشسته است، دیگر در آسمان جایی برای مدعیِ برادران نیست. عیسی با خون خود رهایی جاودانی را فراهم کرده است.

این رویداد عظیم در آسمان با صدایی بلند جشن گرفته شد. این سخنانِ دوران‌ساز را شنیدم: **اکنون نجات به انجام رسیده است.** قدرت و فرمانروایی خدای ما فرا رسیده است. و قدرت و اقتدارِ مسیح او، مسح‌شدهٔ خدا.

زیرا مدعیِ برادران ما از آسمان رانده شده است. به زمین فرو افکنده شده است. او که کاری بهتر از این نداشت که هزاران سال بی‌وقفه برادران را به سبب گناهانشان نزد خدا متهم کند و بر مجازاتشان پافشاری کند. اما دیگر هیچ دلیلی نیست، و هرگز دیگر دلیلی نخواهد بود، که برادران نزد خدا متهم شوند. این گذشته است! زیرا مقدسین، یعنی پیروان عیسی، اکنون به واسطهٔ خون بره از گناهانشان آزاد شده‌اند. در خون بره همه‌چیز شسته شده است. به واسطهٔ خون بر ابلیس غالب آمده‌اند. به واسطهٔ اعتراف خود به بره و وفاداری‌شان. از این رو بسیاری از آنان کشته شدند. جان خود را تا به مرگ عزیز نداشتند. درست مانند بره، که آنان را رهانیده است.

پس آسمان، و همهٔ کسانی که در آن ساکن‌اند، فرشتگان و مقدسین به کمال رسیده، شاد باشند. جشن بگیرند، زیرا نقطهٔ عطف زمان‌ها فرا رسیده است. پیروزی بره

همه چیز را دگرگون می کند و همه چیز را برای همیشه دگرگون خواهد کرد. اما بر زمین هنوز جشنی نیست. زیرا ابلیس به زیر افکنده شده است. او به خوبی می داند که زمان زیادی برایش نمانده است، زیرا در آسمان از هم اکنون پیروزی مسیح موعود جشن گرفته می شود. و چون زمان زیادی ندارد، با خشمی بزرگ انسان ها را گمراه و نابود خواهد کرد. در این جنون و باور باطل که می تواند فرمانروایی جهان را از مسیح موعود برباید و آن را برای خود برپا سازد. وای بر انسان های روی زمین، زیرا ابلیس نزد شما فرود آمده است.

خشم او بیش از همه متوجه آن زنی شد که مسیح موعود را زاده بود. یعنی آنانی از اسرائیل که به مسیح موعود ایمان آوردند و از او پیروی کردند. او آنان را آزار داد. به زن به شیوه ای فراطبیعی یاری رسید. دو بال بزرگ عقاب به او داده شد، تا به بیابان، به پناهگاه، پرواز کند، جایی که در آن 1260 روز، آن 3 ½ سال، «زمانی و دو زمان و نصف زمان»، از او نگهداری می شود و **به طور روحانی محافظت** می شود. اژدها نتوانست او را بگیرد، و کوشید او را با سیلابی از دهان خود غرق کند. اما باز به زن یاری رسید: زمین دهان گشود و سیلاب دهان اژدها را به سادگی فرو برد. او همه کار کرد، اما نتوانست پیروز شود.

از اینکه نتوانسته بود به زن آسیب برساند، چنان خشمگین شد که آنگاه به همه دیگرانی روی آورد که احکام خدا را نگاه می دارند و به عیسی مسیح اعتراف می کنند. اینان نسل آن زن اند. همه آن بسیاری از همه قوم ها، که از راه بشارت مسیحیان یهودی تبار به مسیح رسیدند. اژدها به همه کسانی که از بره پیروی می کنند، هر جا که فرصت یابد، حمله می کند. در سراسر زمین.

باب 13

آنگاه به کرانه دریا برده شدم تا نشانه های دیگری ببینم.

دیدم **وحشی از دریا** برمی آید، که هولناک می نمود و به آن اژدهای سرخ آتشین شباهت داشت. زیرا آن نیز هفت سر و ده شاخ داشت. بر ده شاخ تاج ها بود. بر سرهایش نامی از کفر بر ضد خدای متعال نوشته شده بود.

این وحش، یا بهتر بگویم این درنده، همانند پیکرهای جانورانی بود که دانیال روزی دیده و وصف کرده بود. آن‌ها نماد امپراتوری‌های جهانی و فرمانروایانشان بودند. این وحش نیز چنین بود، که از دریای خروشان قوم‌ها برمی‌آمد. جز اینکه اکنون یک وحش بود که همه آن جانوران دانیال در آن یکی شده یا درآمیخته بودند. مانند جگوار یا پلنگی خطرناک و تیزرو می‌نمود. پاهایش مانند پاهای خرسی سیری‌ناپذیر بود. دهان پرقدرتش مانند دهان شیر بزرگ بود. درنده‌ای هراس‌انگیز که قدرتی جهانی و اهریمنی را مجسم می‌کند.

و اکنون این را نیز دیدم که چه کسی به این وحش قدرت و تخت فرمانروایی داد. **اژدها** بود. آری، این وحش مانند تجسمی، جسم‌گرفتنی، از اژدها بود. به نظرم می‌رسید که اژدها این وحش را از دریا برآورده است. آفریده او بود.

آنگاه دیدم که یکی از هفت سر با شمشیر زخمی‌کننده خورد و وحش در آستانه مرگ بود. اما با آنکه زخم‌کننده بود، به سرعت التیام یافت. این انسان‌های روی زمین را به حیرت انداخت و وحش را تحسین کردند.

از این رو اژدها را پرستیدند، زیرا به وحش چنین قدرت و توانی داد. و همچنین وحش را پرستیدند و گفتند: کیست همانند وحش؟ کیست که بتواند با او بجنگد یا او را شکست دهد؟

در شگفت شدم. آن بره کوچک نیز که در میان تخت بود، زخمی‌کننده داشت. این به نظرم مانند تقلیدی آمد، مانند **نقیضه‌ای مسخره**. گویی اژدها می‌خواست مانند خدای پدر باشد و وحش پسر او. اژدها را انسان‌ها نمی‌دیدند، تنها وحش را. وحش مکاشفه اژدها بود.

این اتحادی ضدخدایی و ضدمسیحی بود. به وحش، فرمانروایی مانند پادشاه و امپراتور، داده شد که با تکبر سخنان بزرگ و خیره‌کننده برای انسان‌ها بگوید. و کفرهایی بر ضد خدا و بره بر زبان آورد. می‌توانست هر چه بخواهد بکند. 42 ماه. وحش پیوسته به خدای زنده کفر می‌گفت. با گستاخی خدای آسمان و همه کسانی را که در آسمان او را خدمت می‌کنند به مبارزه می‌طلبید. وحش خود را نیرومند و شکست‌ناپذیر می‌پنداشت. حتی به وحش اجازه داده شد، آن هم از سوی خود

خدای زنده، که با همهٔ مقدسین بجنگد و حتی بر آنان پیروز شود. وحش هر چه بیشتر از مقدسین را که می‌توانست کشت، تا یاد خدای زنده و مسیح او را از روی زمین ریشه‌کن کند.

به وحش آزادی داده شد - هر چند فهمیدن آن برایم سخت بود - اختیار سیاسی و نظامی برای فرمانروایی. خدا حفاظت خود را بازگرفت تا اجازه دهد همهٔ این‌ها پدید آید. بر هر قبیله، هر زبان و هر قوم فرمان می‌راند. وحش در نظمی نوین برای جهان همهٔ کسانی را یکی می‌کند که بر زمین ساکن‌اند و خدای آسمان را نمی‌شناسند. آنان به این فرمانروا ادای احترام می‌کنند. سخن بر سر همهٔ کسانی است که نامشان در دفتر حیات بره ثبت نشده است - برهٔ قربانی‌شده، تا انسان‌ها را از همهٔ قبیله‌ها، زبان‌ها و قوم‌ها رهایی بخشد.

اگر کسی گوش دارد، به‌دقت بشنود. برای **مقدسین** این به معنای اسارت در همه‌جامست. برای بسیاری به معنای مرگ با شمشیر است. در این باره نباید هیچ خیال باطلی داشت. اما این تنها تا زمانی رخ می‌دهد که خدا بخواهد. هر که از بره پیروی می‌کند، می‌تواند در انتظار همین سرنوشت باشد. بدین‌سان پایداری و استقامت مقدسین، یعنی پیروان عیسی، در این دوران تاریک نمایان می‌شود. و وفاداری و ایمانشان.

دریافتم که در روزگار من نیز فرمانروایی بسیار همانند وجود داشت. من خود در پطمس در اسارت بودم. کشته نشدم. اما این نیز در برخی جاها رخ داد. مانند اسمیرنا و پرغامس، چنان که پیش‌تر نوشتم. تا پایان، فرمانروایانی بر امپراتوری‌های جهانی خواهند بود که خود را می‌پرستانند و پیروان عیسی را خواهند کشت. آیا پیش از پایان چنین کسی خواهد آمد - مانند وحش، که هر آنچه دیدم بر او صدق کند؟ با ذاتی یکسره غیرانسانی، ضدخدایی و بدخواه؟ خدا مطلق فرمانرواست و به هدف خود می‌رسد. حتی اگر شاید در آخرالزمان اوج‌گرفتنی در کار باشد که زمین و انسان‌ها هرگز ندیده‌اند.

وحش دومی نیز قرار بود به آن بپیوندد. این نیز پیکری جانوری، مانند موجودی دورگه و فراواقعی. این یکی را اکنون دیدم که از زمین برمی‌آمد. گویی از گور. دو

شاخ داشت، مانند بره. اما صدای اژدها از آن شنیده می‌شد، گویی او از راه این وحش سخن می‌گفت. با وحش نخست پیوند داشت و همهٔ اختیارات را از وحش نخست دریافت کرده بود. این وحش هر کاری می‌کرد تا انسان‌ها وحش نخست را بپرستند. همان وحشی که زخم کشنده‌اش چنان شگفت‌التیام یافته بود. وحش دوم نشانه‌های بزرگ به عمل می‌آورد. حتی می‌توانست آتش از آسمان فرود آورد.

بدین‌سان تثلیثی تاریک و شیطانی آشکار شده بود. این وحش دوم مانند نقیضه‌ای مسخره از روح‌القدس بود که مسیح را جلال می‌دهد. وحش دوم وحش نخست، یعنی آن فرمانروا، را جلال می‌داد. وحش دوم نماد یک انسان نیز هست، وزیر تبلیغاتی که انسان‌هایی را که از بره پیروی نمی‌کنند گمراه می‌کند. به سوی هلاکت. نبی‌ای دروغین، که از راه نشانه‌های خارق‌العاده‌ای که برای آن اختیار یافته بود کامیاب می‌شود. این نشانه‌ها چنان خیره‌کننده بودند و عظمت وحش نخست را چنان حرمت می‌نهادند و می‌ستودند که انسان‌هایی که خدای حقیقی را نمی‌شناسند، این وحش نخست را که از دریا برآمد، همچون خدا می‌پرستند.

آنگاه وحش دوم از انسان‌ها می‌خواهد که برای وحش نخست، که زخم کشنده‌اش التیام یافته بود و دوباره زنده شد، تمثالی برپا کنند. به این تمثال، که وحش نخست را مجسم می‌کرد، این نبی دروغین که مانند بره می‌نمود، اکنون جان بخشید. آری، توانایی این کار از سوی خدای زنده به او داده شد، که این تمثال زنده باشد، سخن بگوید و حتی هوشی بیابد تا همهٔ کسانی را که وحش نخست را نمی‌پرستیدند ردیابی کند. همهٔ کسانی که چنین نمی‌کردند، در پی آن به دست این تمثال جان‌یافته کشته شدند.

نبی دروغین، وزیر تبلیغات وحش نخست که از دریا برآمد، کاری می‌کند که همهٔ انسان‌ها، کوچک و بزرگ، دولتمند و فقیر، آزاد و برده، نشانی دیدنی بر خود داشته باشند. یا بر دست راست، یا بر پیشانی. بدین‌سان تضمین شد که تنها کسانی بتوانند خرید و فروش کنند که به وحش ادای احترام می‌کردند و این را با این نشان ثابت می‌کردند. این نشان یا نام وحش را در بر داشت یا ارزش عددی نامش

را. هر که حکمت دارد، عدد وحش را حساب کند. این عدد انسانی است. وحش یک انسان است. و عددش 666 است.

من، یوحنا، خود در زمانی دشوار و پرآزمایش زندگی می‌کردم، زمانی که مسیحیان آزار می‌دیدند و امپراتوران خود را همچون خدا می‌پرستاندند. برخی از آنچه دیدم، زمانه مرا بازمی‌تاباند و بارها و بارها چنین خواهد کرد. اما آنچه اکنون دیده بودم، از این فراتر می‌رفت. شاید آینده را وصف کند، احتمالاً واپسین دوران تاریخ بشر را، اندکی پیش از آنکه بره بازگردد تا فرمانروایی خود را آغاز کند. خدا حفاظت خود را بازخواهد گرفت و به نیروهای ظلمت و به انسان‌هایی که آنان را به کار می‌گیرند امکان خواهد داد که قدرت داشته باشند و نشانه‌ها به عمل آورند، بشریت را گمراه کنند و یکسره زیر نظارت درآورند. زیرا با داورها و بلاها بازنگشتند. داورى خدا آنجا رخ می‌دهد که خدا پس از بردباری بسیار حفاظت خود را بازمی‌گیرد و انسان‌ها را به خودشان و به نیروهای شریر ظلمت وامی‌گذارد.

باب 14

هنوز درباره این ظلمت می‌اندیشیدم و درونم لرزیده بود که نگاهم دوباره به بالا، به آسمان، کشیده شد. به سوی نور. آنجا بره حقیقی خدا بر کوه آسمانی **صهیون** ایستاده بود. همراه بره، آن 144000 مهرشده بودند که نام پدرشان بر پیشانی‌شان بود. همان‌هایی که پیش‌تر دیده بودم. آنان با بره یکی بودند. اندکی بعد قرار بود غالبان دیگری را نیز ببینم، همان‌گونه که پیش از آن جمعیت بزرگ از همه ملت‌ها را دیده بودم.

صدایی از آسمان شنیدم. مانند خروش آب‌های بسیار بود و مانند غرش رعدی سهمگین. اما آوای چنگ‌نوازانی را هم شنیدم که چنگ‌های خود را می‌نواختند.

آنان **سرودی تازه** می‌نوازند. در برابر تخت و در برابر چهار موجود زنده و بیست و چهار پیر. این سرود را تنها آن 144000 نفر می‌توانستند بخوانند. آنان از زمین خریده شده بودند. هیچ‌کس دیگر آن را نمی‌دانست. اینان بره را دوست دارند، همان‌گونه که دختری باکره داماد را دوست دارد. اینان هر جا که بره رفت، از او

پیروی کرده‌اند. بی‌آنکه جان خود را عزیز بدانند. آنان از میان انسان‌ها خریده شده‌اند تا نوبری برای خدا و بره باشند.

هیچ سخن بدی نگفته‌اند، دروغ نگفته‌اند و سخن نادرستی بر زبان نیاورده‌اند. به واسطه بره در برابر تخت خدا بی‌عیب‌اند.

چه تسلائی! چه دلگرمی‌ای که ظلمت حرف آخر را نمی‌زند. بره و مقدسین پیروز خواهند شد و شادی و هلهله آنان پایانی نخواهد داشت.

آنگاه فرشته دیگری را دیدم که در آسمان پرواز می‌کرد. بر فراز تمام زمین پرواز می‌کرد. زیرا پیامی برای همه ساکنان زمین داشت. برای همه ملت‌ها، قبیله‌ها، زبان‌ها و قوم‌ها. پیامی نیکو بود، **انجیل جاودانی**. با صدای بلند، چنان که همه بشنوند، ندا می‌کرد: از خدای زنده و حقیقی بترسید. تنها به او جلال دهید. آفریدگاری را بپرستید که آسمان و زمین و دریا و چشمه‌های آب را ساخته است. زیرا ساعت داوری بسیار نزدیک است.

این پیام در همه زمان‌ها معتبر بود. و تا ساعت آخر معتبر است. حتی آنگاه که آن دو وحش بشریت را کور کرده باشند و دیگر هیچ شناختی از خدا در میان نباشد. خدا اطمینان خواهد داد که انسان‌ها خبر خوش، یعنی انجیل، را خواهند شنید.

در پی او فرشته دومی آمد که او نیز پیامی داشت. پیام تسلی برای همه مقدسین، اما در عین حال خبری هولناک برای همه دیگران: افتاد، افتاد **بابل**، آن شهر بزرگ. همه قوم‌ها را از شراب شهوت زناکاری و بی‌وفایی‌اش مست کرده است.

از بابل باز هم خواهم گفت. از این شهر چیزهای بسیار دیگری هم دیده بودم. بابل نماد نظام جهانی فراگیر و بسیار پیشرفته است. شهری که خدا در آن ساکن نیست و در آن پذیرفته نیست، برخلاف اورشلیم جدید.

فرشته سومی در پی آمد و با صدای بلند گفت: اگر کسی وحشی را که از دریا برآمد و تمثال او را پرستد و به او ادای احترام کند، و نشان او را بر دست یا پیشانی خود بپذیرد، از شراب خشم خدا خواهد نوشید. این شراب ناب و نیامیخته در جام غضب او نگاه داشته شده است. آری، همه کسانی که وحش را می‌پرستند و به

انجیل جاودانی گوش نمی‌دهند، در برابر فرشتگان مقدس و در برابر بره با آتش و گوگرد عذاب خواهند دید. آری، آنان بره را خواهند شناخت، اما او نخواهد توانست به آنان کمک کند، زیرا آنگاه نیز او را رد خواهند کرد.

دود این آتش و این عذاب بالا می‌رود و هرگز دیگر باز نمی‌ایستد. این آتش برای همیشه می‌سوزد، تا ابدالآباد. این انسان‌ها در آتشی به معنای تحت‌اللفظی نخواهند سوخت. آنان وجود خواهند داشت و آرامی نخواهند یافت. وجدانشان عذابشان خواهد داد. تنهایی‌شان عذابشان خواهد داد. اینکه بدانند: خدای زنده وجود دارد. اما آنان او را نپرستیدند. اکنون برای همیشه بیرون خواهند ماند. عذابی سرشار از سرزنش خویشتن. به تَلخی پشیمان خواهند شد که وحش و تمثالش را پرستیدند. خدا هرگز نمی‌خواست که آنان روزی از او جدا و به حال خود رها شوند. آنان هرگز نزدیکی خدا را نخواستند و از این رو دیگر هرگز تجربه نخواهند کرد که نزدیکی خدا چه بی‌اندازه نیکوست. این تصویرهای تکان‌دهنده از این گویاتر نمی‌توانند باشند و هشدار در نهایت فوریت‌اند. آن مکان هر طور که باشد، هیچ‌کس نخواهد خواست آنجا باشد.

در برابر این، پایداری فداکارانهٔ مقدسین در دوران مرگبار وحش قرار دارد. آنان که احکام خدا و ایمان به عیسی را نگاه داشتند. برایشان دشوار خواهد بود که در دوران آزمایش سخت پایداری کنند. آنان که وحش را می‌پرستند، کارشان آسان خواهد بود. اما آن سوی مرگ، ورق برمی‌گردد. آنگاه برای همیشه.

زیرا صدایی شنیدم که می‌گفت: خوشا به حال **مردگانی که در خداوند می‌میرند!** آری، روح با شادی می‌گوید: آنان از رنج‌های خود آرامی خواهند یافت. هیچ‌یک از کارهایی که برای عیسی کرده‌اند بیهوده نخواهد بود. اعمالشان از پی ایشان می‌آید و تا ابد پایدار می‌ماند.

باز چیزی دیدم. ابری سفید که کسی بر آن نشسته بود، یعنی پسر انسان. همان‌گونه که دانیال نیز او را دیده بود. عیسی بود. تاجی شاهانه بر سر داشت و در دستش **داسی** تیز. به نظر می‌رسید منتظر چیزی است. آنگاه فرشته‌ای از معبد آسمانی بیرون آمد و با صدای بلند به پسر انسان ندا داد: داس خود را بینداز و درو کن! زیرا

ساعت درو رسیده است. واپسین ساعتِ درو است، زیرا محصول تقریباً خشک شده است. و آن پسر انسان که بر ابر بود، داس خود را بر زمین انداخت و محصول زمین درو شد.

آری، تا به آخر، تا جایی که به هر روی ممکن باشد، صبرِ خدا انتظار می‌کشد. آنگاه عیسی محصول قوم خود را گرد می‌آورد و به خانه می‌برد. همهٔ کسانی که از او پیروی کرده و نام او را محکم نگاه داشته‌اند.

برای آنانی که از آنِ اویند، در این ساعت آخر نجات خواهد بود. دروی برکت. اما **دروی داوری** نیز هست. برای دیگران. زیرا فرشتهٔ دیگری از همان معبد آسمانی بیرون آمد. او نیز داسی تیز داشت. اکنون فرشتهٔ دیگری نیز از مذبح آسمانی بیرون آمد. او بر آتش اختیار داشت. او فرشتهٔ داوری بود. این فرشته با صدایی بسیار بلند به فرشته‌ای که داس داشت ندا داد: داس خود را به میان انگورها بفرست. تاک‌ها را درو کن، زیرا خوشه‌ها رسیده‌اند. آنگاه این فرشته تاک زمین را درو کرد و خوشه‌ها را در چرخشت انداخت، جایی که انگورها لگدکوب می‌شوند. این همان چرخشت بزرگ غضب و خشم خداست. بیرون از شهر اورشلیم لگدکوب می‌شود. از چرخشت شیرۀ سرخ انگور بسیاری بیرون آمد، مانند خون. چندان که تا لگام اسبان می‌رسید. در گستره‌ای به شعاع 300 کیلومتر.

تصویری هولناک. تکان‌دهنده. اما همهٔ انسان‌ها فرصت داشتند، تا زمانی که محصول می‌روید و می‌رسید. وقتی در پایان بدی و بی‌قانونی چیره شده باشد، درو فرا خواهد رسید. داوری خدا جدی است و نباید آن را سرسری گرفت. انسان هر آنچه بکارد، همان را درو خواهد کرد. خدا را نمی‌توان ریشخند کرد. هیچ‌کس نباید بکوشد او را به مبارزه بطلبد، چنان که وحشی که از دریا برآمد چنین کرد و سرمشقی شد برای پیروی همهٔ کسانی که به او ادای احترام می‌کنند.

باب 15

آنگاه نشانهٔ دیگری در آسمان دیدم. نشانه‌ای بزرگ و شگفت‌انگیز. هفت فرشته با **هفت بلای آخر**. این بلاها غضب خدا را به کمال می‌رسانند.

اما پیش از آنکه این بلاها آغاز شوند، آنچه پیش‌تر دیده بودم، یعنی بیدارِ آن دو حیوان درنده و خودکامه، به پایان رسید. چه بسیار شاهدان عیسی را که وحش کشته بود. وحش بر مقدسین پیروز شده بود. اما اکنون آنان را می‌دیدم. زیرا پیروزانِ حقیقی آنان بودند. جان خود را عزیز نداشته و تا به مرگ وفادار مانده بودند.

چیزی مانند دریایی از شیشه دیدم. آمیخته با آتش. منجمد چون یخ. بر کرانهٔ این دریا، نزد تخت خدا، همان‌گونه که در آغاز دیده بودم، آنان ایستاده بودند. غالبان بر وحش و بر تمثال او و بر عدد رازآلود نامش. چنگ‌هایی در دست داشتند و در ستایش خدا می‌نواختند. چنان‌که گویی در یک **خروج تازه** همین حالا به کرانهٔ امنِ ساحل رسیده بودند. رهیده از وحشِ ضدمسیح – همان‌گونه که آن زمان اسرائیل از فرعون رهید. فرعونی که در دریا غرق شد و به پایان کارش رسید. همان‌گونه که با آن دو وحش نیز رخ خواهد داد. از این رو سرود موسی، بندهٔ خدا، و سرود بره را می‌خوانند: «بزرگ و شگفت‌انگیز است کارهای تو، ای خداوند، ای خدا، ای نگاه‌دارندهٔ همه‌چیز. عادلانه و راست است راه‌های تو، که با آن‌ها ملتها را به اقتدار خود به سوی هدف هدایت می‌کنی. زیرا پادشاه حقیقی ملتها تویی. بر تخت آسمانی‌ات. کیست چنان نادان که از تو نترسد و نپذیرد که خدا خداست و خدا می‌ماند؟ و به تو جلال ندهد؟ زیرا تنها تو قدوسی. هیچ‌کس همانند تو نیست. همهٔ ملتها خواهند آمد و به تو ادای احترام خواهند کرد. زیرا روزی می‌آید که کارهای تو بر همهٔ ملتها آشکار شود و آنان بپذیرند که تنها تو خدایی و هیچ‌کس دیگر.

آنگاه معبد آسمانی را دیدم. در گشوده می‌شود و آن هفت فرشته با بلاهای آخر بیرون آمدند. جامه‌هایی پاک و درخشان بر تن داشتند و کمربندی زرین بر سینه. آنگاه یکی از آن چهار موجود زنده آمد و به هفت فرشته هفت پیالهٔ زرین داد. این پیاله‌ها از خشم و غضب خدا پر بودند، خدایی که تا ابدالآباد زنده است.

آنگاه تمام معبد از حضور جلال خدا و قدرت او پر از دود شد. تا زمانی که فرشتگان هفت پیالهٔ غضب خود را ریخته باشند. تا آن زمان هیچ‌کس نمی‌توانست

به معبد درآید.

باب 16

آنگاه صدایی بلند شنیدم. فرمانی بود به فرشتگان که پیاله‌های خود را، که از خشم خدا پر بود، بر زمین بریزند.

فرشته اول پیاله نخست را بر زمین ریخت. آنگاه دملی بد و دردناک بر انسان‌ها پدید آمد. اما تنها بر انسان‌هایی که نشان وحش را داشتند و به تمثال وحش ادای احترام می‌کردند. خدا فرق می‌گذارد، همان‌گونه که آن زمان در مصر، که قوم او برخلاف مصریان از بیشتر بلاها در امان ماند.

فرشته دوم پیاله خود را بر دریا ریخت. و تمام دریا خون شد. تمام دریا مرد و هر آنچه در آن زندگی می‌کرد. همان‌گونه که در مصر، وقتی فرعون پیوسته در برابر فرمان خدا به واسطه موسی می‌ایستاد.

فرشته سوم پیاله خود را بر چشمه‌های آب و رودها ریخت. آن‌ها نیز خون شدند و مردند. آنگاه فرشتگانی که بر آب‌های زمین گماشته شده‌اند، یعنی فرشتگان مسئول یک قلمرو، در این مورد برای طبیعت، گفتند: «تو مطلقاً عادل. تو که هستی و بودی، که هرگز آفریده نشده‌ای. آن قدوس و بی‌همتا. که گناه را تاب نمی‌آورد. عادلانه است که آب‌ها را به خون بدل می‌کنی و انسان‌ها دیگر نمی‌توانند زنده بمانند. زیرا آنان خون بی‌گناه بسیاری از مقدسین و انبیا را بی‌دلیل و با خشونت ریخته‌اند. اکنون به آنان خون می‌دهی که بنوشند. جز این سزاوار نیستند. و شهیدان سزاوارند که خون ریخته‌شده‌شان به یاد آورده شود.» همین‌گونه خدا مصریان را واداشت خون بنوشند، به سبب نوزادان پسر بسیاری که فرعون فرمان داد بکشند.

آنگاه شنیدم که مذبح می‌گفت، همان مذبحی که پیش‌تر همه شهیدان را پیش پای آن دیده بودم: «آری، ای خداوند، ای خدا، ای نگاه‌دارنده همه‌چیز! داوری‌های تو و خشم و غضب تو راست و عادلانه و به حق است.»

آنگاه **فرشته چهارم** پیاله خود را بر خورشید ریخت. آنگاه گرمای خورشید چنان شدید شد که انسان‌ها گویی با آتش سوزانده می‌شوند. و چنین شد که انسان‌ها از گرمای شدید سوختند. اما به جای آنکه از این راه به خود آیند و به خدا ادای احترام کنند، به خدایی که بر این بلاها قدرت دارد کفر گفتند.

فرشته پنجم پیاله خود را بر تخت وحش ریخت. تمام قلمرو فرمانروایی‌اش تاریک شد. همچون آن زمان در مصر، که سه روز چنان تاریکی غلیظی شد که تاریکی را می‌شد لمس کرد. این تاریکی از گونه‌ای خواهد بود که در جسم و جان درد پدید می‌آورد. انسان‌ها از شدت درد زبان‌های خود را می‌گزیدند. و با این همه به خدای آسمان کفر می‌گفتند، همان‌گونه که پادشاهشان، وحش، پیش‌تر کرده بود. از شیوه زندگی خود پشیمان نشدند و همچنان در کارهای گناه‌آلود خود به سر بردند. به سبب دردها و دمل‌هایشان به خدا کفر گفتند، به جای آنکه از او برای نجات التماس کنند.

فرشته ششم پیاله غضب خود را بر رود بزرگ، فرات، ریخت. از این رو رود خشک شد، چیزی که هرگز با این رود بزرگ رخ نداده بود. بدین‌سان این مرز طبیعی از میان رفت و راه برای پادشاهان مشرق‌زمین گشوده شد. آنگاه دیدم که از دهان اژدها و از دهان وحشی که از دریا برآمد و از دهان وحشی که از زمین برآمد، یعنی نبی دروغین، سه روح پلید بیرون می‌آیند. این روح‌ها مانند قورباغه بودند. این‌ها روح‌های دیوها هستند که نشانه‌ها به عمل می‌آورند. این روح‌ها نزد همه پادشاهان زمین می‌روند تا با نشانه‌های تبلیغاتی خود آنان را گمراه کنند، تا همه برای جنگ گرد آیند. برای جنگ با خدا و بره. اما این جنگ آنان نخواهد بود. جنگ خدا خواهد شد. آنان برای جنگ آن روز عظیم خدا خواهند آمد، خدای اله‌شدای، آن قادر مطلق، که همه چیز را در دست خود دارد.

عیسی می‌گوید، چنان که پیش‌تر به کلیسای ساردس گفته بود: **چون دزد** می‌آیم. خوشا به حال کسی که بیدار است و هوشیار می‌ماند و جامه‌های خود را نگاه می‌دارد، تا مجبور نشود عریان و برهنه راه برود و برهنگی و رسوایی‌اش دیده شود. برای این زمان‌های سخت این سخنان را تکرار می‌کنم، همان‌گونه که آن‌ها را

در اسرائیل از زبان خود او شنیده بودم. همه باید آن‌ها را بشنوند و به دل بگیرند. بسیار چیزها در میان است، بلکه همه چیز.

و پادشاهان زمین با لشکرهای خود در مکانی معین گرد آمدند. به حارمجدون آمدند. نام آن به عبری چنین است. آن اورشلیم و کوه صهیون است. در آنجا آخرین جنگ بزرگ میان نور و ظلمت روی خواهد داد، میان مسیح موعود و تثلیث شیطانی، یعنی ابلیس، وحش و آن نبی. اینان می‌خواهند بر کوه خدا، کوه اجتماع، یورش برند تا حکومت جهانی خود را برپا کنند. آیا پادشاهان زمین می‌خواهند مانند آن فرمانروای جهان در اشعیا 14 شوند؟ آری، اما کوشش نومیدانه‌شان به نتیجه نخواهد رسید. این را نیز شرح خواهم داد. زیرا این را هم پیش‌تر توانسته بودم ببینم. اجازه یافتم دریابم آنچه را که روزی تاریخ خواهد شد.

آنگاه **فرشته هفتم** پیاله خود را در هوا ریخت. آنگاه صدایی بلند از معبد بیرون آمد، از تخت آن متعال، از او که همه چیز را در دست خود دارد و نگاه می‌دارد: «تمام شد!»

و صداها و برق‌ها و رعد‌ها پدید آمد. این را اکنون برای **چهارمین** بار می‌دیدم. و هر بار رویدادها شدیدتر می‌شدند. رخدادهایی سهمگین پایان جهان را همراهی می‌کنند. درست مانند آن زمین‌لرزه. این زمین‌لرزه چنان نیرومند بود که هیچ زمین‌لرزه‌ای پیش از آن در تاریخ بشر چنین نبوده است. از این رو شهر بزرگ اورشلیم سه پاره شد. و همه شهرهای ملت‌ها نیز فرو ریختند. و بابل، یعنی روم، آن فاحشه بزرگ، در حضور خدا به یاد آمد، تا جام شراب غضب خدا به او داده شود.

این پایان نظم کهنه جهان بود، همان‌گونه که پیش‌تر چندین بار دیده بودم. هر جزیره‌ای ناپدید شد. کوه‌ها دیگر یافت نشدند. به‌سادگی از میان رفته بودند. تگرگ‌هایی به سنگینی قنطار، 40 کیلوگرم، از آسمان بر انسان‌ها فرو می‌ریزند.

اما به جای آنکه توبه کنند و به سوی او بازگردند که می‌تواند به بلاها پایان دهد، انسان‌ها اکنون نیز باز به سبب این بلای تگرگ به خدای آسمان کفر می‌گویند. زیرا این بلا بسیار بزرگ است. بسیار بزرگ‌تر از بلای تگرگ مصر در زمان موسی.

باب 17

آنگاه یکی از آن هفت فرشته که پیاله‌ها را داشتند نزد من آمد و گفت: بیا، حکم و داوری خدا را بر فاحشهٔ بزرگ به تو نشان می‌دهم، بر **بابل**، که بر آب‌های بسیار نشسته است. او همهٔ انسان‌ها را گمراه کرده است. نخست پادشاهان زمین با او زنا کردند و از او کام گرفتند. دل بابل را دل خود ساختند. سپس به واسطهٔ این فاحشهٔ بی‌وفا و پادشاهانی که دلباختهٔ او شده بودند، همهٔ انسان‌هایی که بر زمین ساکن‌اند از شراب شهوت و زناکاری او مست شدند. او آنان را یکسره بازیچهٔ خود کرد. به همین معنا بود که روزگاری ناحوم نبی نینوا، آن پایتختِ بزرگ کهن، را و اشعیا شهر صور را فاحشه خوانده بودند. نه فاحشه به معنای تحت‌اللفظی. بلکه به معنای مجازی: همچون جایگاه بت‌پرستی و بی‌خدایی که این شیوهٔ زندگی را مانند زهر به همه جا می‌پراکند.

آنگاه روح خدا مرا به بیابانی برد. در جسم یا در روح - این را نمی‌توانم بگویم. از آنجا زنی را دیدم که بر وحشی سرخ‌رنگ نشسته بود. او فاحشهٔ بزرگ، بابل، بود. وحش به نظرم آشنا آمد. کفرهایی بر ضد خدا را می‌شد بر آن نوشته دید. هفت سر و ده شاخ داشت. همان وحش نخستین بود که دیدم از دریا برمی‌آید. وحشی که اژدهای سرخ، یعنی شیطان، هدایتش می‌کرد و به او الهام می‌بخشید.

زنی که بر وحش نشسته بود و این وحش او را می‌برد، به‌راستی چشمگیر بود: فریبنده، با ارغوان و قرمز پوشیده شده بود. به طلا آراسته و با مرواریدها و سنگ‌های گران‌بها پوشانده شده بود. جامی زرین در دست داشت که از آن می‌نوشید. جام تا لبه از چیزهای نفرت‌انگیز پر بود. به‌ویژه از پلیدی بی‌عفتی‌اش. بر پیشانی‌اش نیز چیزی نوشته شده بود:

راز

بابلِ بزرگ

مادر فاحشه‌ها

و رجاسات زمین.

این زن از خون شاهدانِ اعدام‌شده عیسی مست بود. آری، از تماشای خادمانِ کشته‌شده خدا سیر نمی‌شد و از آن لذت می‌برد. منظره‌ای هولناک. آنچه آنجا دیدم، تمام زشتی این پایتخت بزرگ، همراه با همه شرکت‌کنندگان فریفته‌اش، - این آخرین دژ بزرگ امپراتوری ضد مسیح است. روم را در آن بازشناختم، اما می‌تواند درباره همه شهرهای بزرگ صدق کند.

من، یوحنا، بسیار در شگفت شدم. ترسیدم. زبانم بند آمده بود از اینکه چنین وقاحتی، چنین طمع بی‌حدی و چنین خشونتِ انسان‌ستیزی را باید می‌دیدم. این نشانه چه معنایی داشت؟ آخر چیزی واقعی را بیان می‌کرد. چیزی که هنوز باید رخ دهد؟ فرشته از من در شگفت شد و پرسید: چرا در شگفتی؟ راز زن و وحشِ هفت‌سر و ده‌شاخی را که او را می‌برد، برایت شرح می‌دهم.

وحشی که دیدی، روزگاری بود و سپس دیگر نبود. اکنون در آستانه آن است که بازگردد و از هاویه برآید. اما هلاکت نهایی‌اش را نمی‌توان بازداشت. پس این همان امپراتوری جهانی ضد مسیح بود، با دجال در مقام فرمانروای سیاسی و دیکتاتور. باز همه چیز تنها تقلیدی مضحک از خدای حقیقی بود. زیرا خدا همیشه بوده است. او هست و می‌آید. او - برخلاف وحش - همراه با بره همیشه خواهد ماند.

آنانی که بر زمین ساکن‌اند و نامشان در دفتر حیات نوشته نشده است، از این وحش سخت به شگفت خواهند آمد. زیرا روزگاری وجود داشت، سپس از میان رفت، و اکنون نیرومندتر از پیش دوباره پدیدار می‌شود. چنان‌که گویی از مردگان برمی‌خیزد. این نیز تقلیدی مسخره از عیسی، آن بره، بود که مرده بود و اکنون تا ابد زنده است.

این است تعبیر برای کسی که خرد دارد. هفت‌سر وحش با هفت کوه برابرند. زن بر این کوه‌ها نشسته است. و این کوه‌ها هفت پادشاه نیز هستند. پنج تن از این پادشاهان افتاده‌اند. یکی زنده است. دیگری، یعنی هفتمین، هنوز نیامده است. و چون بیاید، باید اندک زمانی بماند.

تمام این تصویر مرا به یاد روم با هفت تپه‌اش انداخت. روم بود. و همزمان فاحشه آنجا نشسته بود. اما شاید این تنها ایستگاهی میانی در تاریخ بود. تحقق آنچه

دیدم، روم روزگار من نبود. تحقق این تصویر می‌تواند چیزی بزرگ‌تر شود. چیزی که من دیگر آن را به چشم نخواهم دید، زیرا به پایان عمرم رسیده‌ام.

پنج تن از آن **هفت** پادشاه افتاده بودند. آری، امپراتوری‌های جهانی مصر، آشور، بابل، ماد و پارس و یونان دیگر وجود نداشتند. **ششمین** امپراتوری جهانی روم است. سپس قرار بود یکی بیاید که هنوز هیچ‌کس آن را نمی‌شناسد. اما پادشاه **هشتمی** قرار بود بیاید - آخرین امپراتوری جهانی با مسیحی دروغین در مقام پادشاه. امپراتوری‌ای که مانند همه امپراتوری‌های پیشین، در هسته و ذات خود، خدای حقیقی و زنده را خوار می‌شمارد و بت‌ها و فرمانروایانشان را همچون خدایان پرستیده‌اند. این آخرین امپراتوری، و همراه با آن همه امپراتوری‌های پیشین، نابود خواهند شد، همان‌گونه که دانیال توصیف می‌کند. دانیال سنگی دید. یعنی مسیح را. سنگ از کوه به پایین غلتید و تندیزی را که نمایانگر امپراتوری‌های جهان بود خرد کرد. آنگاه پادشاهی صلح مسیح موعود می‌آید. آن پادشاهی تا ابد می‌ماند.

و آن وحش که بود، از میان رفت و دوباره زنده شد، همان پادشاه **هشتم** است، و در عین حال مانند همه پیشینیان، یکی از آنان است، نه به معنای تحت‌اللفظی، بلکه به لحاظ ذاتش. چون بیاید، بی‌درنگ به هلاکت می‌رود، چنان که فرشته همین الان بر من آشکار کرده بود. مانند مسیحی بت‌پرست که انسان‌ها را گمراه می‌کند و به دنبال خود می‌کشد. اما مسیح موعود حقیقی او را گیر می‌اندازد، نقابش را برمی‌دارد و شکستش می‌دهد. پادشاه **نهم** در این شمارش، همان پادشاه حقیقی، مسیح موعود، است که تا ابد خواهد ماند.

و آن ده شاخ پادشاهانی هستند، چنان که در دانیال 7 نیز توصیف شده است. آنان در زمان دجال آخرالزمان حاضر خواهند بود. از آغاز قدرت ندارند و هنوز پادشاهی‌ای از آن خود ندارند. اما وقتی ساعت وحش فرا رسد، آن زمان کوتاه، آن 3 ½ سال، که در آن قدرتی بی‌حد و مرز می‌یابد، آنگاه این ده پادشاه پادشاهی و اقتدار خود را خواهند یافت. هر ده تن خود را یکسره در خدمت وحش و وابسته به او خواهند ساخت و ائتلافی برپا خواهند کرد. همگی با هم، در خودبزرگ‌بینی و

کوری کامل، خواهند کوشید با بره که در آسمان است بجنگند. تا او را از تخت به زیر افکنند.

اما بره بر آنان پیروز خواهد شد. هیچ بختی ندارند. زیرا هیچ کس دیگر جز او ربّ الارباب و پادشاه پادشاهان نیست. و بره تنها نیست. همه کسانی که او به واسطه انجیل نزد خود خوانده است و برگزیده‌اند و تا به آخر وفادارانه از بره پیروی کرده‌اند، از او پیروی می‌کنند. آنان شایسته شمرده شده‌اند که در آخرین جنگ از بره پیروی کنند. همچون شاهدان آنچه رخ می‌دهد. زیرا بره به کمک نیازی ندارد. بسیاری از کسانی که از او پیروی می‌کنند، به دست وحش و فاحشه کشته شدند و اکنون اجازه دارند در کنار پیروز باشند.

فرشته ادامه داد: آب‌هایی که فاحشه بر آن‌ها نشسته است، همه قوم‌ها و قبیله‌ها و زبان‌های زمین‌اند.

اما آنگاه فرشته چیزی یکسره غیرمنتظره گفت: سپس وحش با ده شاخش، یعنی آن ده پادشاه، ناگهان از فاحشه نفرت خواهند داشت. هرچند وحش او را حمل می‌کرد و با هم همدست بودند. وحش جامه‌ها را از تن زن خواهد درید، او را خواهد خورد و هر آنچه از آن او بود، از آن خود خواهد کرد. آنچه را وحش به کارش نیاید، با آتش خواهد سوزاند. وحش هیچ قدرت و عظمتی را در کنار خود تاب نمی‌آورد. او، چنان که پیش‌تر دیدیم، پرستش انسان‌ها را تنها برای خود می‌طلبد.

چرا وحش ناگهان چنین نفرتی از زن داشت؟ زیرا خدا خود این را در دل وحش و آن ده پادشاه نهاده بود که چنین کنند. خدا می‌تواند هر چیز و هر کس را آن‌گونه که بخواهد و آن‌گونه که کاملاً درست است بگرداند. خدا از هر جهت بر همه آفریده‌هایش که از او روی گردانده‌اند برتری دارد. برای رسیدن به هدف‌هایش نه به اجبار نیاز دارد و نه به خشونت.

زن، یعنی بابل، تمام قدرت‌ش را به وحش باخت. بدین‌سان داوری‌اش مقرر شد. پس وحش ضدمسیح چیزی جز ابزاری برای اجرای خواست خدا نبود، احتمالاً - بی‌آنکه

خود بدانند. اما فرمانروایی وحش نیز، که اکنون بزرگتر هم شده بود، قرار بود تنها تا زمانی دوام یابد که کلام خدا برای روزهای آخر به انجام رسد.

زنی که دیده بودم، همان پایتخت بزرگ جهانی در آخرالزمان است. بزرگتر و نیرومندتر از آنچه روم هرگز بود. و با این حال کاملاً همانند روم، با خدایان منحرفش، با انحطاطش، با فرهنگ خداستیزش و در عین حال با تلاشش برای کامیابی اقتصادی. افزون بر این، جاذبه روح دینی‌اش نیز، نوعی دین واحد، که به همه شهرهای دیگر، بلکه به تمام زمین، گسترش خواهد یافت. این جام بابل، این جام بی‌حس‌کننده و مستی‌آور، در سراسر زمین دست‌به‌دست خواهد شد. همه این‌ها هزاران سال پیش در همان شهر واقعی بابل زاده شد، آنگاه که می‌خواستند با برجی بزرگ تا آسمان، به تخت خدا برآیند. وقتی زمان آخر فرا رسد، این وضع چندین برابر بدتر خواهد شد. بابل پیش از آنکه به دست وحش نابود شود، فرمانروای همه بود.

باب 18

آنگاه فرشته دیگری را دیدم که از آسمان فرود می‌آمد. اقتداری عظیم داشت. زمین از درخشش و جلالی که خدا به او داده بود روشن شد. این جلال اصیل و الهی بود، برخلاف خودنمایی جلال گذرای بابل. و با صدای بلند بر سراسر زمین ندا کرد: افتاد! افتاد! بابل بزرگ.

زیرا مسکن دیوهای بسیار شده بود. این‌ها ارواح شریر غول‌هایی بودند که در طوفان نوح هلاک شده بودند. اینان پسران سقوط کرده خدا بودند که می‌خواستند به انسان‌ها آسیب برسانند و نقشه خدا را بر هم زنند. بابل با میل این ارواح پلید را پذیرفته بود و دیگر نگذاشته بود بروند. همان‌گونه که پرنده‌گان نجس را در خود جای داده بود که نماد این موجودات تاریک و نادیدنی‌اند. بابل از قدرت‌های شریر و نادیدنی پر بود، خادمان اژدها. آنان همه‌چیز را چنان هدایت می‌کردند و بر همه‌چیز چنان اثر می‌گذاشتند که بر ضد خدای حقیقی و احکام او باشد.

از شراب او، از شراب شهوت بی‌مهاری، پول‌دوستی، بت‌پرستی و جادوگری، انحطاط و خوش‌گذرانی و نیز بی‌بندوباری جنسی، همه قوم‌ها نوشیده‌اند. هرچند بسیاری از

فقیران به راستی سهمی از آن نداشتند. همه پادشاهان زمین با او هم‌بستر شده و با او یکی شده‌اند. بازرگانان زمین به واسطه او ثروتمند شده‌اند.

آنگاه صدای دیگری شنیدم که قوم خدا، شاهدان عیسی، را خطاب می‌کرد: از بابل بیرون آیید، تا در گناهانش شریک نشوید. وگرنه در بلاهایش نیز شریک خواهید شد. کوه گناهانش تا آسمان می‌رسد. از این رو اکنون خدا او را به یاد آورده است. او فرمان می‌دهد: «به او همان‌گونه سزا دهید که او به دیگران سزا داده است! بلکه به اندازه همه بدیهایی که کرده است، دو چندان سزایش دهید. نسبت به من و بر ضد انسان‌ها. آنچه در جامش بود، یعنی خون مقدسین، آن را در سزا دادن دو برابر کنید.

همان اندازه که او به بهای زیان دیگران خود را بزرگ نمود و در ناز و نعمت زیست، و هرگز نپرسید چه نادرست است و چه درست، چه نیک است و چه بد، همان اندازه عذاب و اندوه و تنهایی به او بازگردانید. زیرا در دل خود گفت: «من اینجا در امنیت همچون ملکه نشسته‌ام. بیوه نیستم و هرگز نخواهم بود، زیرا همه پادشاهان مرا می‌خواهند. هرگز ماتم نخواهم دید.»

در نظام جهانی چنین می‌اندیشند و عمل می‌کنند که گویی همه چیز همیشه همین‌طور ادامه خواهد یافت. پیشرفت آینده ما را تضمین می‌کند. فقط نباید ایمان به آن را از دست داد. اما این ایمان به پیشرفت نه بر خدا، بلکه بر انسان بنا شده است. بنابراین از همان آغاز محکوم به نابودی است.

از این رو بلاهایش ناگهان و در یک روز خواهند آمد. مرگ، ماتم و قحطی. او با آتش سوزانده خواهد شد. زیرا خدا، آن خداوند، که او را داوری می‌کند، تواناست. و او به وحش، آن جانور درنده که از دریا برآمد، فرمان می‌دهد که این داوری را به اجرا درآورد.

و همه بر این نابودی - ویرانی بابل - خواهند گریست و ماتم خواهند گرفت. به‌ویژه همه پادشاهانی که با او هم‌بستر شدند و از این رو توانستند در عیش و نوش زندگی کنند - مانند خود فاحشه.

چون در آن روز دودِ سوختنش را از دور ببینند، و ترس و وحشت خودشان را فراگیرند، خواهند گفت: «وای! وای! آن شهر بزرگ، بابل، آن شهر نیرومند و پرقدرت! تنها در یک ساعت داوری‌اش فرا رسید و ثروت و نفوذش فرو ریخت و تلی بزرگ از آوار شد.»

بازرگانان زمین وحشت‌زده‌اند و بر مرگ فاحشه می‌گیرند و ماتم می‌گیرند، زیرا دیگر هیچ‌کس کلایشان را نمی‌خرد. زیرا تمام نظام اقتصادی جهان فرو ریخته است. داد و ستد می‌شد با طلا، نقره، سنگ‌های گران‌بها، مروارید و کتان نازک؛ با ارغوان، ابریشم و قرمز؛ با چوب خوشبو، اشیای عاج، اشیای چوب گران‌بها؛ با مس، آهن و مرمَر؛ با دارچین، ادویه و روغن معطر؛ با فرآورده‌های صمغی و بخور؛ با شراب، روغن، آرد نرم و گندم، با گاوان و گوسفندان، اسبان و ارابه‌ها؛ با بردگان و جان‌های انسان‌ها. همه میوه‌های برگزیده‌ای که از آن‌ها لذت می‌برد، دیگر نیستند. درخشش و زرق و برقت ناپدید شده است.

بازرگانی که با همه این چیزها داد و ستد کرده و ثروتمند شده‌اند، از ترس عذاب او از دور خواهند ایستاد، خواهند گریست و ماتم خواهند گرفت. با وحشت می‌گویند: «وای! وای! آن شهر بزرگ! که جامه فاخر از کتان نازک و ارغوان و قرمز بر تن داشت و به طلا آراسته و با سنگ‌های گران‌بها و مرواریدها پوشیده بود.»

بازرگانان شوکه شده‌اند، زیرا تنها یک ساعت لازم بود تا این ثروت عظیم ویران شود و نظام اقتصادی جهان نابود گردد.

مردمان کشتی‌ها نیز، ناخدایان و همه ملوانان، نابودی آن شهر بزرگ را از دریا دیدند. ابر عظیم دود را همچون نشانه‌ای در آسمان دیدند و گفتند: کدام شهر همانند این شهر بزرگ است؟

و خاک بر سر خود ریختند و با ماتم و گریه فریاد زدند: «وای! وای! آن شهر بزرگ!» زیرا او همه کسانی را که کشتی‌های بازرگانی داشتند ثروتمند کرده بود. و اکنون همه چیز در یک ساعت به پایان رسیده و به هیچ بدل شده است. آینده‌شان بر باد رفته است.

اما در آسمان این نابودی را یکسره به گونه‌ای دیگر می‌دیدند. شادی کنید و جشن بگیرید، ای همهٔ مقدسین، رسولان و انبیا! زیرا خدا داوری او را به اجرا درآورده است! بر شهری که هرگز در آن خانه نداشتید. شهری که از شما نفرت داشت، چون نابودی‌اش را پیشگویی کرده بودید. شهری که از آن بیرون آمدید.

آنگاه دیدم که فرشته‌ای نیرومند سنگ آسیایی بزرگ برداشت و آن را به دریا افکند. گفت: بابل، آن شهر بزرگ، این‌گونه با شدت فرو افکنده خواهد شد. او را، مانند آتلانتیس، دیگر هرگز نخواهند یافت.

صدای نی‌نوازان، چنگ‌نوازان، نوازندگان و شیپورزان دیگر هرگز در او شنیده نخواهد شد. او فرهنگ، سرگرمی بی‌پایان و مشغولیت فراهم کرده و انسان‌ها را مسحور خود ساخته بود. هنرمندان و هنری که آفریده‌اند نیز دیگر در او یافت نخواهند شد. صدای سنگ آسیا که دانه را به آرد نرم بدل می‌کرد نیز دیگر شنیده نخواهد شد. نور چراغ‌های بسیار دیگر در تو نخواهد درخشید. صدای شاد عروس و داماد نیز دیگر در تو شنیده نخواهد شد.

زیرا بازرگانان تو بزرگان زمین بودند که کالاهای تو را به همه‌جا می‌بردند و همهٔ انسان‌ها را با آن تأمین می‌کردند. اما این برای انسان‌ها مانند مستی بود. تجارت تو مانند جادو بود که انسان‌ها را گمراه می‌کرد. مادهٔ مخدر تو، بلکه بت تو، مصرف بود، و پول همان ممونا.

زیرا همزمان در تو، ای شهر بزرگ، خون مقدسین و انبیا ریخته شد و خون همهٔ کسانی که بر زمین کشته شده‌اند در تو یافت شد. نمی‌خواستند صدای خدا را از زبان این شهیدان بشنوند. بابل آن را تهدیدی برای خود می‌دانست. فاحشه می‌خواست هر یادی از خدا، بخشنده و آفریدگار همهٔ این عطایا و توانایی‌ها، را محو کند. و شاهدان عیسی را هر جا که به دستشان می‌افتادند، با خشونت بکشد.

باب 19

آنگاه صدایی بلند در آسمان شنیدم. از جمعیتی عظیم برمی‌آمد که ندا می‌کردند: «هللویاه» - خدا را بستایید! نجات از خدا، آن خداوند، می‌آید، که همهٔ جلال، همهٔ

حرمت و قدرت از آن اوست! زیرا داوری‌های او راست و کاملاً عادلانه است. آخر او فاحشه بزرگ را داوری کرده است که با زناکاری‌اش تمام زمین را فاسد ساخت. او خون بسیار بندگان را که آن زن با خشونت ریخته بود، بازخواست کرده و عدالت را بر او به اجرا درآورده است. او با خشونت جان‌ها را گرفت - و اکنون جان خود را از دست می‌دهد.

و در آسمان می‌گفتند: «هللویاه! دود او تا ابدالآباد بالا می‌رود!» این شهر دیگر هرگز وجود نخواهد داشت. تلی جاودانه از آوار می‌ماند.

من، یوحنا، به‌راستی شاد بودم که اکنون، پس از دیدن همه این چیزها در آن شهر، دوباره نگاهی آسمانی می‌یافتم.

و بیست و چهار پیر و چهار موجود زنده به روی درافتادند و خدایی را که بر تخت نشسته است پرستیدند. و یک‌صدا ندا کردند: «آمین! هللویاه!»

آنگاه صدایی از سوی تخت آمد که گفت: «خدای ما را بستیاید، ای همه کسانی که از او می‌ترسید، ای خادمان او. کوچکان و خردان، همان‌گونه که بزرگان!»

آنگاه صدای جمعیتی بزرگ را شنیدم که پیش‌تر یک بار شنیده بودم. مانند خروش آب‌های بسیار بود و مانند غرش رعدهای سهمگین: «هللویاه! خداوند، خدای ما، اکنون پادشاهی و فرمانروایی خود را آغاز کرده است! اکنون می‌توانیم شادی خود را رها کنیم و شادمان باشیم و به او جلال دهیم! زمانش رسیده است. به هدف رسیده‌ایم. برای همیشه در امانیم. برای همیشه در خانه، نزد خدا و بره. همه دشمنان شکست خورده‌اند. دورانی تازه آغاز می‌شود. زیرا خدا پادشاهی خود را برقرار کرده است، دیدنی و در همه‌جا حاضر.

از هنگامی که به آسمان ربوده شده بودم، چند بار پایان تاریخ جهان و نابودی دشمنان خدا را دیده بودم. اکنون گویا **چهارمین بار** بود که راه رسیدن به هدف تاریخ نجات به من نشان داده می‌شد - همراه با هلله، پرستش، صداها و بلند و رعدا.

پایان تاج‌گونه این **بخش چهارم** از رؤیاهای پیشین هم زیباتر بود. زیرا به عروسی‌ای آسمانی انجامید. **عروسی بره**، که مدت‌ها در آرزویش بودند، فرا رسیده بود! و همسر بره خود را برای این عروسی شگفت‌انگیز آماده کرده و جامه پوشیده است. او آماده بود که از بره پیروی کند و چشم‌به‌راه بازگشت او باشد. به عروس جامه عروسی داده شد. از کتان نازک، درخشان و سفید.

این زن **عروسی** حقیقی بود. او محبوبه پادشاه است. زیبایی‌اش ساده بود، اما اصیل و ژرف و پاک. یکسره متفاوت با آن عروسی دروغین، فاحشه، بابل. او نخست باید به پایان کارش می‌رسید، پیش از آنکه اکنون جشن عروسی بتواند آغاز شود.

عروس محبوبه بره است. محبوب با محبتی وصف‌ناپذیر. محبتی تا به مرگ. زیرا او جامه خود را در خون بره سفید کرده است.

عروس، همسر بره، همه مقدسین همه زمان‌ها هستند. و جامه عروسی او همه آن کارهای نیکی را بازمی‌تاباند که مقدسین بر زمین انجام دادند. آنجا، در آن روز بزرگ، این کارها شناخته و دیده خواهند شد. هیچ‌یک از کارهایی که آنان با تلاشی خستگی‌ناپذیر برای عیسی انجام دادند، هرگز از یاد او نرفته است. داماد، یعنی بره، زیبایی عروس را در هر آنچه برای او هست و برای او انجام داده است، تحسین خواهد کرد.

و فرشته‌ای به من گفت: «خوشا به حال همه کسانی که به این ضیافت عروسی بره دعوت شده‌اند! و فرشته بار دیگر این را تأکید کرد و گفت: «این است سخنان راست و قابل اعتماد خدای زنده!» این را که از خداوند می‌دانستم. **همه** به این عروسی دعوت شده‌اند و خوش‌آمدند. اما تنها کسانی اجازه دارند آنجا باشند که دعوت را پذیرفته‌اند.

عروسی آغاز شد و دیگر هرگز پایان نیافت. جشن بی‌پایان برپاست. محبت بره را جشن می‌گیرند. فرمانروایی و حضور خدا را جشن می‌گیرند. برای همیشه.

از این چنان متأثر و منقلب شدم که پیش پای فرشته افتادم تا به او ادای احترام کنم. اما او گویی هراسان گفت: «نه، مرا پرستش مکن. هرگز. به هیچ روی. من

آفریده‌ای بیش نیستم. من خادمی هستم - همانند تو، همراه با برادرانت که آنان نیز شهادت عیسی را دارند. همیشه تنها خدا را پرستش کن. هرگز انسان‌ها را. حتی اگر مرده باشند. فرشتگان را هم نه. خدا را پرستش کن و بره را، عیسی را. زیرا روح نبوت، شهادت عیسی و شهادت درباره‌ی عیسی است.» روح خدا درباره‌ی عیسی شهادت می‌دهد و او را بزرگ می‌سازد.

اکنون برای **پنجمین بار** چیزی بر من گشوده شد. برای آخرین بار. این بار تمام آسمان بود که رو به زمین گشوده شد و پایان آن را توصیف کرد. یکراست با بازگشت مسیح موعود آغاز شد. زیرا اکنون خود او ظاهر شد. شخصاً. عیسی. او همچون **سواری بر اسبی سفید** آمد.

او، آن پیروز، عیسای من. آن سوار «امین و حق» نامیده می‌شد. او به عدالت داوری می‌کند، به نام پدرش که او را برای این کار اقتدار بخشیده و مأمور ساخته است. او عدالت را به اجرا درمی‌آورد، با اجرا کردنِ داوریِ عادلانه.

باز، همچون پیش‌تر، چشمان او را دیدم که مانند شعله‌های آتش بود. چشمانی که همه چیز را می‌بینند، از همه چیز آگاه‌اند، می‌سنجند و داوری می‌کنند. بر سرش افسرهای بسیار دارد. مقام پادشاهی تنها از آن اوست. نه از آن وحش یا اژدها با افسرهایشان. نامی نوشته شده بر خود دارد که تنها خود او آن را می‌داند، هیچ‌کس دیگر. نامی که از پدرش یافته است و رابطه‌ی یگانه‌ی او را با پدر بیان می‌کند.

جامه‌ای در بر داشت که به خون آغشته است. توجهم جلب شد که این جامه پیش از آنکه او به زمین بیاید، به خون آغشته بود. آری، خون خود او بود که برای ما ریخت. این مرگ قربانی‌وار به او حق داد که اکنون به این نبرد روحانی بیرون رود. در کنار نام‌های دیگر، این عنوان را نیز دارد: **کلمه‌ی خدا**. آری، او همان است که خدا می‌خواهد بگوید. او لوگوس است، کسی که بیان می‌کند خدا کیست، چه می‌خواهد و چه می‌گوید.

چنان که پیش‌تر دیدم، او تنها نبود. لشکرهای آسمان، فرشتگان و مقدسین، بر اسبان سفید از پی او می‌آمدند. پوشیده در کتان نازک، در کتانِ پاکِ سفید، به رنگ پیروزی. لشکری عظیم.

از دهان آن سوارِ نخستین شمشیری تیز بیرون می‌آمد تا با آن قوم‌های سرکش را بزند. آنچه بگوید، روی می‌دهد، و حقیقت است. کلام او نیرومندترین سلاح اوست. کلام حقیقت و عدالت.

فهمیدم که این تصویرهای نظامی و جنگی سهمگین را نباید به معنای تحت‌اللفظی و یک‌به‌یک برگرداند. به‌راستی نبردی مادی در کار نخواهد بود. نه، پیروزی پیش‌تر بر صلیب به دست آمده بود. در این روزِ ظهور به دست نمی‌آید. مسیح، آن بره، جنگجویی خون‌آشام و بی‌رحم نیست. اما وحشِ ضدمسیح به‌راستی چنین است. مسیح فرشتهٔ انتقام نیست. نه! او داور عادل و رشوه‌ناپذیر است که حکم می‌دهد و عدالت را از راه حقیقتِ کلامش به اجرا درمی‌آورد. او بره است و بره می‌ماند. در این رویداد نیز چنین است. تنها او لشکر وحش را داوری می‌کند، نه کسانی که از او پیروی می‌کنند. کلام او شمشیر دودم است. کلام او کافی است. این را آن زمان در باغ تجربه کرده بودم، وقتی عیسی را می‌جستند و می‌خواستند دستگیرش کنند. وقتی گفت: «من هستم»، همه چنان‌که گویی ضربه‌ای خورده‌اند، بر زمین افتادند. وقتی او بیاید، حضورِ دیدنی‌اش کافی خواهد بود تا همه را به زانو درآورد.

او شبانی با عصای آهنین خواهد بود. او با مراقبت و مهرِ شبانی نیکو بر انسان‌ها فرمان خواهد راند.

و او چرخشِ خشم و غضبِ خدای قادر مطلق را لگدکوب می‌کند. هرچند مسیح بره است، و هرچند فیض خدا پایان‌ناپذیر است، این فیض اینجا، در آخرین رویارویی، خاموش می‌ماند و پنهان می‌شود، زیرا اکنون باید عدالت بر کسانی اجرا شود که با او می‌جنگند، او را رد می‌کنند، بلکه از او نفرت دارند. همچنان این حقیقت پابرجاست: افتادن این‌گونه به دست‌های خدای زنده، هولناک است.

نام دیگری بر جامه و بر ران او نوشته شده است، نامی که پایان هر مخالفتی است: **پادشاه پادشاهان و ربّ الارباب.**

وقتی این سوار را با لشکرش دیدم که از آسمان به سوی زمین می‌آیند، فرشتهٔ دیگری ظاهر شد که با صدای بلند به همهٔ پرندگان آسمان ندا داد: «همه بیایید و برای ضیافت بزرگ خدا گرد آیید. تا گوشت پادشاهان، سرداران، نیرومندان و

اسبان و سوارانشان را بخورید. گوشت همه را، آزادگان و بردگان، بزرگان و کوچکان را.» چه تضادی با ضیافت عروسی بره، که همه به آن دعوت شده بودند. این زبان هولناک بود، اما در عین حال ویژه ادبیات مکاشفه‌ای. این زبان تکان‌دهنده تنها یک هدف داشت: هشدار دادن به همه که این راه را در پیش نگیرند، راهی که همه پرستندگان وحش در آن می‌رفتند.

اکنون بر زمین لشکری عظیم دیدم. وحشی که از دریا برآمد، آن فرمانروای ضدمسیح جهان، و پادشاهان زمین و لشکرهايشان گرد آمده بودند تا با آن کسی که بر اسب نشسته بود و با لشکرش که از آسمان می‌آمد بجنگند.

وضعیتی عجیب و غریب بود. چگونه ممکن بود انسان‌ها با هم پیمان ببندند و در برابر پادشاه پادشاهان بایستند؟ کوری تا کجا می‌تواند برسد؟ خودبزرگ‌بینی تا کجا؟ اقدامی دیوانه‌وار که با پسر خدا بجنگد و او را به مبارزه بطلبند. اما این رویارویی در نهایت همیشه در این نیز بود که وحش فریبنده‌ای شیطانی بود و مسیح کلام حقیقی خدا.

در نتیجه نبردی هم در کار نبود. کشتاری با کشتگانی در هر دو سو نبود. نه. وحش گرفتار شد. ایستادگی بی‌فایده بود. همراه با وحش، نبی دروغین نیز از میان برداشته شد، که با نشانه‌های معجزه‌آسایش انسان‌ها را گمراه می‌کرد تا وحش را خدمت کنند و به او ادای احترام نمایند. هر دو مرد، که آنان را همچون وحشی برآمده از دریا و وحشی برآمده از زمین دیده بودم، گرفتار شدند و زنده به دریاچه آتش افکنده شدند که با آتش و گوگرد می‌سوزد. آنان را به آنجا نبردند تا نابود شوند. دریاچه آتش بیشتر مظهر دوری از خدا، تنهایی و تهیگی و ظلمت است. مکانی و حالتی که، چنان که پیش‌تر گفته شد، پایانی ندارد. مکانی بی‌در و بی‌راه گریز. بی‌امید. اینجا تاریخ زمینی این دو مرد به پایان رسید و خدا جایی دیگر جز این برایشان نداشت. همه داوریهایی که بر زمین تجربه کرده بودند، همانند فرعون در مصر وقتی با موسی رو در رو شد، این مردان را به توبه نکشاند. آنان به معنای واقعی کلمه، مانند حیوانات، تنها از غرایز خود پیروی کردند.

بقیه، که از آن دو وحش پیروی کرده بودند، با شمشیر تیز آن کسی کشته شدند که سپاه آسمانی را بر اسب سفیدش رهبری کرده بود. همهٔ پرندگانی که به ندای فرشته پاسخ داده بودند، سیر شدند. سربازان بسیاری از آن روح‌های قورباغه‌مانند پیروی کرده بودند، که بیرون رفته بودند تا پادشاهان زمین را در این مکان، در حارمجدون، گرد آورند، چنان که هنگام پیالهٔ ششم غضب دیده بودم.

مسیح، رهانندهٔ جهان و به کمال رسانندهٔ جهان، نبرد با بدی را همان‌قدر سریع به پایان رساند که آغاز کرده بود. آن شریر، و همراه او بدی، شکست خورده است.

باب 20

آنگاه فرشته‌ای را دیدم که از آسمان فرود می‌آمد. کلید هاویه، یعنی آن ژرفای بی‌انتها، را داشت. افزون بر این، زنجیری بزرگ از آهن در دست داشت. و اژدها، آن مار کهن، شیطان، گرفتار شد. او برای 1000 سال به زنجیر کشیده شد و به هاویه افکنده شد و در آن محبوس گشت. هیچ ایستادگی نکرد. می‌دانست که زمانش رسیده است. هاویه بسته و مهر شد. تا هزار سال دیگر نمی‌توانست ملت‌ها را گمراه کند. چون آن 1000 سال به سر آید، باید اندک زمانی آزاد شود.

شاد بودم که شیطان به بند افتاد. اما در شگفت بودم که چرا او نیز مانند وحش و نبی دروغین به دریاچهٔ آتش افکنده نشد! آیا ممکن بود خدا به گمراه‌کنندهٔ بشریت، به آن قاتلی که از آغاز بود، بار دیگر فرصتی برای بدی بدهد؟ آیا قرار بود این نمایش تلخ یک بار دیگر تکرار شود؟ وقتی صحنهٔ بعدی را دیدم، کم‌کم دریافتم آنچه را باید می‌فهمیدم و آنچه را که معنای آن بود.

تخت‌هایی دیدم که برپا شده بود. بر آن‌ها شهیدانی نشسته بودند که از دوران فرمانروایی وحش می‌آمدند. اکنون زمان آنان رسیده بود که داوری کنند. دربارهٔ شهیدان گفته شد: جان‌های کسانی را دیدم که شهادت عیسی را وفادارانه نگاه داشته و تا به آخر از کلام خدا اطاعت کرده بودند. از این رو سر از تنشان جدا کرده بودند و به خاطر وفاداری‌شان سر و بدین‌سان جان خود را از دست داده بودند. آنان وحش، آن دیکتاتورِ ضد‌مسیح، را نپرستیده بودند و نه تمثالش را. نشان وحش را نیز بر پیشانی یا دست خود نپذیرفته بودند. این شهیدان، که خونشان در

راه شهادت ریخته شده بود، اکنون در رستاخیز از مردگان زنده شدند. و بدین‌سان زمان آنان رسیده بود که داوری کنند و فرمان رانند، همراه با مسیح، آن مسیح موعود. 1000 سال تمام.

چیزی همانند این را در نوشتهٔ دانیال نبی، در باب هفتم آن، خوانده بودم. آنجا هولناک‌ترین، یعنی آخرین آن چهار وحش، که مقدسین را کشته بود، شکست خورد. اما سپس این مقدسین از خود خدا تخت‌ها و فرمانروایی و پادشاهی یافتند. و اینجا نیز همین روی داد. اگر پیش‌تر وحش در پادشاهی خود، که 3 ½ سال به درازا کشید، بر مقدسین پیروز شده بود، اکنون شهیدان عادل شمرده شدند. همه چیز به سود آنان برگشت. داوری به آنان سپرده شد و فرمانروایی به دستشان داده شد، همراه با مسیح موعود. اما نه برای 3 ½ سال، بلکه برای 1000 سال.

همهٔ دیگرانی که مرده بودند - و اینان همهٔ کسانی بودند که از وحش و نبی دروغین پیروی کرده بودند - زنده نشدند. تا آن هزار سال به سر نیامده بود، زنده نشدند.

در نوشته‌های یهودیان بارها دربارهٔ پادشاهی‌ای میانی خوانده بودم که قرار بود پس از آمدن مسیح موعود و پیش از آفرینش تازه برقرار شود. اینجا دریافتیم که این تصویر، مانند چهره‌های دیگری از جهانِ اندیشهٔ یهودیان و اسطوره‌های یونانیان که پیش‌تر دیده بودم، معنایی تازه یافته است. این تصویر باید نابودی وحش و پیروزی شهیدان را به گونه‌ای تکان‌دهنده توصیف کند. این تصویر پادشاهی هزارساله این کارکرد را دارد که پیروزی شهیدان را بر وحش نشان دهد. تنها همین را هدف گرفته است - و نه پادشاهی‌ای به معنای تحت‌اللفظی با مدتی محدود. بلکه قرار بود آن 1000 سال را تنها در برابر آن 3 ½ سال کوتاه بگذارم.

زیرا رستاخیز شهیدان، رستاخیز **اول** است. خوشا به حال و مقدس است کسی که در این رستاخیز اول سهمیم باشد. بر این برخاستگان **مرگ دوم** قدرتی ندارد. همهٔ این برخاستگان، و **همهٔ** پیروان عیسی نیز از آنان‌اند، کاهنان خدا و مسیح خواهند بود. آری، مسیح ما را کاهنان و پادشاهان ساخته است. و اکنون زمانی فرا رسیده

بود که این بی‌هیچ قید و شرطی به انجام می‌رسد. آنان هزار سال با مسیح فرمان خواهند راند.

اما وحش به **مرگ دوم** دچار می‌شود و بدین‌سان این پادشاهی تاریک به پایان می‌رسد.

این تصویر نابودی تثلیث شیطانی، یعنی اژدها، وحش و نبی دروغین، یک بار دیگر شدت می‌یابد. تا سرانجام نشان دهد که پیروزی شهیدان در پادشاهی مسیح هرگز دیگر بازگرداندنی نیست، به ابلیس آخرین فرصتی داده می‌شود تا قوم‌ها را بار دیگر گمراه کند.

پس از هزار سال، شیطان از زندان خود رها می‌شود. به هر سو بیرون خواهد رفت و همه ملت‌ها را گمراه خواهد کرد. جوج و ماجوج را برای جنگ گرد خواهد آورد. لشکری نمادین، به شمار ریگ دریا. آنان بر پهنه گسترده سرزمین برآمدند و اردوگاه مقدسین و آن شهر محبوب، اورشلیم آسمانی تسخیرناپذیر، را محاصره کردند.

چه پیش می‌آمد؟ سریع و بی‌نبرد روی داد. آتش از آسمان فرود آمد و آن لشکر عظیم را بلعید.

اکنون آن لحظه‌ای که چشم‌به‌راهش بودم فرا رسیده بود. گمراه‌کننده ملت‌ها، ابلیس، به دریاچه آتش افکنده شد که با گوگرد می‌سوزد. وحش و نبی دروغین پیش‌تر آنجا منتظر بودند. آنان در آنجا شبانه‌روز، تا ابدالآباد، عذاب خواهند کشید. آنجا تثلیث شیطانی دوباره گرد هم آمد، همان که ملت‌ها را بر ضد خدا و بره برانگیخته و بر مقدسین، پیروان عیسی، پیروز شده بود.

پیروزی مقدسین **کلام آخر** خداست. گمراه‌سازی دوباره ابلیس، تکرار فرمانروایی وحش نیست، بلکه **نشانه‌ای** است بر اینکه پس از آمدن دیدنی مسیح موعود، آن سوار بر اسب سفید، مسئله قدرت به‌طور قطعی و برای همیشه حل شده است. اکنون به‌راستی دیگر هیچ شورش تازه‌ای نمی‌تواند رخ دهد. همان‌گونه که پادشاهی مسیح نیز پس از 1000 سال دیگر در خطر آن نیست که بار دیگر درهم

کوبیده شود. این پادشاهی جاودانی است و در جهان نوین خدا به کمال می‌رسد، جهانی که به‌زودی اجازه یافتن ببینم.

من، یوحنا، کم‌کم دریافتم که اکنون پایان تاریخ جهان و پایان آفرینش نخستین و سقوط‌کرده فرا رسیده است. **تختی بزرگ و سفید** دیدم و او را که بر آن نشسته بود. از حضور این شخص آسمان و زمین، تمام کیهان، به معنای واقعی کلمه گریختند.

انسان‌هایی بی‌شمار دیدم. همه کسانی که تاکنون زیسته‌اند، در برابر تخت ایستاده بودند. کوچکان و بزرگان. همه به آنجا فراخوانده شدند و باید آنجا حاضر می‌شدند. حتی یک استثنا هم نبود. و با همه یکسان رفتار شد.

آن روز بزرگ داوری بود. **داوری واپسین**. روزی که در آن هر آنچه انسان‌ها کرده‌اند، از سوی خدا عادلانه سنجیده می‌شود. روزی که سرانجام هر انسانی درمی‌یابد که باید برای هر آنچه کرده است در برابر آفریدگارش پاسخ دهد.

دفترهایی گشوده شد که شرح زندگی و همه اندیشه‌ها، انگیزه‌ها و کارهای انسان‌ها در آن‌ها ثبت شده بود، چنان‌که گویی در حافظه‌ای کامل با گنجایشی بی‌پایان. اما دفتر دیگری نیز آنجا بود. دفتر حیات. آن نیز گشوده شد.

مردگانی که آنجا ایستاده بودند، بر حسب آنچه کرده بودند، عادلانه داوری شدند.

مردگان به‌راستی از همه‌جا می‌آمدند. حتی از جاهایی که گمان می‌رفت برای همیشه ناپدید شده‌اند. از ژرفای دریا می‌آمدند. مرگ و هادس نیز مردگانی را که در خود داشتند پس دادند. و همه مردگان بر حسب آنچه خود کرده بودند داوری شدند.

آنگاه مرگ و هادس به دریاچه آتش افکنده شدند. مرگ برای همیشه شکست خورد و همراه با آن، جهان مردگان نیز، زیرا دیگر نیازی به آن نبود. نظم تاکنونی همه چیزها اینجا به پایان رسید. دریاچه آتش، مرگ دوم است، آخرین و قطعی‌ترین مرگ. این مکان نابودی نیست. زیرا انسان‌ها در آنجا به هستی خود ادامه می‌دهند.

اما در حالتی که در آن، بدیهایی را که بر ضد خدا و انسان‌ها کرده‌اند، احساس خواهند کرد.

هرچند همهٔ انسان‌ها با دقت تمام و عادلانه بر حسب اعمالشان داوری شدند، این نیز سنجیده شد که آیا نامشان در دفتر حیات نوشته شده است یا نه. این در آنجا پرسشی مهم، بلکه مهم‌ترین پرسش بود. پرسش این بود که آیا کسی به بره ایمان آورده و از او پیروی کرده است تا حیات جاودانی را بیابد. در این دفتر حیات بره، نام همهٔ کسانی ثبت بود که خدای زنده را پرستیده بودند.

اگر نام کسی از میان آنانی که در برابر تخت ایستاده بودند در این دفتر یافت نمی‌شد، به دریاچهٔ آتش افکنده می‌شدند. حتی اگر در دفترها کارهای نیک بسیاری یافت می‌شد، اما نامشان در این دفتر نبود. به دریاچهٔ آتش سپرده شدند. انسان‌ها از وحشت و نومیدی بر جای خشک شدند. زیرا هیچ‌کس هرگز نمی‌خواست به این مکان هولناک بیاید. و هیچ‌کس از پیش برای آن مقدر نشده بود. این مکانی است که در آن انسان‌ها مجازات عادلانهٔ خود، یعنی پیامد کارهای بدشان، را دریافت می‌کنند و خدا حتی از روی فیض کارهای نیکی را که آگاهانه کرده‌اند به حساب می‌آورد. آنانی که نامشان در دفتر حیات یافت شد، به شادی جاودانی خداوندشان درآمدند. بی‌آنکه سزاوارش باشند، از روی فیض، زیرا به بره اعتماد کردند که برای کارهای بدشان مرده بود.

دیگران به دوری از خدا رفتند. جدایی‌ای بی‌بازگشت برای آنانی که به دریاچهٔ آتش افکنده شدند. اینجا نیز این تصویر چنین تکان‌دهنده بود، زیرا هشدار است برای همهٔ کسانی که آن را می‌شنوند. برای همهٔ کسانی که خدا برایشان بی‌اهمیت است. آنان نیز باید با این زبان تکان‌دهنده مخاطب قرار گیرند.

باب 21

من، یوحنا، در سفر آسمانی‌ام چیزهای بسیاری دیده بودم که آن‌ها را به همین شکل یا شبیه به آن از کتاب مقدس عبری‌مان می‌شناختم. اکنون اجازه یافتم تحقق، بلکه به کمال رسیدن همهٔ آن وعده‌ها را ببینم. تنها چون نوشته‌های عهد عتیق را

می‌شناختم، اصلاً می‌توانستم بفهمم که همه آن نشانه‌ها و رویدادهایی که می‌دیدم چه معنایی دارند.

اکنون آن چیزی را دیدم که **تحقق** امید و انتظار ماست: آسمانی تازه و زمینی تازه دیدم. زمین کهنه، آن گونه که می‌شناختمش، دیگر نبود.

دریا دیگر وجود نداشت. دریا به معنای مجازی، که وحش از آن برآمده بود، آن دریای خروشان و تهدیدآمیز قوم‌ها، از میان رفته بود.

این زمین تازه را آن گونه که انتظار داشتم ندیدم. همچون طبیعتی دلنشین، با کوه‌ها، رودها، گیاهان و دریاچه‌ها. این زمین نیز، مانند بسیاری چیزهای دیگر پیش از آن، باز در نمادها و تصویرها، همچون **شهر**، همچون **عروس** و **باغ** به من نشان داده شد. این، واقعیت تازه را از چشم‌اندازی توصیف می‌کرد که دل ما بیش از همه در آرزوی آن است: یعنی در رابطه، نزدیکی و حضور خدا و بره. البته کوه‌ها، رودها، گیاهان، دریاچه‌ها و جانوران خواهند بود، همچون در آفرینش نخستین، زیرا آن آفرینش بسیار نیکو بود.

وعدۀ آسمانی تازه و زمینی تازه را از اشعیا 65 و 66 می‌شناختم.

آنگاه شهر مقدس، اورشلیم جدید، را دیدم که از آسمان بر زمین تازه فرود می‌آمد. از سوی خدا، از تخت او. اینجا اراده او به انجام رسید.

این شهر مانند عروسی بود که خود را برای شوهرش آراسته است. و قرار بود بی‌درنگ دریابم که ماجرای این شهر چیست. این شهر، مشارکت به کمال رسیده رهایی‌یافتگان بود. از یک سو آنان خود شهر بودند و از سوی دیگر در شهر زندگی می‌کردند. همه تصویرهایی که می‌دیدم، به شیوه‌ای خاص چندبعدی و چندمعنایی بودند. به سادگی پرمعنا. برخلاف واقعیت کهنه و زمینی ما که هنوز در آن زندگی می‌کنیم.

صدایی بلند شنیدم که از تخت می‌گفت: اینک **خیمۀ خدا** در میان انسان‌ها. و خدا خانه جاودانه‌اش، جای سکونتش، را نزد انسان‌ها برپا خواهد کرد. و با آنان ساکن خواهد شد. بر زمین تازه. و انسان‌ها قوم‌های او خواهند بود. و خود خدا، آن

سرمدی و قادر مطلق، با آنان مشارکت خواهد داشت. خدای آنان. او را چنان که هست خواهند دید. آسمان و زمین به هم می‌پیوندند. جهان نادیدنی جهانی دیدنی می‌شود. ایمان به دیدار رسیده است.

و او، مانند مادری که تسلی می‌دهد، هر اشکی را از چشمانشان پاک خواهد کرد. اشک اندوه، ترس و نومیدی دیگر هرگز نخواهد بود. همه‌چیز به شادی بی‌دغدغه بدل خواهد شد. هر رسوایی‌ای زودده خواهد شد. مرگ، که همه از آن می‌ترسند و همه‌چیز را نابود می‌کند، دیگر نخواهد بود. نه ماتمی، نه شیونی و نه دردی دیگر خواهد بود. زیرا آن نخستین، آن کهنه، سقوط‌کرده، گمشده و نومید، دیگر وجود ندارد.

و آن که بر تخت نشسته بود گفت: اینک همه‌چیز را نو می‌سازم.

و آن که بر تخت نشسته بود مستقیم با من سخن گفت و فرمود: «بنویس، زیرا این سخنان یقین و راست است. کاملاً قابل اعتماد است». اگر کسی آنچه من دیدم می‌دید و آنچه من شنیدم می‌شنید، این سخنان درست همان بود که برای من لازم بود. زیرا در برابر جهانی که در آن زندگی می‌کردم، تجربه کردن جهانی چنین دیگرگونه به‌طرزی باورنکردنی شکوهمند بود. و این به‌راستی چنین خواهد شد. آری، برای خدا همه‌چیز از هم‌اکنون موجود است. زیرا شنیدم که به من گفت: «تمام شد. من الف و یا هستم. آغاز و پایان. همیشه بوده‌ام و همیشه خواهم بود. آنچه وعده می‌دهم، انجام خواهم داد. می‌توانید به من تکیه کنید.»

به تشنه از چشمه خود آب حیات خواهم داد. رایگان و بی‌بها. آبی که تشنگی جسم را فرو نمی‌نشاند، بلکه تشنگی برای من و برای زندگی اصیل و حقیقی را. هر کس اجازه دارد بیاید و بنوشد: از حیات جاودانی، از آفرینش تازه من، از آن خانه پرشکوه. سخت مرا تحت تأثیر قرار داد که خدایم چگونه مشتاق انسان‌ها بود، چگونه همه آنان را فرا می‌خواند تا در آفرینش تازه‌اش حاضر باشند. اما او به جای انسان‌ها تصمیم نگرفت. آنان باید **خودشان** تصمیم می‌گرفتند که از این آب حیات بنوشند، با پذیرفتن انجیل فیض.

آنانی که غالب آیند و به آنچه می‌گویم ایمان آورند و به آن پایبند بمانند، این آفرینش تازه را به میراث خواهند برد. اما پیروزی بی‌نبرد نیست! نه پیروزمندانه یا بی‌نقص، اما با تصمیمی قاطع برای عیسی. نه پیروزی‌ای آسان و سبک‌بال. بلکه پرچالش و بی‌سازش، راه باریک به سوی جهان نوین خدا پیموده می‌شود. جهان نو از آن ایشان خواهد بود. من خدای ایشان خواهم بود و او پسر و دختر من خواهد بود.

اما همهٔ انسان‌ها پسران و دختران خدا نمی‌شوند. همه زمین تازه را تجربه نخواهند کرد: ترسوهایی که از ترس آزار تنها با نیمی از دل از عیسی پیروی کردند؛ بی‌ایمانانی که خدا برایشان بی‌اهمیت است؛ انسان‌هایی که کارهای نفرت‌انگیز کردند؛ قاتلان و منحرفان جنسی؛ اهل جادو و احضار که با دیوها سر و کار پیدا کردند؛ بت‌پرستانی که پول، افتخار و خودشکوفایی برایشان از همه چیز مهم‌تر بود – و دروغ‌گوییانی که تمام زندگی‌شان دروغ بود – همهٔ آنان به مرگ دوم دچار خواهند شد، زیرا بازنگشتند. زیرا از آب حیات، این هدیهٔ رایگان خدا، ننوشتند. سرانجامشان دریاچهٔ آتش خواهد بود که با گوگرد می‌سوزد. آنان هر هشدار را رد کردند. هستی جاودانه‌شان پر از سرزنش خویشان است، زیرا به هشدارهای خدا گوش نسپردند.

آنگاه یکی از آن هفت فرشته که آخرین پیاله‌های غضب را داشتند آمد. به من گفت: «بیا! می‌خواهم عروس را به تو نشان دهم، همسر بره را.» و مرا در روح به کوهی بزرگ و بلند برد. همان‌گونه که روزگاری حزقیال، آن نبی کهن، را برده بود. از آنجا منظره‌ای شکوهمند پیدا بود. و آن شهر بزرگ، اورشلیم مقدس، را دیدم که از آسمان، از سوی خدا، بر زمین فرود می‌آمد. این شهر مسکن جلال خدا بود، بلکه از آن لبریز بود. مانند سنگی گران‌بها می‌درخشید. درخشش نورش مانند بلور بود، مانند یشم.

شهر را حصار بزرگ دربر گرفته بود. آری، ناامنی پیوسته و تعقیب‌شدن کلیسا به حفاظت و پناه همیشگی خدا بدل شده بود.

شهر 12 دروازه داشت. پس درونی و بیرونی در کار بود. بر دروازه‌ها دوازده فرشته در مقام دروازه‌بان ایستاده بودند. همزمان همچون نمایندگان 12 سبط اسرائیل. نام‌های آنان را بر دروازه‌ها می‌شد خواند. این نام‌ها را پیش از آنکه آن جمعیت بزرگ از همه ملت‌ها را در برابر تخت ببینم، می‌شناختم. در سمت شرق سه دروازه بود - و همچنین در سمت شمال، جنوب و غرب.

قوم خدا، چه از عهد کهن و چه از عهد تازه، برای همیشه در این شهر یکی شده بود. این در زیر شهر نیز نمایان بود. دوازده پی دیدم. بر هر یک از این پی‌ها نام یکی از دوازده رسول بره نوشته بود. من، یوحنا، سخت در شگفت شدم که نام خودم را نیز آنجا حک شده یافته‌ام. چه افتخاری برای ما شاگردان.

فرشته‌ای که با من سخن می‌گفت، نی‌ای برای اندازه‌گیری، یعنی چوب اندازه‌گیری زرین، در دست داشت تا شهر و دروازه‌ها و حصارهایش را اندازه بگیرد.

شهر چهارگوش بود. مانند مربع. اندازه‌اش را نزدیک به 2300 کیلومتر یافت. طول شهر، عرض آن و حتی ارتفاعش برابرند. پس شهر به شکل یک مکعب بود. همه اندازه‌ها کاملاً برابر بودند.

می‌دانستم که شهرهای کهن، بابل، نینوا و روم نیز، چهارگوش ساخته شده بودند. اما نه در ارتفاع.

این مرا به یاد چه می‌انداخت؟ آری، تنها یک مکعب بود که می‌شناختم، و آن قدس‌الاقداص در خیمه عبادت و در معبد بود. آن مکان مانند مکعبی کامل بود. صندوق عهد در آن بود. آن تخت خدا بود. پس این شهر عظیم مانند قدس‌الاقداص بود، جایی که خود خدا ساکن است. این آنچه را پیش‌تر شنیده بودم برایم تأیید کرد. خدا نزد انسان‌ها ساکن خواهد شد و بدین‌سان آسمان را به زمین خواهد آورد و زمین را قدس‌الاقداص خود خواهد ساخت.

همه ابعاد شهر فراطبیعی، روحانی و نمادین بود. با ژرفا و گستره‌ای بی‌اندازه. اکنون حصار اندازه گرفته شد. 12 در 12، یعنی 144 ذراع پهنا داشت. ذراع فرشته همان ذراع انسان است. پس حصار تقریباً 70 متر ضخامت یا ارتفاع

داشت. حصارى عبورناپذیر که امنیتِ آن شهر بزرگ و مقدس را نمایان می‌ساخت و تضمین می‌کرد.

همان‌گونه که شهر را درخشان دیده بودم، حصار از یشم بود. آن کسی را هم که در همان آغاز بر تخت دیده بودم، چنین می‌نمود. تمام خودِ شهر از ناب‌ترین طلا بود، مانند شیشه شفاف. شیشه زلال و شفاف در روزگار ما هنوز وجود نداشت، از این رو آنچه دیدم چیزی بسیار ویژه است.

هر یک از دوازده پی شهر، که نام‌های آن دوازده بر آن‌ها حک شده بود، گویا هر کدام از یک سنگ گران‌بها بود. مانند زیوری که زیبایی‌اش در خیال نمی‌گنجد.

پی نخست با یشم؛ دوم با یاقوت کبود؛ سوم با عقیق سفید؛ چهارم با زمرد؛ پنجم با جزع عقیقی؛ ششم با عقیق؛ هفتم با زبرجد؛ هشتم با زمرد سلقى؛ نهم با یاقوت زرد؛ دهم با عقیق اخضر؛ یازدهم با آسمانجونی؛ دوازدهم با لعل.

بیشتر این سنگ‌های گران‌بها را از سینه‌بند رئیس کهنه می‌شناختم. این نمی‌توانست تصادفی باشد.

و دوازده دروازه شهر – به چشمانم باور نداشتم – دوازده مروارید عظیم بودند. هر دروازه از یک مروارید عظیم بی‌عیب بود.

خیابان اصلی شهر، شریان حیاتش، از طلای ناب بود، مانند شیشه شفاف. آری، همه خیابان‌های شهر چنین بودند.

در شهر اورشلیم هیچ معبدی ندیدم، و این مرا به شگفتی واداشت. زیرا اگر شهری معبد داشت، اورشلیم بود. اما خداوند، خدای قادر مطلق، خودش و بره معبد آن‌اند. آخر تمام شهر یک معبد بود و به شکل مکعب ساخته شده بود – مانند قدس‌الاقداس معبد.

هرچند خورشید و ماه خواهند بود، شهر به نور خورشید نیازی ندارد و نه به نور ماه در شب. جلالِ حضور خدا شهر را روشن می‌کند. چراغ شهر، بره است. عیسی، نور جهان. اگر روزی خورشید خاموش شود، این برای زمین تازه هیچ اهمیتی نخواهد داشت.

جزئی کوچکی از تاریخ اسرائیل به یادم آمد، آنگاه که بلای نهم آمد، تاریکی‌ای چنان غلیظ که می‌شد لمسش کرد. سه روز تمام. اما در خانه‌های بنی‌اسرائیل نور بود، آنجا که برّه‌های فصیح بودند. هنگام پیاله ششم غضب، تاریکی‌ای بر پادشاهی وحش آمده بود. اکنون، در کمال، بره نور شهر بود. بیرون از شهر ظلمت بود. همه کسانی که نمی‌خواستند به این شهر بیایند، آنجا هستند.

هرچند درونی و بیرونی در کار است - مقدسین در شهر، بی‌ایمانان بیرون از آن -، این تصویر چندمعنایی اورشلیم جدید، زمین تازه را نشان می‌دهد، زندگی پرتپش را، کار آفرینشگرانه، کشف‌ها، فرهنگ، موسیقی، هنر و هر آنچه دیگر که خدا همچون استعداد به انسان‌ها بخشیده است.

ملت‌های زمین در نور این شهر زندگی خواهند کرد. پادشاهان و قوم‌هایشان، چنان که اشعیا گفت، جلال خود را به آن خواهند آورد. به پایتخت زمین تازه خواهند آمد و هر چیز پرشکوهی را برای حرمت و غنای شهر با خود خواهند آورد.

دروازه‌های شهر دیگر لازم نیست شب‌ها بسته شوند. اصلاً دیگر شبی نخواهد بود. خطر شب، که دشمنان و دزدان در کمین‌اند، دیگر نیست. ترس از شب برای همیشه از آن گذشته است. مانند روزی یگانه خواهد بود.

ملت‌ها جلال و حرمت خود را، هر آنچه از دارایی‌های مادی، فکری و روحانی پرشکوه دارند، به این شهر خدا خواهند آورد. تا آن را شاد سازند، حرمت نهند و غنی کنند.

به هیچ روی ناپاکان به شهر درنخواهند آمد. آنانی که «در خون بره شسته نشده‌اند»، راهی به آن ندارند. همچنین هیچ‌کس که کارهای نفرت‌انگیز و رجس کرد. هیچ دروغ‌گویی، چنان که خود خدا پیش‌تر تأکید کرده بود. مکانی مقدس خواهد بود. در حضور خدا همه چیز باید با او هماهنگ باشد.

باب 22

اکنون نگاهی تازه به این شهر یافتیم. مکانی دیدم از حیات الهی پایان‌ناپذیر.

فرشته اکنون رودی به من نشان داد. نه‌ری از آب روان. آب حیات. زلال چون بلور. آب مانند بلور می‌درخشید و برق می‌زد. این نهر آب از تخت خدا و بره بیرون می‌آمد. حزقیال نیز چیزی همانند این دیده بود: آبی، رودی که پیوسته بزرگ‌تر می‌شد، از معبد روان بود. اکنون می‌دانستم این رود به‌راستی از کجا می‌آمد. یعنی مستقیم از تخت خدا. همه چیز را از حیات و رشد پر می‌کرد.

در میان شهر، خیابان اصلی از طلا بود و در کنار آن رود آب حیات جاری بود. در دو سوی خیابان و رود، درختان حیات دیده می‌شدند. این درخت سالی دوازده بار میوه می‌دهد. هر ماه میوه‌اش می‌رسد. قابل مقایسه با طبیعت امروز ما نیست. فراوانی و گوناگونی میوه‌ها وصف‌ناپذیر بود.

برگ‌های این درختان مانند دارویی برای شفای ملت‌هاست. در واقع دیگر هیچ بیماری جسمانی یا روانی نخواهد بود. هیچ‌کس، و هیچ قومی نیز، دیگر گرفتار وبا یا هر آنچه بیمار و ناتوان می‌کند نخواهد شد. نیروهای شفابخش ابدیت آنان را از این‌ها حفظ خواهد کرد.

دیگر هیچ لعنتی نخواهد بود. لعنت به واسطهٔ مسیح و قربانی او بر صلیب برداشته شده است. این اکنون بهشتی تازه و بهتر بود از آنچه در آغاز در عدن بود. زیرا مسیح مانند بره‌ای مرد و برخاست. همچون آغاز و سرچشمهٔ آفرینش تازه.

آری، آن تختِ یگانهٔ خدا و بره در این شهر بود. چنان‌که گویی خدا و بره از آسمان به نزد انسان‌ها نقل مکان کرده بودند. او تخت خود را، که از آن بر کیهان فرمان می‌راند، به زمین آورده بود.

و بندگان با شادی او را خدمت خواهند کرد. و روی او را خواهند دید. روی خدا را. این والاترین چیزی است که می‌تواند برای آفریده‌ها باشد. به‌ویژه از این رو که همهٔ آنان روزگاری گناهکارانی بی‌خدا بودند. کیست که این معجزهٔ فیض را بفهمد؟

نام خدا بر پیشانی‌هایشان نوشته خواهد بود، زیرا آنان از آنِ اویند.

شبِ مرگ، ترس، تنهایی و خطر دیگر نخواهد بود.

دیگر به چراغی که همه چیز را روشن کند نیازی نخواهند داشت. خورشید نیز دیگر لازم نخواهد بود. اگر روزی خاموش شود، جای خالی اش احساس نخواهد شد. خودِ خدا و بره نور آنان خواهند بود و بر آنان خواهند درخشید.

آنان تا ابدالآباد فرمان خواهند راند. نه بر انسان‌ها. آنان اکنون مأموریت آغازین آفرینش را، که زمین را در اختیار گیرند، به انجام خواهند رساند. همان گونه که خدا خواسته بود. همه رهایی‌یافتگان با شادی و با احساس معنا و وظایف خود را در آفرینش تازه به جا خواهند آورد.

بدین سان اجازه یافتم نگاهی به جهان نو بیندازم که همه ما چشم به راه آنیم. آفرینش تازه را چندبعدی، در استعاره‌هایی دگرگون‌شونده، همچون عروس، همچون شهر و همچون باغ دیدم. آن را مانند قدس‌الاقداص دیدم که اکنون بر تمام زمین گسترده است. همه انسان‌ها، هر جای زمین تازه که باشند، روی خدا را خواهند دید. زیرا او به گونه‌ای دیدنی برای همه بر زمین ساکن خواهد بود. با آنان مشارکت خواهد داشت، به دیدارشان خواهد آمد و با آنان سخن خواهد گفت. همان گونه که روزگاری در عدن، نزد آدم و حوا، در نسیم روز. ما با خدا و بره گفت‌وگو خواهیم کرد. پرسش‌های بسیار خواهیم پرسید - و پاسخ‌هایی خواهیم گرفت که انتظارشان را نداشتیم.

و فرشته به من گفت: «این سخنان خدا یقین، راست و قابل اعتماد است. خداوند، خدای ارواح انبیا، فرشته خود را فرستاده است تا به بندگانش نشان دهد آنچه را که باید به زودی رخ دهد. اینک! من، عیسی، به زودی می‌آیم، آری - ناگهان!

خوشا به حال همه کسانی که سخنان این کتاب را نگاه می‌دارند و به آن عمل می‌کنند!»

لازم نیست معنای همه سخنان و تصویرها را بفهمیم. اما با دلگرمی از پیروزی خدا و بره، پیام این کتاب را نگاه می‌داریم و از بره پیروی می‌کنیم.

من، یوحنا، همه این‌ها را دیدم و شنیدم. پیش پای فرشته‌ای که این‌ها را به من نشان داده بود، به خاک افتادم. چنان منقلب بودم. آنگاه فرشته گفت، و به یاد

آوردم که یک بار پیش‌تر نیز چنین شده بود: «به هیچ روی چنین مکن. من نیز تنها بنده خدا هستم، همانند شما پیروان عیسی. ما فرشتگان برادران و خواهرانت و انبیا و همه کسانی را که سخنان این کتاب را محکم نگاه می‌دارند خدمت می‌کنیم. تنها خدا را پرستش کن.»

سپس به من گفت: «سخنان نبوت این کتاب را مهر **مکن**، آن‌گونه که روزگاری دانیال باید چنین می‌کرد. زیرا وقت نزدیک است. این سخنان برای همین زمان معتبرند. از همین امروز.»

هر که ظلم می‌کند، بگذار باز ظلم کند، و هر که از ناپاکی لذت می‌برد، بگذار باز خود را ناپاک سازد. اما پایان کار را در نظر آورد و در زندگی خود بازنگری کند. اما هر که چنان رفتار می‌کند که درست است، باید همچنان درستی را به جا آورد، و هر که زندگی‌ای مقدس دارد، باید همچنان چنان زندگی کند که خدا را خوشایند است. غالبان این‌گونه زندگی می‌کنند، آنانی که تا به آخر وفادار و استوارند و در برابر دلسردی، ترس یا شکست وا نمی‌دهند. اگر بیفتند، دوباره برمی‌خیزند، زیرا در قدرت فیض خدا زندگی می‌کنند.

اینک به‌زودی می‌آیم، سریع و ناگهان! پس همیشه آماده باشید تا با شادی و انتظار به دیدار من بیایید. پاداش هر کس را با خود خواهم آورد. پاداشی را که هر کس سزاوار آن است، بر حسب کار و اعمال و زحمتش.

من الف و یا هستم، آغاز و پایان. با این نام، من، عیسی، تمام کتاب مکاشفه را امضا می‌کنم.

خوشا به حال آنانی که جامه‌های خود را در خون بره می‌شویند! با جامه آلوده زندگی‌شان هرگز اجازه ندارند به عروسی بره بیایند. اما اگر جامه‌های خود را بشویند، با ایمان آوردن به من، عیسی، و به بخششی که از راه مرگ من است، آنگاه اجازه دارند از درخت حیات بخورند. آنگاه از دروازه‌های مرواریدین جلال به اورشلیم جدید، آن شهر مقدس، درخواست آمد.

هر کس اجازه دارد بیاید. هر که بیرون بماند، خود چنین خواسته است. بیرون سگان می‌مانند، آنانی که به ناپاکی چسبیده‌اند و می‌خواهند در آن بمانند و رهایی را رد می‌کنند. جادوگرانی که با قدرت‌های تاریک سر و کار پیدا کرده‌اند. زناکارانی که سکس را چون خدای خود پرستیده‌اند. قاتلان، بت‌پرستان و همه کسانی که دروغ را دوست دارند. چون گناه را بیش از خدا دوست داشتند و نخواستند بازگردند، اجازه ندارند به شادی جاودانی شهر خدا درآیند.

من، عیسی، فرشته خود را فرستاده‌ام تا همه این چیزها را به شما نشان دهد و بر آن‌ها شهادت دهد. این از من است. ساخته انسان‌ها یا فرشتگان نیست. همه کلیساها، نه فقط آن هفت کلیسا در آسیای صغیر، باید این را بدانند.

من، عیسی، ریشه داود هستم، مسیح موعود. نسل حقیقی داود. من ستاره درخشان صبح هستم. من آن ستاره‌ای هستم که بلعام در روزگاری دور درباره آن سخن گفت، که قرار بود از اسرائیل برآید. همچون رهاننده جهان و به کمال رساننده جهان، که صبحی جاودانه می‌آورد که دیگر هیچ شیئی از پی آن نمی‌آید.

و روح القدس و نیز کلیسای عروس، یعنی همه پیروان عیسی، می‌گویند: بیا، ای خداوند عیسی! و هر که این ندا را بشنود، با آن هم‌صدا شود و بگوید: بیا! بیایید اشتیاق خود را بیان کنیم و آن را به زبان آوریم.

هر که تشنه است - تشنه خدا، صلح، حیات، معنا و امید، از آب حیات بنوشد! تا هنوز وقت هست، تا فیض پابرجاست، می‌توان آن را رایگان گرفت. نمی‌توان آن را با کارهای نیک به دست آورد. باید آن را رایگان پذیرفت. ما آن را تنها به رایگان دریافت می‌کنیم!

خدا هدف خود را با انسان‌ها با شوری مقدس دنبال می‌کند و می‌کوشد دل‌ها را به دست آورد تا ابدیت را با او بگذرانند.

به هر کس که سخنان نبوتی این کتاب را می‌شنود، می‌گویم: «اگر کسی به عمد چیزی بر این کتاب بیفزاید و بدین‌سان پیام کتاب را تحریف کند، خدا بلاهایی را که در این کتاب نوشته شده است بر او خواهد افزود.

اگر کسی از پیام این کتاب چیزی بکاهد و آن را پنهان کند، آنگاه خدا راه او را به درخت حیات و به شهر مقدس از او خواهد گرفت.»

او که بر همه این چیزها شهادت می‌دهد، چون می‌خواهد ما آن‌ها را بدانیم، می‌گوید: «آری، به‌زودی می‌آیم!»

ما با امید پاسخ می‌دهیم: آمین! بیا، ای خداوند عیسی.

فیض خداوند ما عیسی مسیح با همه مقدسین باد، در هر زمان و در هر مکان. تا او بیاید.

«خود خدا غایتِ اشتیاق ما خواهد بود؛ او را بی‌پایان خواهیم دید، بی‌ملال

و بی‌خستگی دوست خواهیم داشت و خواهیم ستود.»

آگوستین هیپو (Augustinus)

سخن پایانی

بسیار امیدوارم که هنگام خواندن احساس کرده باشید که خدا چگونه با شما سخن می‌گوید و چگونه برای دل شما می‌جنگد. چگونه دلگرمی می‌دهد، تعلیم می‌دهد، اما همچنین از هر آنچه از او نیست و از این رو به ما آسیب می‌زند، هشدار می‌دهد. برای همه خوبی‌هایی که درباره شما و نیز مستقیماً به شما گفته است، از او **سپاسگزاری کنید.**

اگر پرسشی دارید، برای ما بنویسید: info@kirchefüralle.de

همچنین اگر علاقه دارید نامه‌های دیگر عهد جدید و انجیل‌ها را نیز به همین شکل بشناسید، برای ما بنویسید.

در پایان چند توصیه مهم:

- کتاب مقدس را بخوانید. اگر ممکن است، به‌طور منظم.
- کتاب مقدس را همراه با دیگران بخوانید – و با هم گفت‌وگو کنید.
- از گزارش‌های زندگی عیسی، یعنی انجیل‌ها، آغاز کنید.
- دعا کنید که خدا کلامش را برای شما زنده سازد – چنان‌که گویی مستقیماً با شما سخن می‌گوید.
- متن را با صدای بلند و دو بار پشت سر هم بخوانید.

این پرسش‌ها را از متن بپرسید:

- چه عنوانی به این متن می‌دهید؟
- متن درباره خدا و عیسی چه می‌گوید؟
- متن درباره انسان‌ها چه می‌گوید؟
- از متن چه می‌آموزیم؟
- چه باید بکنیم؟
- این کلام چگونه ما را دلگرم می‌کند؟

وقتی دوباره دور هم جمع شدید، دربارهٔ تجربه‌ها و رویدادهایی که از سر گذرانده‌اید گفت‌وگو کنید.

با مسیحیانی تماس و مشارکت بجویید که عیسی را دوست دارند و حرمت می‌نهند؛ که کتاب مقدس را گرامی می‌دارند، می‌خوانند و جدی می‌گیرند.